

محاصره اقتصادی "کدام هدف را دنبال می کند؟

صف آرائی در ایران

امریکا تلاش می کند، تحولات داخل ایران را به سود خود تمام کند!

دوره دوم شماره (۲۲) خرداد ۱۳۷۴

گذشته

افتخار ماست!

نظریات کیانوری، جانشیر و طبری
درباره جنگ، مجاهدین، فدائی ها
و آرمان خواهان مذهبی
(ص ۱۱، ۱۲ و ۱۳)

رفسنجانی

در مرکز شایعات!

وحدت

بر کدام پایه؟

شرایط

"کودتا"

(ص ۵)

نخستین دست آورد محاصره اقتصادی

دعوت یک هیات امریکائی به ایران

بدنبال اعلام تحریم اقتصادی ایران از سوی رئیس جمهور امریکا، در تهران "هاشمی رفسنجانی" در دو مصاحبه شرکت کرد. یکی از این دو مصاحبه داخلی بود، دیگری خارجی. در مصاحبه داخلی، که تحت عنوان "دیدار مدیران و سردبیران مطبوعات با ریاست جمهوری" منتشر شد، رئیس جمهور، توضیحاتی را درباره زندگی خصوصی خود و خانواده اش در اختیار ارباب جراند گذاشت، که در حقیقت تکیه شایعات و خبرهائی بود، که در ایران وسیعاً برسر زبانهاست. این دیدار چنان هدایت شده بود، که هیچیک از مدیران و سردبیران جسارت نیافتند، پیرامون ده ها مشکل روز مردم، سئوالی را طرح کنند!

به همان اندازه که این مصاحبه داخلی بی محتوا و چاپلوسانه بود، مصاحبه دوم بی پروا و گستاخانه. اولی، بدلیل بی محتوانی و بوجی آن در ایران منتشر شد، اما هنوز در ایران، کسی به متن فارسی دومی دسترسی پیدا نکرده است. این مصاحبه، با یک هیات از مشهورترین و ورزیده ترین گزارشگران تلویزیونی امریکا انجام شد، که به خواست و تمایل رئیس جمهور به تهران رفته بودند، تا با او گفتگو کنند.

در مصاحبه دوم، "هاشمی رفسنجانی" با آگاهی کامل از نقش این نوع گزارشگران، بعنوان پل ارتباطی بین مقامات امریکا در حساس ترین لحظات و رویدادها، از جمله گفت:

* "چرا ایران باید از امریکا عذرخواهی کند؟" (ظاهراً پاسخ به طرح گستاخانه چنین خواستی از سوی امریکا)، ما مقصر نیستیم!!

* "مردم ما در برابر فشارهای امریکا کاری از دستان بر نمی آید، جز همین تظاهرات و شعار دادن!" (در تشریح، تحقیر و بی اثر بودن تظاهرات مردم در شهرهای مختلف ایران علیه امریکا، که گزارشگران امریکائی با طرح آن نسبت به گرایش به چپ در ایران ابراز نگرانی کرده بودند):

* "ما در تروریسم جهانی هیچ نقشی نداریم و از امریکا دعوت می کنیم، یک هیات عالی را برای تحقیق در این باره به ایران اعزام کند!"

در واقع حاصل اصلی آن زمینه چینی ها در مصاحبه داخلی و تکیه شایعات، و این مصاحبه خارجی، در ارتباط با محاصره اقتصادی، همین دعوت از هیات امریکائی برای سفر به ایران باید باشد، که خود پاسخ به یکی از اهداف اصلی اعلام تحریم اقتصادی ایران از سوی امریکا است: مذاکرات علنی بلندپایگان حکومت، با بلندپایگان امریکا، نه در کشورهای دیگر و پشت درهای بسته، بلکه در تهران و بصورت علنی!

بیانیه ملیون در تهران منتشر شد

(ص ۸)

گذشته "افتخار ماست!"

۱۷ سال از مشی و سیاست ساده، علمی و در عین حال بسیار بفرنج حزب توده ایران در برابر انقلاب سال ۵۷ ایران می گذرد. حوادثی خونین، در این سالها بر ایران، انقلاب و حزب ما گذشته است. در عرصه جهانی نیز این قرن با سه رویداد بزرگ، انقلاب اکبر، دو جنگ جهانی و فروپاشی کشورها همراه بوده است.

رویداد سوم چنان عظیم بوده است، که نه آیندگان، بلکه همین نسل حاضر نیز عوارض شوم عدم حضور اتحاد شوروی را در عرصه جهانی و در مقابله با تجاوزهای رو به تشدید جهان سرمایه داری بیش از امروز شاهد خواهد بود. آن حوادث خونین، که بر حزب ما و انقلاب ایران رفت، و این رویداد سوم، در سپاه و در جمع رزم آوران جنبش کمونیستی ایران سرگیجه ای انکارناپذیر بوجود آورد، همانگونه، که در ارتش جهانی آن بوجود آورد.

انواع نظریات تسلیم طلبانه بداخل این سپاه و آن ارتش راه یافت. برخی عقب نشینی کردند، برخی پشت به جبهه کردند و گروهی با پرچم سفید، نه تنها به ارتش مقابل تسلیم شدند، بلکه بخدمت آن نیز درآمدند و در رکاب آن، به مقابله با سپاهی برخاستند، که تا پیش از آن حوادث و رویدادها، در دل آن جای داشتند!

اگر نیروی باید صرف کرد، تا نشان داد، که با جسارت می توان از گذشته سخن گفت و به آینده فکر کرد، همان خردمندانه تر، که این نیرو صرف آنانی شود، که عقب نشینی کرده اند، منفعل شده اند و یا پشت به جبهه کرده اند، اما به صف مقابل نیبسته اند. تفاوت نمی کند، که این دو نیرو، از سپاه جنبش کمونیستی و توده ای ایران، در کدام گردان به صف بوده اند و کجا اکنون به صف شده اند، اما بدون تردید، گردان پرتجربه حزب توده ایران، پیشاپیش همگان باید مورد خطاب باشد، که هست!

آنها که ترک ایدئولوژی گفته اند، پاسخ گویی و یا دفاع از گذشته را وظیفه خود نمی دانند، اما آنها که چنین نکرده اند، چرا؟

آنها که حیات سیاست نوینی را برگزیده اند هیچ، اما آنها که چنین نکرده اند، چرا باید با منطق و استدلال آنها بیاندیشند و قلم بر کاغذ بگذارند؟ بحث بر سر مشی و سیاست حزب توده ایران، پیش و پس از انقلاب سال ۵۷ است. سخن از جنبش توده ای عظیمی است، که به انقلاب ختم شد، و سپس سخن از سالهای پس از پیروزی انقلاب است. سخن از جامعه مشخص ایران است، که با ایده آل های ما شاید فاصله زیادی داشته باشد، اما ایده آل را مگر می توان جایگزین واقعیت کرد؟

سخن از جامعه ایست، که همین چند روز پیش (نه ۱۰ یا ۱۵ سال پیش)، در شیراز (اگر حتی تحریک مذهبی هم شده باشند، در اصل موضوع تاثیر چندانی ندارد) و در اعتراض به نمایش یک فیلم آمریکائی، بنام "دوند" از تلویزیون سراسری، در خیابان ها براه افتادند (۲۳ اردیبهشت)، همین خیل عظیم اکنون با دولت و برنامه های اقتصادی-سیاسی آن سر ستیز دارد. در چنین جامعه ای، تکلیف ما چیست؟

در جمع همین مردم و در تلاش برای آگاهی آنها از عمق رویدادها؟ و یا در کنار دولت و آگاهی، که این جنبش را گمراه می خواهند؟

سخن از این جامعه است، و نقش مشی و سیاست حزب توده ایران. سخن از جامعه ایست، که در قیام اسلام شهر آن، مردم عکس آیت الله خمینی را بالای سر خود گرفته بودند و علیه "رفسنجانی" شعار می دادند! سخن از جامعه ایست، که در قیام شهر مشهد آن، بسیج و سپاه نقش واقعی و مردمی خود را ایفا کردند و در کنار مردم قرار گرفتند. سخن از جامعه ایست، که در شهر قزوین آن، مردم با امام جمعه شهر، که با آنها همراهی کرده بود، کاری نداشتند، اما هر عبا به تن و عمامه بسر دیگری را که در خیابان های می دیدند، زیر مشت و لگد می گرفتند! در همین شهر، سر دسته های شکنجه گر در زندان شهر شناسائی شدند و به دام مردم افتادند. کدام سرنوشت را پیدا کردند؟ نه دولت می گریه و نه آنها، که با چوب و مشت و لگد آنها را تا مرز مرگ و حیات آبد کردند! (همه می دانند، که در زندان های رژیم، بندرت زندانی بدون چشم بند به شکنجه گاه برده می شود، زیرا شکنجه گران تلاش دارند ناشناس بمانند. در شورش قزوین این شکنجه گران چگونه شناسائی شدند، جز به همت آنها، که در زندان بوده اند، اما نه در جمع زندانیان!؟)

سخن از این جامعه است، که امروز متولد نشده است. در سال ۵۷ نیز حیات داشت و در آینده نیز به حیات فرهنگی-مذهبی خود ادامه خواهد

داد. ما بعنوان مبارزان سیاسی، ما بعنوان مبارزان طیف چپ، ما بعنوان اعضای سپاه زخم دیده، اما مصمم به باقی ماندن در سنگر جنبش کمونیستی ایران، کدام وظیفه را در برابر جنبش مردم داریم؟

حزب توده ایران، نه در سال ۵۷، که سالها پیش از آن بحثی در ابتدای بنیانگذاری، با شناخت از این جامعه، مشی، سیاست، برنامه و حتی ترکیب اولیه رهبری خود را برگزید.

آن تجربه، که در انقلاب سال ۵۷ و سالهای پس از پیروزی انقلاب، به سیاست و مشی حزب توده ایران در برابر انقلاب و رهبری خارج از اراده ما، فراوانید، برخاسته از علم و خردی بود، که امروز وقتی عده ای همچنان خود را مدافع آن علم و اندیشه معرفی می کنند، اما تلاش دارند در برابر حزب توده ایران مشی و سیاست دیگری را قرار دهند، باید به "آن سیاست" و "مشی" پیشنهادی کنونی خود، با همان دیدگاه علمی پاسخ بدهند.

آیا مشی گذشته، از مارکسیسم-لنینیسم انحراف داشته است و برجسته ترین کاذب های جنبش کمونیستی ایران اشتباه می کرده اند؟ و یا مدافعان مشی پیشنهادی کنونی، که با سیاست گذشته حزب فاصله ای انکارناپذیر دارد، اشتباه می کنند؟ ما گروه دوم را عدول کنندگان از اصول عام مارکسیسم-لنینیسم می شناسیم.

بحث بر سر آن نیست، که ما گذشته را تقلید کنیم، هرگز، اما سخن از آن هم نیست، که گذشته خود را انکار کنیم و از آن نگوئید تر اینکه آنرا به فراموشخانه بسپاریم.

چرا باید اینگونه عمل کنیم؟ حضور ما در انقلاب ۵۷ و تمام سالهای پس از پیروزی انقلاب به تناوب نقش علنی، فعال، غیرعلنی و یا کمتر فعال (تعمیل شده)، که در آن داشتیم، نه تنها ننگ نیست، که افتخار است. شاید این کارنامه نزد سلطنت طلب ها، پشت به انقلاب کردگان و ... پذیرفته نباشد، اما نزد توده های مردم؟ نزد مذهبیین طرفدار آرمان های انقلاب؟

اینکه بر سر انقلاب و آرمان های آن چه آورده اند، نه تنها در کارنامه حزب توه ایران نمی گنجد، بلکه برعکس، در بررسی تاریخ ۱۷ ساله پس از پیروزی انقلاب، کارنامه ما، بعنوان یک نقطه قوت و یک برگ زرین در تاریخ ایران ثبت است. حاصل و نتیجه آنچه را ما گفتیم و عمل کردیم، اما دیگران نه قبول کردند و نه عمل، امروز همگان به چشم خود می بینند. همه آن مشی، سیاست و عمل، متکی به تجربه ای بود، که از جنبش جنگل "میرزا کوچک خان جنگلی" و حقیقت بینی "حیدر عموغلی" به ما و به جنبش کمونیستی ایران به ارث رسیده است. ما اگر نه دو هفته یکبار، که در روز در میان هم عکس "حیدرخان" را چاپ کنیم و در رسای او قلم فرسائی کنیم، اما از درک و تجربه باقی مانده از اندیشه و عمل او فاصله داشته باشیم، فقط کاغذ را سیاه کرده ایم. ما در سالهای پس از پیروزی انقلاب در صف مردم ماندیم و با جنبش حرکت کردیم، این هنر، فقط از حزب توده ایران ساخته بود و ساخته است.

حساب جناح راست اپوزیسیون ج.ا. همانقدر برای ما روشن و شناخته شده است، که کارنامه خیانت پیشگان به قنوت دست یافته در مجموع ج.ا. آن جناح نه تنها در دوران سلطنت ریختن خون توده ای ها را حلال و حضور آنها را در جامعه حرام می دانست، بلکه در تمام سالهای پس از انقلاب نیز از سران ج.ا. ادامه آن حلال و حرام را می طلبید و از هیچ یاری و همگامی با آنان - حداقل در این زمینه- دریغ نکرد (کارنامه فعالیت انواع رادیوهای فلوئی زیان وابسته به سلطنت طلب ها در مهاجرت و کارنامه ارتشبد "فردوست ها" در ج.ا. گواه است).

کارزار ضد توده ای، هر گاه از نفس افتاده باشد، باید دید کدام انحراف در ما ایجاد شده است، و هر زمان آغاز می شود، باید به آن اندیشید، که حرف و سیاسی بسود جنبش مردم از سوی حزب اتخاذ شده است، و یا بادهائی موافق جنبش و مشی حزب ما می وزد!

امروز باید با صراحت گفت، که در جبهه انقلاب، در سالهای پس از پیروزی آن، حزب توده ایران چه گفت، و چه کرد، و دیگرانی که اکنون مدعی شده اند، چه گفتند و چه کردند. روی این سخن نه با طیف راست، که در بالا از آن نام برده شد، بلکه با طیف ملیون (مذهبی یا غیرمذهبی به مفهوم امروزی آن)، جنبش چپ (مرکب از طیف گسترده و در عین حال پراکنده آن، که در مهاجرت نیز همانگونه پراکنده مانده است، که در سالهای پس از پیروزی انقلاب پراکنده بود!) و طیف وسیع و ناهمگن مذهبیین به قنوت دست یافته و ... است. براستی باید دید، حزب توده ایران چه گفت، که اگر بدان عمل کرده بودند، هرگز ایران سرنوشتی اینگونه نداشت، که اکنون دارد.

به هیچ نیروی و هیچ تبلیغاتی نباید اجازه داد، تا ما را از گذشته خود غافل سازد. برعکس، باید به جنبش کنونی، که در برابر حکومت قرار گرفته، سخن و عمل حزب را در (بقیه دین ص ۳)

میهن دوست کیست؟

حزب توده ایران در آستانه حمله عراق به ایران، نخست اطلاعاتی را که در این زمینه و از طریق دوستان عراقی خود بدست آورده بود، در اختیار دفتر آیتا الله خمینی گذاشت و طی نامه جداگانه‌ای "علی اکبر هاشمی رفسنجانی"، رئیس وقت مجلس اسلامی را نیز در جریان امر قرار داد. در گام دوم، حزب ما تحلیل و ارزیابی خود را از این خبر با اطلاع همان منابع رساند و پیشنهادهای خود را نیز برای دفاع از کشور اعلام داشت.

پس از حمله عراق به ایران، حزب ما با تمام توان ممکن، در جبهه دفاع از میهن قرار گرفت. علاوه بر کادرهای ارزشمندی نظیر "عسگر دانش شریعت پناهی"، که در جبهه‌های جنوب به شهادت رسیدند، ارزنده‌ترین نظامیان علاقمند به حزب ما نیز در این راه از هیچ نوع جانفشانی دریغ نداشتند و برخی از آنها در جریان حملات نظامی به شهادت رسیدند. (جمع زیادی از همین افسران از سه نیروی هوایی، زمینی و دریایی، پس از یورش به حزب توده ایران دستگیر و سپس به اتهام سرآپا جعلی جاسوسی و بیگانه پرستی! اعدام شدند و برخی سال‌ها در زندان ماندند، که از این جمع نیز برخی در جریان قتل عام زندانیان به شهادت رسیدند!)

پس از فتح خرمشهر، سنگین‌ترین فشارهای تبلیغاتی به حزب ما وارد آمد، تا رسماً موضع خود را در برابر ادامه جنگ اعلام دارد. رهبری حزب در این دوران "برزخ"، تحلیل دقیق خود را از اوضاع جنگ، کشور، جهان و منطقه، طی نامه‌ای در اختیار دفتر آیتا الله خمینی گذاشت و رسماً اعلام داشت، که با ادامه جنگ موافق نیست، آنرا به صلاح کشور و انقلاب نمی‌داند و بهترین لحظه برای صلح و آغاز مذاکره را همین لحظات می‌داند، که "خرمشهر" از چنگ متجاوز بیرون آورده شده، دشمن به پشت مرزهای بین‌المللی رانده شده و "صدام حسین" در داخل عراق در موضع بسیار متزلزل قرار گرفته است.

رهبری حزب، در همین نامه، با هر نوع اندیشه صدور انقلاب از راه نظامی مخالف کرد، بار دیگر یادآور شد، که دست‌آوردهای داخلی انقلاب، سازندگی و پیشرفت کشور، بزرگ‌ترین سلاح برای صدور انقلاب ایران است و در این صورت است، که کشورهای وابسته به امپریالیسم در منطقه و از جمله عراق، متزلزل‌تر می‌شوند و در برابر شرایط انقلابی قرار می‌گیرند.

بقیه "گذشته" افتخار ماست از ص ۲

سال‌های پس از پیروزی انقلاب یادآور شد، در غیر این صورت توده‌های مردم همچنان در گمراهی و بی‌اطلاعی اسیر خواهند ماند.

آنها که برای جنبش کارگری ایران، از مهاجرت رهنمود صادر می‌کنند، باید ابتدا زبان این جنبش را بیابند، و در کنار آنها بگویند، که ما (حزب توده ایران) درباره اساسی‌ترین خواست‌های زحمتکشان جامعه، پس از پیروزی انقلاب چه گفتیم و چگونه بدلیل این روشن بینی و پیشگامی به قتلگاه برده شدیم. این سخن در کنار آنها معنی و مفهوم دارد، نه برافراز سر آنها! حزب ما از حکومت کنونی، نه تنها جان عزیزترین، فرزانه‌ترین و میهن‌دوست‌ترین یاران خود و انقلاب را طلب دارد، بلکه همراه مردم و در کنار آنها، مدعی حکومتی است، که به انقلاب خیانت کرده است.

بر زبان راندن این ادعا ننگ است؟ ما می‌گوییم: خیر، این یک افتخار تاریخی است.

همین است، که وقتی امروز کسانی در نشست و برخاست‌های خود می‌گویند: «حرف‌های "راه توده"، همان حرف‌های گذشته است»، باید بی‌درنگ از آنها پرسید، مگر حرف‌های دیروز، حرف‌های غیرعلمی و غیر اصولی بوده است، که دفاع آنها و خواست آنها برای اصلاح و تطبیق ناگزیر آن مشی با اوضاع امروز ایران، نادرست باشد!

آنها که در سال‌های پس از پیروزی انقلاب، فریادهای "حزب توده ایران" را برای ایجاد یک جبهه متحد ناشنیده گرفتند و ما را در جنبش عظیم انقلابی تنها گذاشتند، امروز چه پاسخی دارند؟

چرا آنها که دیروز به ندای اتحاد حزب پاسخ مثبت ندادند و حتی بر سر راه آن کارشکنی کردند، و یا با ماجراجویی‌های خود بزرگ‌ترین فرصت‌ها را برای ارتجاع و مخالفان تعمیق انقلاب فراهم ساختند، نباید امروز به پاسخگویی فراخوانده شوند؟

اگر امروز تازیانه واقعیات بر پشت همگان فرود آمده است؟ سهم حزب توده ایران در یادآوری گذشته و نشان دادن حقانیت خود چیست؟ پنهان شدن و سر زیر بال اپوزیسیون راست مهاجرت بردن؟ "راه توده" می‌گوید: نه!

پس از ارسال این نامه به دفتر آیتا الله خمینی و ارسال تعلیل مشابه برای "هاشمی رفسنجانی"، رئیس وقت مجلس اسلامی، این مخالفت با ادامه جنگ، ابتداء، در حوزه‌های حزبی اعلام شد و سپس به نشریات وقت حزب، "پرش و پاسخ" و "تحلیل هفته" نیز راه یافت.

در روزهای بسیار مهم و سرنوشت‌ساز تصمیم درباره توقف و یا ادامه جنگ، تراکم دیدارهای خصوصی در بیت آیتا الله خمینی چنان از حد افزون بود، که در اظهارات مقامات وقت مملکت نیز بازتاب می‌یافت. در این لحظات تب و تاب حیاتی، برخی نزدیکان به دفتر آیتا الله خمینی اطلاع دادند، که «امام سه بار استخاره کرده و هر سه بار پاسخ نه مثبت است و نه منفی»!

چه کسانی هماهنگ با امریکا، ادامه جنگ را به انقلاب و ایران تحمیل کردند و ایران را به ویرانی کشاندند؟

احمد خمینی تنها شاهد و مطلع از سیر رویدادها بود؟ کسان دیگری زبان به اعتراف خواهند گشود؟ آینده نشان خواهد داد، همان آینده‌ای، که پرده از روی اسرار مرگ ناگهانی "احمد خمینی" و صدها حادثه و ماجرای پنهان دیگر نیز برخواهد داشت.

پس از آغاز مرحله دوم جنگ و ادامه آن، حملات تبلیغاتی در نمازهای جمعه با شدت تمام علیه حزب ما آغاز شد. حزب ما متهم به دنباله‌روی از اتحاد شوروی شد، که او نیز با ادامه جنگ موافق نبود و آنرا بسود امپریالیسم می‌دانست. نخست آیتا الله جنتی (دبیر تبلیغات اسلامی و عضو فقهای شورای نگهبان)، سپس آیتا الله موسوی اردبیلی (رئیس وقت دیوان عالی کشور، که اکنون کنار گذاشته شده و بدنبال یک سخته شدید مغزی در شهر قم ساکن است) و سپس "هاشمی رفسنجانی" (رئیس وقت مجلس، نماینده امام در شورای عالی جنگ و رئیس جمهور کنونی کشور)، هر یک در نمازهای جمعه و مصاحبه‌های مطبوعاتی خویش، توپخانه اتهام را بسوی حزب ما نشانه رفتند و جرم بزرگ و نابخشودنی حزب ما را مخالفت با ادامه جنگ اعلام داشتند.

این تبلیغات پیش‌زمینه یورش به حزب ما بود، و چنین نیز شد. در تمام این دوران بسیار دشوار برای حزب ما، از سوی هیچ حزب و سازمانی (جز فدائیان اکثریت، که مواضع حزب ما را پذیرفته بودند)، ندای یاری برنخواست و حزب توده ایران یک تنه در میدان باقی ماند. کسانی که پیوسته حزب ما را غیرملی معرفی می‌کردند، اگر هم با ادامه جنگ موافق نبودند، جسارت بیان آنرا در آن جو و شرایط بسود خود تشخیص ندادند و فرصت طلبی را بر حقیقت گونی ترجیح دادند. ژنرال‌های سلطنت طلب، که خود را وطن پرست و ما را بیگانه پرست می‌نامیدند و می‌نامند(!)، در آرزوی حکومت برخیزستان، هنوز در بغداد پرسه می‌زدند (به نوشته مهندس عزت‌الله سبحانی در نشریه ایران فردا شماره ۱۵، آنها در اتاق جنگ عراق نقش راهنما را ایفاء می‌کردند).

هیچکس مقاله‌ای، نامه‌ای، اعلامیه‌ای، مصاحبه‌ای و یا ابراز نظری را از جانب شیرین زبانان و خوش‌نویسان کنونی "کیهان لندن" بخاطر ندارد. برابستی نباید از خود پرسید: چه کسی "وطن پرست" و چه حزبی "ملی" است؟ (ص ۱۲ مصاحبه احمد خمینی را بخوانید)

تحولات جدید در افغانستان

برخی منابع افغانی، پیرامون موقعیت سیاسی در این کشور، اطلاع داده‌اند، که اخیراً نوعی مناسبات سیاسی بین ژنرال "دوستم"، حاکم شمال افغانستان با دولت "برهان‌الدین ربانی" در کابل برقرار شده است.

این منابع اطلاع می‌دهند، که اخیراً یک هیأت اعزامی از جانب ژنرال "دوستم"، بریاست "سید منصور نادری"، رئیس فرقه اسماعیلیه در استان بغلان و رئیس شورای نظامی این استان در شهر کابل یک سلسله مذاکره همکاری را با دولت مستقر در کابل انجام داده است. استان بغلان از جمله استان‌های نواحی تحت رهبری ژنرال "دوستم" در شمال افغانستان است.

در این نواحی، مردم برای رفت و آمد و مسافرت پاسپورت محلی، صادره از جانب شورای تحت رهبری ژنرال "دوستم" را در اختیار دارند!

دیدگاه مخالفان مذهبی حکومت

نشریه "پیام دانشجوی بسیجی" به مناسبت نوروز یک ویژه نامه منتشر ساخت، که بخش اساسی آن به مشکلات و پیامدهای برنامه تعدیل اقتصادی "هاشمی رفسنجانی" اختصاص داشت. این ویژه نامه بسرعت در تهران نایاب شد و بازار سیاه پیدا کرد. پس از انتشار این شماره، فشارهای تبلیغاتی، تا حد اتهام تحریک نیروهای نظامی-انتظامی کشور، علیه نشریه مذکور شروع شد. گردانندگان نشریه، که ظاهراً با نیروهای بسیج و انبوه بازگشتگان از جنگ ارتباط داشته و یا نقش سخنگوی آنها را ایفاء کرده، یک گام به عقب برداشتند و نام "بسیجی" را از نشریه خود حذف کردند. این عقب نشینی نیز موثر واقع نشد و نشریه مذکور بصورتی خشن توقیف شد. نه تنها اجازه ادامه چاپ آنرا ندادند، بلکه در بسیاری از کیوسک های فروش نشریات، ماموران انتظامی به خریداران و فروشندهگان آن نیز حمله ور شده و مردم را کتک زدند. بدین ترتیب نشریه مذکور، مانند نشریه دیگر سخنگوی این جمع، "امید"، در تهران تعطیل شد.

این دو نشریه در تهران تعطیل شدند، اما در روزهای اخیر اطلاع رسیده است، که هر دو نشریه در دو شهرستان دیگر ایران ادامه انتشار می یابند. نشریه "امید" در شهر زنجان و بنام "امید زنجان" انتشار یافته است و "پیام دانشجو" نیز با چاپ خبر بسیار پر اهمیت اختلال کامپیوتری ناوگان آمریکا در خلیج فارس در سیستم الکترونیک هواپیماهای نظامی ایران، در "بوشهر" چاپ شده است!

از ویژه نامه نوروزی "پیام دانشجوی بسیجی"، خلاصه نامه ای را می خوانید، که به قلم یک بسیجی در آن چاپ شده است. دیدگاه این مطلب و مقایسه آن با مطالبی، که ابوزیوسین "چپ" ایران در مهاجرت و در ارتباط با اوضاع ایران می نویسد، باید بسیار آموزنده باشد، بویژه دیدگاه غیرعلمی، اما طبقاتی آنها، در مقایسه با مغشوش بودن مرزهای طبقاتی در نشریات "چپ" مهاجر ایران، مواضع اجتماعی آنان در مخالفت با دولت مورد حمایت بورژوازی وابسته تجاری و روحانیت سنتی حامی آن و مواضعی، که "چپ" مهاجرت در رابطه با اوضاع ایران دارد. آن حلقه اساسی، که آنان در حکومت و بعنوان ضعف اساسی حکومت یافته و آن حلقه ای، که "چپ" مهاجرت، بعنوان حلقه ضعیف یافته، واقعاً قابل مقایسه و نتیجه گیری است. مطالعه دقیق این نامه را به همگان توصیه می کنیم:

اختلاف طبقاتی

«چرخش برخی سیاست ها از مستضعفان و مردمی، که همه چیز خود را در راه به ثمر رسیدن انقلاب و جنگ تحمیلی از دست داده اند، و موج نابسامانی های اقتصادی و دزدی ها و رشوه گیری ها و اختلاس ها میان برخی مسئولان مملکتی، عملاً دانشجوی بسیجی را در قبال هزاران سؤال خلع سلاح کرده است.

می گوید: چرا انتقاد؟ چون چیزی برای دفاع وجود ندارد. دانشجوی سیاسی موی دماغ دولت هاست. ولی مگر می شود گفت، که دانشجوی سیاسی نباشد، آنهم در کشوری، که مردم آن انقلاب کرده اند و از قضا بخش عظیمی از شهدای آن در طول انقلاب و جنگ ده ساله تحمیلی از محصلان و دانشجویان تشکیل شده است؟

برادران، اگر کمی صداقت داشته باشید (که انشا الله دارید)، نمی توانید منکر این قضیه باشید، که فاصله طبقاتی در میان قشر فقیر و غنی به شدت افزایش یافته است.

برادران، آنچه که اکنون مردم گرفتار آنند و این معضلات، که در همه ابعاد زندگی به طور واضح به چشم می خورد، ناشی از دزدی و رشوه خواری و اختلاس عداای منافق و وطن فروش و دین پرست داده، نیست. آنچه که این فاصله طبقاتی و استیصال را برای مردم پیش آورده، حاصل سیاستی است همه جانبه، که چهره خود را روز بروز آشکارتر می کند. خوب به خیابان ها نگاه کنید: در حالی که اکثر مردم برای گرفتن یک قوطی روغن نباتی خارجی و یک قالب کره و ده کیلو برنج آمریکایی و ... در صف های کیلومتری وقت می گذرانند و نوری سر یکدیگر می زنند، تو کیسه های بعد از انقلاب، در اتومبیل های آخرین سیستم خود (که قیمت بعضی از آنها از پنجاه میلیون بیشتر است)، به ریش منتظران در صف ها می خنندند.

در کشوری که بعد از جنگ می بایست به بازسازی و رفع مشکلات متولیان اصلی انقلاب بپردازد، خیل عظیم اتومبیل های چندین میلیونی چگونه وارد مملکت می شود؟ و چه کسانی و با چه پولی یادآورده ای، آنها را می خرند؟ پاساژها و مراکز تجاری سر به فلک کشیده در بهترین نقطه تهران و شهرهای عمده کشور، چگونه به آسمان تنوره می کشند؟

در کشوری که بیماری مستاصل بایستی دارویی را، که حیات وی به آن بستگی دارد، از قاچاقچیان و با قیمت سر به فلک کشیده تهیه نماید، در کشوری که از شیر خشک کودک شیرخواره دریغ می شود و برای تهیه یک قوطی آن می باید مبلغی تا ۱۰۰۰ تومان به دلال خیابانی پرداخت کرد، این اتومبیل های آخرین مدل و هزار چیز لوکس خارجی، که فقط مخصوص از ما بهتران هستند، چگونه وارد می شوند؟

خوب نگاه کنید، ببینید که چه بر سر کارخانه ها آمده! دو کارخانه عمده تولید اتومبیل در ایران (ایران خودرو و سایپا)، که آن همه از وابسته بودن آنها به خارج شکوه می شد و بر بنیان گذاران آن لعنت و نفرین فرستاده می شد و هنوز می شود، به چه وضعی افتاده اند؟ هر دو به شرکت های وارد کننده اتومبیل مونتاژ تبدیل شده اند و به قول مستولی، که در برنامه اقتصادی تلویزیون با وی مصاحبه شده بود، فقط باد لاستیک های آنها محصول ایران است!

رشوه خواری، رشد فزاینده بیکاری پنهان و آشکار، آمارمنتشر نشده و تکان دهنده غلبه روحیه کاسب مآبی در مردم، پیدایش شغل های کاذب در حد و مقیاس وسیع، از جمله دلالتی کالا و ارز، کوپن فروشی و غیره... همه مولد بی عدالتی و عمیق تر شدن فاصله طبقاتی است.» (نشریه "پیام دانشجوی بسیجی")

اختلاف بر سر واگذاری درمان کشور به بخش خصوصی

واگذاری بزرگ ترین و مجهزترین بیمارستان های کشور به بخش خصوصی، علیرغم همه مخالفت هایی که با این طرح ضد ملی صورت گرفت، آغاز شد. این طرح، بعنوان بخشی از سیاست تعدیل اقتصادی دیکته شده از سوی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول به دولت "هاشمی رفسنجانی"، انجام می شود و بر اثر آن میلیون ها ایرانی از خدمات درمانی محروم می شوند. دولت، در توجیه این سیاست، می گوید، که قصد دارد بیمه ها را گسترش دهد، اما همگان می دانند، که این طرح حتی در کشورهای بزرگ سرمایه داری اروپا نیز بدلیل مدیریت و تمرکز آن در دست سرمایه داران، پیوسته با محدودیت و محرومیت بیشتر توده مردم همراه است.

همزمان با اجرای این طرح، که بیمارستان های متعلق به بنیاد شهید را نیز دربرمی گیرد، همسر حجت الاسلام "مهدی کروسی" (رئیس سابق این بنیاد)، که ریاست مرکزی پزشکی بنیاد مذکور (سازمان پزشکی شفا)، را به عهده داشت، بعنوان اعتراض از سمت خود استعفا داد. "مهدی کروسی"، بعنوان سخنگوی "روحانیون مبارز" شناخته می شود، که وابستگان آن در دوره چهارم انتخابات مجلس اسلامی، از صحنه سیاسی کشور کنار گذاشته شدند. مجلس یک دست و دولت بی مزاحم، سیاستی بود که براساس آن اجرای برنامه های "صندوق بین المللی پول" قرار بود بدون کارشکنی مخالفان، پیگیری شود. از جمله ثمرات این برنامه ها، یکی هم همین خصوصی سازی درمان و بهداشت در کشور است. در ادامه همین طرح، بیمارستان ۵۰۰ تختخوابی و مجهز شهرستان قم، بنام بیمارستان "شهید بهشتی"، از سوی بنیاد شهید به دانشکده علوم پزشکی خواجهان فاطمه قم واگذار می شود، که متعلق به بخش خصوصی است. این بیمارستان در سال ۶۷ و با هدف خدمت به خانواده قربانیان جنگ، معلولان جنگ و اقشار محروم از وزارت بهداشتی جدا شده و در اختیار بنیاد شهید قرار گرفته بود.

از سوی مدیریت جدید، از جمع خدمه ۷۰۰ نفره این بیمارستان، که جمع زیادی از آنها وابسته به خانواده قربانیان جنگ هستند، قرار است عده ای بازخرید، بازنشسته و یا اخراج شوند. تاکنون هر کشوری، که برنامه های صندوق بین المللی پول را اجرا می کند، طرح خصوصی سازی توأم با اخراج، تصفیه و بیکاری کارکنان آن بخش، با هدف سودبری بیشتر در آن واحد بوده است.

چرا "رفسنجانی" در مرکز شایعات است؟

شرایط "کودتا"

دو نشریه "کیهان هوانی" چاپ جمهوری اسلامی، اما منتشره در خارج از کشور و "نیمروز"، چاپ لندن، اولی در تاریخ ۱۸ و دومی در تاریخ ۳۰ فروردین، قسمت هائشی از دو سخنرانی مهمی را، که در مرکز تحقیقات استراتژیک "دایان" وابسته به دانشگاه "تل آویو"، ایراد شده، منتشر ساختند. این دو سخنرانی، یکی متعلق است به "آوری لوبرانی"، سفیر اسرائیل در دوران سلطنت در ایران و مسئول هماهنگی عملیات نظامی-امنیتی کنونی این کشور در جنوب لبنان و دیگری متعلق است به "یفراتیم سنیه"، وزیر بهداشت اسرائیل و کارشناس مسائل ایران و خاورمیانه در دولت اسرائیل.

این دو مقام اسرائیلی در سخنرانی‌های خود، ضمن ارائه اطلاعاتی در باره وضع سیاسی-اقتصادی کنونی ایران و تحلیل اوضاع ایران، پیشنهادهایی را نیز در ارتباط با لزوم ایجاد تغییرات حکومتی در ایران ارائه دادند، که بنظر ما این پیشنهادات درخور توجه جدی است. سخنرانی‌های متکی به اطلاعات قابل توجه از درون ایران و حتی حکومت کنونی ایران، توسط این دو مقام اسرائیلی، بر اهمیت توجه به پیشنهاد های آنان می افزاید.

هر دو مقام اسرائیلی، در سخنرانی‌های خود، گفتند: "... در ایران همه شرایط برای انجام یک کودتا آماده است و امکانات باندازه کافی در اختیار است. جامعه بین‌المللی، برای تسریع در سقوط رژیم (کودتا)، لازم است راه ادامه حیات اقتصادی ایران را قطع کند ... ما می‌توانیم زمان حیات حکومت ایران را با قطع کمک‌ها و همکاری دولت‌های غربی، کوتاه‌تر کنیم ... بنظر ما این سخنان بی‌پروا توسط کارگزاران یک کشور منطقه‌ای، که متکی به جامعه پرنفوذ یهودیان مقیم آمریکا و مقامات دولتی آمریکا بر زبان رانده شده است، از زوایای گوناگون باید بررسی شود. یکی از این زوایا، همانا جنجال برانگیزترین رویداد اخیر، یعنی اعلام محاصره اقتصادی آمریکا علیه ایران است (همان امکان "حیات"، که دو سخنران به آن اشاره می‌کنند).

اینکه محاصره اقتصادی آمریکا علیه ایران عملی خواهد شد، یا خیر؟ هدف از اعلام این تحریم، فشار سیاسی برای ورود مستقیم آمریکا به ایران است و یا فشار اقتصادی به ایران؟ این خبر نوعی یاری به طرفداران آمریکا در حکومت جمهوری اسلامی است، یا فشار به آنها؟ و دهها سؤال دیگر، که واقعا نیز مطرح هستند، یکطرفه، یک نکته بسیار قابل توجه دیگر در این سخنرانی‌ها و پیشنهادات، یک طرف دیگر.

دو مقام اسرائیلی از "کودتا" سخن می‌گویند و اینکه تنگناهای اقتصادی می‌تواند این اقدام را تسریع کند. جان کلام همینجاست. این همان نکته واقعی و مهمی است، که ما نیز با آن موافقیم و آنرا بارها، با هدفی متفاوت با هدف کارشناسانی از آن دست، که در اسرائیل زبان گشوده‌اند، مطرح کرده‌ایم.

تشدید نارضاضی عمومی، فشار سیاسی-فرهنگی به مردم گرسنه و جان به لب رسیده، ... سرانجام در یک نقطه ای باید به نتیجه برسد و دست‌هائی از درون حکومت، میوه رسیده را بچینند. آنها که برای ادامه فشارهای اقتصادی-فرهنگی-سیاسی به جامعه هیچ فرصتی را از کف نمی‌دهند و همچنان بر طبل خودکامگی می‌کوبند، هموارکنندگان و سرانجام میوه چنان این وضع، با انجام یک "کودتا"، نیستند؟ فشارهای اخیر اقتصادی-روانی آمریکا به ایران، با همین هدف انجام نمی‌شود؟ این تهدیدها راه‌های تناس مستقیم‌تر و دخالت صریح‌تر از سوی آمریکا را در چنین کودتائی فراهم نمی‌کند؟ همگان می‌دانند، "کودتا"، عملی نیست، که از خارج مرزها صورت گیرد. نقشه و طرح آن می‌تواند در خارج از کشور فراهم شود، اما مجریان آن همیشه داخلی بوده‌اند و از آن قابل توجه‌تر، اینکه اینگونه مجریان پیوسته از درون خود حکومت‌ها بوده‌اند!

مقامات و کارشناسان اسرائیلی امور ایران، که شواهد بسیاری نشان می‌دهد به اطلاعات لازم نیز دسترسی دارند، با کدام اطمینان خاطر، "کودتا" در ایران را نه تنها عملی و ممکن می‌دانند، بلکه یاری به مجریان آنرا از دوستان خود در اروپا و آمریکا طلب می‌کنند؟ آن دست توانائی که از درون حکومت کنونی و از میان جمع خودکامگان کنونی برای "کودتا" برمی‌آید، دستی است، که برای نجات ایران از تاریکی بیرون می‌آید و یا دستی است، که برای سرکوب جنبش نارضاضی کنونی مردم ایران و ادامه خودکامگی بیرون می‌آید؟

ما نگران پاسخ مثبت به سؤال دوم هستیم و برای جلوگیری از تحقق آن معتقدیم، باید به جنبش مردم تکیه کرد، بر آگاهی‌ها افزود و برای تشکیل حکومتی مردمی و متکی به وحدت ملی، بسیج شد!

نشریه "عصرما"، ارگان مجاهدین انقلاب اسلامی در شماره ۱۳ خود (۳۰ فروردین ۷۴)، مانند برخی دیگر از نشریات در جمهوری اسلامی، در تشریح شایعات گسترده در سراسر ایران نوشت:

"در روزهای پایانی سال گذشته، همزمان با پخش خبر عارضه قلبی و مغزی مرحوم حجت الاسلام حاج سید احمد خمینی، شایعات گوناگون در باره این واقعه برسر زبان‌ها افتاد... آنچه به این شایعه ویژگی خاص می‌بخشد، وسعت و گستره دامنه آن است، که حتی روستاها را نیز فرا گرفت. سرعت شیوع آن و بالاخره سمت و سوی آن، شخص دوم کشور را هدف گرفته بود... این بار سخن از جنگ قدرت و تردید در سلامت شخصیت‌های شناخته شده نظام بود... شایعاتی نظیر آنکه "فرزند امام را بخاطر انتقادی، که در آخرین سخنرانش ابراز کرده بود و یا به دلیل مخالفت با مذاکره و برقراری رابطه با امریکائیان، کشتند، وی را مسموم کردند و... پزشک آن مرحوم به دلیل اطلاع از علت مرگ وی، کشته شده است."

یکی از علل پیدایش شایعه علیه مسئولان و متولیان امور، وجود بی‌اعتمادی میان مردم و مسئولان است. این بی‌اعتمادی، خود ناشی از عوامل مختلفی است... اگر مسئولان و متولیان به منازل گران قیمت در مناطق مرفه‌نشین کوچیده و رابطه خود را با توده مردم قطع کنند و مسیر منزل تا محل کار، تنها اتوبان‌های شمال شهر شود و مردم مسئولان خود را در خیابان‌ها افراد مجهولی ببینند، که از پشت شیشه‌های اتومبیل‌های گران قیمت قادر به تشخیص چهره آنها نیستند، اگر سفرهای تفریحی مسئولان از مسافرت به قم و مشهد و شهرستان خود، به قشم و کیش و اروپا تبدیل شود و بطور کلی، اگر رابطه مردم و مسئولان کم شده و مردم امکان شناخت ملموس و نزدیک مسئولان را از دست بدهند، زمینه‌های بی‌اعتمادی فراهم می‌شود و اذهان از پذیرش شایعات علیه آنها آسانی نخواهند داشت... اعتماد مردم از رسانه‌های رسمی سلب شده است... خبر ترور رئیس جمهور در مقبره امام با تبلیغات گسترده پخش و استخبار جهانی مسئول آن شناخته می‌شود، اما پس از چند روز سروصدا، سکوت مطلق برقرار می‌گردد! دیگر مردم از هويت ترور کنندند، انگیزه‌های وی، نتیجه محاکمه او و... هیچ نمی‌شنوند. آیا این خود کافی نیست، تا مردم براساس ذهنیت خویش برای این مجهولات پاسخی بیابند. باید پرسید، چرا علیرغم بی‌اساس بودن بسیاری از این شایعات، جامعه در برابر پذیرش شایعات جدید احتیاط لازم را به خرج نمی‌دهد؟ حتی اگر علیه رئیس جمهور و شخصیتی باشد، که سابقه‌اش برهمگان روشن است. آیا یکی از عوامل این امر آن نیست، که جامعه به این ترتیب می‌خواهد نارضاضی خود را اعلام دارد؟ شایعه یکی از وسائلی است، که ناراضیان به وسیله آن عدم رضایت خود را بیان می‌دارند و به زعم خود از مسببان آن انتقام می‌گیرند. تردید نباید کرد، که عوارض ناشی از سیاست تعدیل اقتصادی از محبوبیت آقای رئیس جمهور، که از محبوب‌ترین شخصیت‌های انقلاب به شمار می‌آمدند، راکسته است. کاهش رای ایشان در دومین دوره ریاست جمهوری شاهد روشنی بر این مدعاست. شاید هم به همین دلیل ایشان را محور شایعه اخیر قرار دادند... چنین جامعه‌ای نمی‌تواند فکر کند و تشخیص دهد، که به لحاظ سیاسی، درگذشت مرحوم سید احمد خمینی، نه تنها به نفع رئیس جمهور منتخب مردم نیست، بلکه می‌تواند موازنه سیاسی را به ضرر ایشان برهم زند. آنان که فعالیت‌های حزبی را به ضرر وحدت جامعه می‌دانند و به صراحت می‌گویند "ما در اسلام حزب نداریم" و یا "حزب خوب است، به شرط آنکه سیاسی نباشد"، باید بدانند، که فقدان حزب و فعالیت‌های حزبی بسیار خطر آیز و زیانبارتر از وجود احزاب است.

کیهان لندن و ملیون ایران

حزب ملت ایران

آن نشریه باصطلاح خبری، که باید در انعکاس اخبار بیانگر واقعیت باشد و اگر حرف و نظری دارد در تفسیر و نقد بنویسد، کار را از مرحله سانسور، که در آن سابقه متدد دارد، به ارتکاب تحریف رسانده است، که زشت ترین نوع بزه مطبوعاتی است ... باید بموقع در باب این نشریه فکری اساسی کرد و برای خشتی کردن وجود پریانش چاره ای اندیشید...

سرمقاله بحث انگیز

نشریه "انقلاب اسلامی" (در هجرت)

نشریه "انقلاب اسلامی" (در هجرت) اخیراً در شماره ۳۶۵ خود اطلاع داد، که نشریه "پیام امروز" چاپ داخل کشور، از انتشار مقاله‌ای به قلم ابوالحسن بنی صدر، نخستین رئیس جمهور ایران، خودداری کرده و این خودداری را بصورت زیر منتشر ساخته است:

«از آنجا که در فصل چهارم قانون مطبوعات در ماده‌ای تاکید شده، که نقل مطالب از گروه‌های مخالف به نحوی، که تبلیغ آنها باشد، مجاز نیست، از چاپ نامه و پیشنهادهای آقای بنی صدر معذوریم، زیرا با توجه به مخالفت‌های ایشان با جمهوری اسلامی در خارج کشور، امکان دارد این عمل مغایر با قانون مطبوعات تلقی شود.»

از آنجا که نحوه انتشار این خبر به گونه‌ای بود، که گویا ابوالحسن بنی صدر طرح ویژه‌ای را برای برون رفت از بحران اقتصادی کشور در اختیار نشریات ایران گذاشته است، و ضمناً انتشار نامه وی در مطبوعات ایران و مطرح شدن نام او در داخل کشور، برداشت‌های سیاسی ویژه‌ای را می‌توانست همراه داشته باشد، راه توده از طریق فاکس، متن زیر را به دفتر ایشان در پاریس ارسال داشت:

جناب آقای بنی صدر
با سلام و احترام

از طریق نشریه "انقلاب اسلامی" (شماره ۳۵۶)، که در هجرت منتشر می‌شود، مطلع شدیم، که شما اخیراً نامه‌ای را درباره راه‌های برون رفت کشور از بحران اقتصادی، در اختیار ماهنامه "پیام امروز" قرار داده‌اید. متأسفانه در این خبر نه اشاره‌ای به تاریخ تدوین این نامه وجود دارد و نه به محتوای نامه و نه مخاطب آن، طبعاً بازانتشار این خبر با این ابهامات می‌تواند همین سؤالات را برای خوانندگان نشریه "راه توده" و یا هر نشریه دیگری، که خبر را منتشر کند، بوجود آورد. لطفاً و در صورت امکان و مقنن، درباره این نامه و ابهامات ذکر شده در بالا، ما را از طریق فاکس شماره ۰۰۴۹-۲۱۲۳-۳۲۰۴۵ در جریان بگذارید.

با تشکر فراوان - راه توده - ۲۹ فروردین ۷۴

در پاسخ به این سؤال، متن زیر از طریق فاکس دریافت شد، که عیناً چاپ می‌شود:

«مستولین محترم نشریه راه توده

پس از سلام، نامه مورد اشاره نشریه "پیام امروز" نامه نیست، بلکه سرمقاله انقلاب اسلامی در هجرت (شماره ۳۴۷)، تحت عنوان تورم، می‌باشد، که به قلم آقای بنی صدر است.

از آنجا که سرمقاله‌های انقلاب اسلامی در هجرت به نشریات و موسسات داخل کشور فاکس می‌گردند و با توجه به جو سانسور حاکم بر ایران، مستولین "پیام امروز" به شیوه مناسب شرایط عمل نموده و سرمقاله را نامه‌ای از آقای بنی صدر، عنوان داده‌اند.

اصولاً مرسوم آقای بنی صدر نیست، که به مطبوعات نامه بنویسند.»

انقلاب اسلامی در هجرت ۲۹ فروردین ۷۴

"کیهان لندن"، بدنبال انتشار چند مطلب توهین آمیز نسبت به دکتر ابراهیم یزدی، پس از برگماری وی بسمت دبیرکل نهضت آزادی ایران و ملقب کردن او به "جروتمه زود بند"، اکنون لبه تیز حملات خود را متوجه برخی روزنگاران قدیمی و صاحب نام ایران و ابوالحسن بنی صدر، اولین رئیس جمهور ایران کرده است. البته در این فاصله و در ستیز با حزب ملت ایران و رهبر این حزب "داریوش فروهر"، که در ایران مقیم است، نیز، با نقل و تجدید چاپ برخی مطالب توطئه آمیز کیهان هوانی چاپ جمهوری اسلامی در صفحه مقالات خود، غفلت نکرده است! دلیل این ستیز جدید و ظاهراً غیرمترقبه را هرکس می‌تواند براساس برداشت و بینش خود نسبت به روند رویدادها در ایران حدس بزند. از جمله اینکه شاید آنها نگران از دست دادن ابتکار عملی باشند، که در سال‌های گذشته در اختیار داشته‌اند و براساس آن همگان را برای رسیدن به آزادی به صفوف خود فرا می‌خوانده‌اند.

روزنامه نویسان

* منصور تاراجی از جمله روزنامه نویسان صاحب نام ایران است، که اخیراً مورد بی مهری کیهان لندن قرار گرفته است. تاراجی، که چند سالی است در فرانسه زندگی می‌کند، اخیراً سلسله یادداشت‌هایی را بعنوان "مقدمه تاریخ مطبوعات" در نشریه "تیمروز" چاپ لندن، منتشر ساخته است. او در این یادداشت‌ها، به حقایق قابل توجهی درباره نقش واقعی مطبوعات داخل و خارج کشور درباره اوضاع کنونی ایران و بویژه سال‌های جنگ اشاره کرده است. از روزنامه نویسان صاحب نام ایران (از جمله رحمان هاتفی، سردبیر دوران انقلاب روزنامه کیهان)، به نیکی بسیار یاد کرده است و پیشنهاداتی را نیز در ارتباط با مطبوعات داخل کشور ارائه داده است. تاراجی در یکی از آخرین سلسله یادداشت‌هایش، که در همان نشریه یاد شده در بالا انتشار یافته، تصویری - در مجموع خود - واقعیت‌ناهن از مهاجرین سیاسی و غیر سیاسی ایران بدست داده است.

"هوشنگ وزیری"، سردبیر و سرمقاله نویس اساسی کیهان چاپ لندن در شماره ۱۷ فروردین این نشریه با اشاره‌ای که جانی برای توضیح اضافه نمی‌گذارد، نوشت: "...عمیدی نوری و علی اصغر امیرانی بکنار (روزنامه نویسان حامی کودتای ۲۸ مرداد)، حتی هنگامی که "سیمون فرزاسی"، نویسنده و خبرنگار ژورنال دو تهران (موسسه اطلاعات منتشر می‌ساخت) را، که هیچ رابطه خاصی با دستگاه قدرت انقلاب نداشت، ناجوانمردانه کشتند، قلمی برکاغذ به اعتراض نهاده نگشت، زبان اعتراض لال شد. بسیاری از قلم بپردازان روزگار شاه، که اکنون البته بیشتر به عنوان مورخ، کمر به خدمت حکومت آخوندی بسته‌اند، مگر اینکه در خارج از کشور وسائل روزنامه نگاری برایشان فراهم آمده باشد، تا آن خوش خدمتی را در لباس "واقع بینی" صورت دهند (اعتراض نکردند). البته می‌توان از هوشنگ وزیری پرسید، "وقتی خسرو گلرخی"، خبرنگار بخش هنری روزنامه آیندگان را، که شما سردبیرش بودید، شاه اعدام کرد، چرا قلمی برکاغذ نگذاشتید؟"

بنی صدر

* "کیهان لندن" در شماره ۲۱ اردیبهشت خود به قلم "خیراندیش"، یکباره پس از چند سال بیاد اظهارات ابوالحسن بنی صدر درباره حجاب افتاده و می‌نویسد: "...حکیم ابوالحسن بنی صدر نظریه علمی خود را در باب تشعشع خطرناک و گناه آفرین موی سرخانم‌ها قوی‌تر شرح کند، تا بدانیم در پاریس به این اکتشاف دست یافته‌اند، یا درمندان؟ ... همین اشعه "ابوالحسنی" را هم اگر پرسور بنی صدر، حالا که مقیم پاریس است اقدام نکند و در دفتر اختراعات و اکتشافات رسماً به ثبت نرساند، فردا یک فرنگی مدعی کشف آن خواهد شد و اختراعات ملی و علمی ما بیش از پیش برجهانیان مجهول می‌ماند..."

ملیون ایران

تحریف و تحقیر و سانسور، در لایبای صفحات کیهان لندن، ظاهراً دیگر ملیون ایران را نیز در این سال‌ها بی نصیب نگذاشته است. اخیراً توضیحی درباره کنفرانس سال ۲ هزار به قلم "مهرداد ارفع زاده" (از رهبران جبهه ملی ایران) در نشریه "گار"، ارگان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) چاپ شد، که در بخشی از آن به نقش کیهان لندن اشاره شده است. مهرداد ارفع زاده می‌نویسد: "...

مصاحبه "کیهان هوائی" با "ابراهیم یزدی"

به ما آزادی بدهید
تا نظرمان را بدهیم

بدنبال انتشار نامه جمع زیادی از وابستگان نهضت آزادی ایران و سیاستمداران ملی ایران در ارتباط با تهدیدهای اخیر نظامی و اقتصادی آمریکا علیه ایران و محکوم ساختن این نوع دخالت ها در امور داخلی کشور، هفته نامه "کیهان هوائی"، برای نخستین بار، مطلبی را بعنوان مصاحبه اختصاصی این نشریه با دکتر "ابراهیم یزدی" منتشر ساخت.

در این تماس، دکتر "یزدی"، دبیر کل نهضت آزادی ایران، در پاسخ به سؤالات آمرانه نشریه "کیهان هوائی"، نقطه نظرات نهضت آزادی را بیان داشت. این نقطه نظرات، با حذف برخی سؤالات سوال کننده، چنین است:

● نهضت آزادی تا چه حد آماده است، در کنار مردم و رهبر سیاسی-مذهبی آنان، دست به یک مبارزه فراگیر و همه جانبه با واشنگتن بزند؟

دکتر یزدی، که می توانست متقابلاً سوال کند، اگر رهبر بهر دلیل، مثلاً نخواست با آمریکا مبارزه فراگیر کند، آنوقت تکلیف ما چه باید باشد؟ در پاسخ به سوال آمرانه باصطلاح خبرنگار گفت:

❖ هر وقت به ما اجازه دادند سخن بگوئیم و ما را به رسمیت شناختند و حق حیات (حزبی) برای ما قائل شدند، آنگاه ما حاضریم به این پرسش پاسخ بدهیم.

(حزبی) را در میان پرانتز، نشریه کیهان هوائی خود به مطلب اضافه کرده است، و معلوم نیست، نظر واقعی دکتر "یزدی" از حق حیات، کدام نوع آن بوده است!)

کیهان هوائی می نویسد: به دکتر یزدی گفته شد، نظرش را بعنوان فردی از احاد ملت ابراز کند. وی گفت: «من عضو یک حزب و نمی توانم بدون در نظر گرفتن مواضع حزبی ام، سخن بگویم.»

در بخش دیگری از این باصطلاح مصاحبه، کیهان هوائی در پوشش سوال (!) می نویسد: «... نظری را درباره همکاری برخی از عناصر باصطلاح اپوزیسیون و ملی گرا، که همکاری نزدیکی با غرب و بویژه آمریکایی ها دارند و آنان را به تحت فشار گذاردن مردم ایران دعوت می کنند، جویا شدیم.»

دکتر "یزدی" پاسخ داد: «من از مواضع این قبیل افراد اطلاع ندارم، اما با هر گروهی، که بخواهد با استفاده از قدرت های خارجی تغییراتی در ایران بوجود آورد و از آمریکا استمداد بجوید، مخالفم، اما آماده ایم، با هر گروه در چارچوب استقلال و آزادی ایران همکاری داشته باشیم.»

(در همین شماره کیهان هوائی خبر مربوط به مراسم توزیع جوایز دولتی برندگان روزنامه نگاری در ایران چاپ شده است. در این مراسم دو جایزه به کیهان هوائی تعلق گرفته و مدیر مسئول کیهان هوائی (عباس سلیمی نسین) ظاهراً هر دو را یکجا برده و از دست وزیر ارشاد اسلامی دریافت داشته است! آن مصاحبه، این جایزه را نیز برانده است!)

داریوش فروهر در مصاحبه با رادیو آلمان:

انتخابات آزاد در شرایط
موجود عملی نیست!

داریوش فروهر، رهبر حزب ملت ایران، اخیراً با بخش فارسی رادیو سراسری آلمان مصاحبه کرد. وی در این مصاحبه، که انگیزه آن شورش اخیر در اسلام شهر تهران بود، مواضع خود را درباره انتخابات آزاد در ایران اعلام داشت. وی ضمن اشاره به ناراضی رو به افزایش مردم از گرانی، فساد سراسری، پشت به انقلاب کردن رهبران کنونی کشور و...، درباره تحریم اقتصادی ایران، که به گفته گوینده رادیو سراسری آلمان، به توصیه اسرائیل انجام شده است، از جمله گفت: «... من ملت گرا هستم و درباره هر تحولی در ایران، چشم به مردم ایران دارم. من می دانم و می بینم، که وضع کنونی برای مردم ایران قابل تحمل نیست، اینک در بیرون (از کشور) و در سینماهای پژوهشگرانه و یا در دیدارهای سیاستمداران چه تصمیمی می گیرند و چه می خواهند بکنند، برایم چندان قابل بررسی و اظهار نظر نیست. من نظرم اینست، که اگر واقعا و از روی خرد، وضع کنونی ایران بررسی شود، قابل درک است، که این وضع قابل تحمل نیست و بی شک مردم طالب وضع بهتری هستند.»

گزارشگر رادیو آلمان در این مصاحبه تلفنی، از قول روزنامه انگلیسی زبان ایران تایمز، گفت، که گویا در شورش اسلام شهر دست ضد انقلاب در کار بوده است. داریوش فروهر گفت: «من با این ادعا موافق نیستم، زیرا اگر در ایران ضد انقلابی پیدا شود، همانا سران جمهوری اسلامی هستند، که به جدول ارزش های انقلاب پشت کرده اند و با پافشاری روی انجام برنامه های وابسگرایانه و دودستی به قدرت چسبیدن، مردم را به سیه روزی کشانده اند. تحمل مردم حلی دارد. گزارشگر رادیو سراسری آلمان در سوال دیگری، با اشاره به سخنان آیت الله خمینی، که گفته بود، انقلاب با وعده زندگی بهتر به مستضعفین به پیروزی رسید، وای از آن روزی، که این مردم بفهمند، که این وعده ها پوچ بوده است، پرسید، که آیا وضع کنونی ایران، همان شرایطی است، که آیت الله خمینی پیش بینی کرده بود؟

داریوش فروهر در پاسخ گفت: «براستی هم همینطور است. مردم با آرزوهای بزرگ و با ایشار به انقلاب روی آوردند و برآستی، فلک را سقف شکافتند، تا طرحی نو دراندازند. اما با افسوس بسیار از این طرح نو جز ناکامی ندیدند. اکنون درست همان روزی است، که مردم پی برده اند، با سرنوشت آنها بازی شده است و روز به روز هم وضع بدتر خواهد شد و هیچ راه حلی هم در برابر باقی نگذاشته اند. پیشنهاد شده است و من خودم نیز از جمله پیشنهاد دهندگان بودم، که طی یک گذار آرام، از وضع یکته تازانه کنونی، بسوی مردم سالاری برویم. در مردم سالاری است، که سازمان های سیاسی می توانند خودنمایی کنند، نیروی کافی بدست آورند و در یک انتخابات آزاد به فرمانروایان دلخواه خود رای بدهند. البته انتخابات آزاد در وضع کنونی، که سرمداران کنونی کشور برپا کرده اند، انجام شدنی نیست. برپائی انتخابات در چنین وضعی یک نمایش تکراری خواهد بود. برای انجام انتخابات آزاد پیش شرط هایی را اعلام کرده اند. هنوز هم برای انجام انتخابات، حتی به هنگام خودش، فرصت پاندازه کافی هست، تا زمامداران کشور به انجام این پیش شرط ها بپردازند و بگذارند مردم ایران از این وضع نکبت بار بیرون بیایند و سرنوشت خودشان را رقم بزنند.»

اعلام نظر سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

نشریه "کار"، ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در شماره ۲۰ اردیبهشت ماه ۷۴ خود، تحت عنوان «پیرامون یک ادعای واهی» و در زد ادعاهای اخیر رضا پهلوی در مصاحبه با روزنامه اسرائیلی «آهاراتوت»، مبنی بر نمایندگی از سوی کلیه گروه های سیاسی، جز «مجاهدین خلق»، نوشت: «... تاکنون جعل واقعیات، یکی به شکل علم کردن سازمانی با نام چریک های فدائی خلق و تحت رهبری آقای مهدی سامع و جا زدن آن بعنوان جریان اصلی جنبش فدائی و دیگری در اشکالی ظریف تر، از جمله استناد به نظرات فردی درج شده در نشریات سازمان، اضافه کردن تفسیرات خود غرضانه به آنها و ارائه چنین مجموعه ای به مقام طرف ملاقات، برای اثبات اینکه سازمان حامی اوست، عمل کرده است... کاربرد اینگونه شیوه ها، بیش از آنکه اعتماد آفرین باشد، رسواگر مجریان آنست.»

کنگره حزب دمکرات کردستان ایران

دهمین کنگره حزب دمکرات کردستان ایران در پنجاهمین سال تاسیس این حزب برگزار شد. این کنگره در فروردین ماه سال جاری تشکیل شد و بررسی شرایط ایران و منطقه، از جمله مهمترین موضوعات مورد بحث آن بود. کمیته مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران، با صدور اطلاعیه ای، ضمن اعلام خبر برگزاری این کنگره، تصریح کرده است، که گزارش کنگره به اتفاق آراء، به تصویب اعضا رسیده است. براساس همین اطلاعیه، در پایان کار کنگره اعضای اصلی و علی البدل کمیته مرکزی حزب انتخاب شدند و کمیته مرکزی نیز در نشست خود، عبداً لله حسن زاده را بعنوان دبیر کل جدید حزب انتخاب کرد.

با اعلام راه حل های برون رفت کشور از بحران

بیانیه ملیون و میهن دوستان در تهران انتشار یافت

۸۶ تن از شخصیت های سیاسی ایران، که در داخل کشور حضور دارند، با انتشار یک نامه سرگشاده، که در واقع بیانیه ای سیاسی است، اوضاع کشور را تحلیل کرده و راه های برون رفت از بحران کنونی را پیشنهاد کرده اند. این نامه خطاب به مردم ایران است و جمعی از چهره های سرشناس ملی ایران، از جمله وابستگان به "نهضت آزادی ایران"، نامشان در کنار نام دیگران مشاهده می شود.

برخی از امضاء کنندگان نامه مورد نظر، شخصیت هایی هستند، که چند سال پیش نامه ۹۶ نفره خطاب به مقامات حکومتی را امضاء کرده و طی آن راه حل هایی را برای اوضاع سیاسی-اقتصادی کشور پیشنهاد کرده بودند. از میان آن جمع عده ای باتهام امضای این نامه دستگیر شدند و علیرغم کبر سن مدتی طولانی در زندان ماندند. مهندس "مهدی بازرگان" شناخته شده ترین نام در جمع امضاء کنندگان آن نامه بود، که دیگر در قید حیات نیست.

از جمله کسانی، که نامه ۸۶ نفره اخیر را امضاء کرده اند: عبدالعلی برومند، علی اردلان، مهندس ابوالفضل و عبدالعلی بازرگان، محمد بسته نگار، دکتر نورعلی تابنده، مهندس محمد توسلی (شهردار تهران در دولت موقت بازرگان)، دکتر حبیب داوران، عبدا لله رادنی، دکتر یدالله سبحانی، مهندس عزت الله سبحانی (سردبیر و مدیر مسئول نشریه "ایران فردا")، محمد علی سفری (اقتصاددان و روزنامه نویس برجسته)، حسین شاه حسین، مهندس هاشم صباغیان (وزیر مشاور در دولت مهندس بازرگان)، احمد صدر حاج سید جوادی (وزیر دادگستری در دولت مهندس بازرگان)، علی اصغر معین فر، مهندس علی اکبر معین فر (وزیر نفت در دولت مهندس بازرگان)، دکتر ابراهیم یزدی (وزیر خارجه در دولت مهندس بازرگان) و هستند.

برخی از امضاء کنندگان نامه عضو رهبری "نهضت آزادی ایران" و برخی دیگر از ملیون شناخته شده ایران هستند، که از زمان جنبش ملی شدن نفت، در مبارزات سیاسی ایران شرکت داشته اند. روح این نامه، که نکات برجسته آنرا در زیر می خوانید، همانا تشکیل حکومتی است با اهداف "وحدت ملی"، که با مضامین گوناگون از سوی همه میهن دوستان مطرح می شود:

«میهن ما، با مشکلات و مصائب بزرگی دست به گریبان است و چشم انداز آینده کشور، با روایی که پیش گرفته شده است، نگران کننده است. حاکمیت گروهی خاص و مدیریت اغلب ناتوان و بعضاً سordجو موجب گردیده است، که روز به روز مسائل و مشکلات بیشتر و امید به بهروزی و بهبودی کمتر شود.

واحد های تولیدی به رکود و ورشکستگی و تعطیل تهدید می شوند و جان مردم در برابر گرانی افسار گسیخته ای، که از مرز ماه و هفته و روز گذشته و ساعت به ساعت در حال افزون گشتن است، به لب رسیده است. عرصه پر اکثریت عظیم مردم، بویژه حقوق بگیران روز به روز تنگ تر می شود.

بخش عظیمی از مردم این سرزمین با بیکاری و فقر سیاه دست به گریبان هستند، طبیعی است، در جامعه ای که فقر در آن حکمفرما باشد، فساد گسترده و بیماری از پدیده های نگران کننده اجتماعی مجال حضور و رشد پیدا خواهد کرد و جامعه را به سوی تباهی خواهد کشانید. فساد گسترده مالی و اداری در دستگاه های دولتی و نهادهای مختلف روز به روز ابعاد وسیع تری یافته و به شرم آورترین شکل چهره می نماید.

افزون بر نارسانیهای بنیادی در سطح جامعه، فقدان یک مشی استوار و همه جانبه مبتنی بر مصالح و منافع ملی و ارزش ها و اصول اساسی حاکم در روابط بین کشورها در سیاست خارجی، این جبهه را در برابر فشارها، نیرنگ ها

و مظاهر سلطه جویانه بیگانگان آسیب پذیر ساخته، موجب سوء استفاده شده و بهانه به دست بیگانگان داده است. در این باره جا دارد نگرانی عمیق و اعتراض شدید خود را از سیاست های خصمانه دولت آمریکا و ابعاد جدید آن ابراز داریم. برنامه ها و اقدامات جدید دولت آمریکا علیه ایران تنها به تقابل با حکومت ایران محدود نمی باشد، بلکه فراتر از آن، اولا تمامیت ارضی کشور را در معرض خطر جدی قرار داده است و ثانیا مجازات همه جانبه ملت ایران محسوب می گردد. ژرفای بحران های حاکم بر کشور چنانست، که اگر هر چه سریعتر، براساس شناخت آگاهانه از اوضاع و احوال داخلی و خارجی، یک سیاست جامع و اندیشمندانه و به دور از نگرش شعارگونه اتخاذ نشود و کشور سازماندهی نگردد، در آینده ای نزدیک با یک فاجعه ملی روبرو خواهیم بود.

شرایط بحرانی کنونی، که با آن دست به گریبان گشته ایم، بیش از هر چیز عامل ساختار حاکمیتی است، که اصل حاکمیت ملت را باور ندارد و از مشارکت مردم در تعیین آزادانه سرنوشت خود، نگران است.

باید هر چه سریعتر موجبات بهره مند گشتن کشور از یک مجلس توانا و نقش آفرین فراهم گردد. حضور نمایندگان آگاه و صاحب اندیشه و کارزدان و متکی به رای اکثریت عظیم ملت در مجلس، ساختار حاکمیت را در جهت روی کار آوردن کارگزارانی توانا و برخورداری از مدیرانی کارآمد و مسلط به زمینه های تخصصی برای برنامه ریزی و پاسخگویی به مشکلات بسیار پیچیده و نگران کننده کنونی، تغییر خواهد داد. از این روست، که باید موجبات انجام انتخاباتی آزاد و برکنار از دخالت عوامل قدرت فراهم گردد.

فشارهای اجتماعی به طبقات مختلف، و تصفیه هایی که برای کنار زدن افراد مورد قبول جامعه صورت گرفته است، سبب گردیده، تا گروه کثیری از مردم از نظر روانی دچار دلمردگی و یاس و وازدگی شوند و نسبت به مسائل کشور و روند اوضاع، برخوردی بی تفاوت پیش گیرند. پدیده ای که هم در کارسازندگی و آبادانی کشور و هم در برابر تجاوزهای احتمالی خارجی، کشور را به شدت آسیب پذیر ساخته است. باید روایی پیش گرفته شود، تا مردم نسبت به اثر شرکت خود در انتخابات معتقد گردند و با باور داشتن آزادی انتخابات و لمس این نکته، که قادر بر آنند نمایندگان منتخب خود را، بدون هیچگونه ممانع و تصفیه ای از سوی حاکمیت، به شوراهای پیش بینی شده در قانون اساسی بفرستند، در سرنوشت خود شرکت کنند. ... با تمامی نیرو و سازندگی در صحنه حضور یابند و با بهره جستن از حقوق و آزادی های مصرحه در قانون اساسی، با تلاشی خستگی ناپذیر فعالیت کنند.

باید در کوتاه ترین فرصت ممکن آزادی فعالیت های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی برای گروه های سیاسی و شخصیت ها و صنف هائی، که ملتزم به قانون بوده و به اصل حاکمیت ملی، استقلال و تمامیت ارضی کشور، یکپارچگی و وحدت ملی معتقدند، فراهم آید. باید آزادی گفتن و نوشتن و بهره جستن از رسانه های همگانی تامین شود و مردم بتوانند با رعایت موازین قانونی، بجای واکنش ها و یا شورش های کور، آزادانه به نقد عملکرد حاکمیت پرداخته و از هرگونه فشار و تهدید جو ارباب و خشونت درامان باشند.

باید هر چه زودتر از روزنامه هائی، که برخلاف قانون توقیف شده اند، رفع توقیف شود و از اعمالی، نظیر آنچه اتفاق افتاده و یک دستگاه اجرایی، بدون رعایت قانون و بدون صدور حکم دادگاه، اقدام به لغو امتیاز روزنامه هائی نموده، به شدت جلوگیری شود. باید کلیه روش هائی، که برای خارج ساختن کاندیداهای غیر موافق با حاکمیت از صحنه پیش گرفته شده، کنار گذاشته شود و قوانینی، که مجوز و یا بهانه اینگونه محدودیت ها گشته است، لغو گردد.

اردیبهشت ۷۴

اعلام مواضع

"فراکسیون متحد جبهه ملی ایران" با صدور اطلاعیه ای در خارج از کشور، ادعای اخیر "رضا پهلوی" در خصوص نمایندگی از جانب همه "گروه ها" را محکوم کرد و اعلام داشت، که «معلوم نیست، در کدام نشست و با کدام توافق ایشان به نمایندگی از جانب نیروهای غیروابسته و مخالف حاکمیت کنونی ایران، سخن می گویند»

در این اطلاعیه و در ارتباط با تقاضای کمک "رضا پهلوی" از اسرائیل برای سرنگونی جمهوری اسلامی، آمده است، "ما دخالت هر کشور خارجی را در امور داخلی ایران بشدت محکوم می کنیم".

وحدت و یکپارچگی در حزب بر کدام پایه استوار می شود؟

یکی از مسائل عمده‌ای که از سوی اعضای حزب مطرح می شود، حفظ و تحکیم وحدت حزب است.

طرح این خواست بیان این واقعیت است، که باید در این زمینه فعالیت را تشدید کرد، بویژه آنکه جنبش ناراضانی در کشور و رویداد های خارج از کشور و بویژه سردرگمی در جنبش "چپ" و تبدیل شدن بخش های بزرگی از آن به دنباله رو راست، مسئله وحدت اراده و عمل در حزب توده ایران را بار دیگر به یک ضرورت تاریخی تبدیل ساخته است.

همین خواست و توصیه را از داخل کشور نیز مطرح می سازند و انتظار تحقق آنرا دارند.

اکنون این پرسش مطرح است، که وحدت و یک زبانی حزب و در نتیجه عمل آگاهانه و متشکل، بر کدام پایه ممکن و ارزشمند است؟ برای پاسخ به این پرسش باید دو نکته زیر را روشن کرد:

۱- محتوا و جان مایه وحدت حزبی در چیست؟

۲- مرز ساختار حزب کجا است و عضو حزب کیست؟

۱- محتوا و جان مایه وحدت حزب چیست؟

این پرسش را بطور خلاصه می توان چنین توضیح داد: درک و تحلیل مشترک از تحولات کشور، یعنی شناخت مشترک از نبرد طبقاتی در جامعه و نیروهای شرکت کننده در آن، و تشخیص متحدان داخلی و جهانی این نیروها و تعیین جهت و هدف گیری حوادث پیرامون ایران و نقش امپریالیسم در این حوادث.

این تحلیل سیاسی باید برپایه درک مارکسیستی، یعنی با توجه به قوانین ماتریالیسم تاریخی و قوانین دیالکتیکی عملی شود. به این منظور باید در تجزیه تحلیل وقایع و روندها، رابطه دیالکتیکی بین کل و جز، عمده و غیرعمده را تعیین کرد، جهت تاریخی و محتوای تاریخی-طبقاتی پدیده ها را در نظر داشت، و در عین استواری بر اصول، لحظه ای از نرمش انقلابی غافل نماند و آماده برای تعیین متحدان تاریخی، حتی متزلزل ترین آنها و تفاهم مرحله ای و دراز مدت با آنان، بود.

چنین برداشت و بکاربردن آن در حزب، زمینه واقعی وحدت اراده، یعنی یک پارچگی نظری و در نتیجه عمل متحد و موفق حزبی را تأمین می کند. البته روشن است، که چنین وحدت نظر و تمرکز نیرویی در حزب، جز با فراهم ساختن امکان بحث و گفتگوی رفیقانه و بدون از خطر تعلیق، اخراج سرد و اخراج ممکن نیست. ایندو لازم و ملزوم یکدیگرند و یک مقوله دیالکتیکی واحد را تشکیل می دهند.

با توجه به آنچه گفته شد، نمی توان با شیوه برخورد نگارندگان نامه "هیئت اجراییه" در مورد "تظاهرات دو عضو کمیته مرکزی موافق بود و آنرا در جهت تحکیم یکپارچگی نظری-سیاسی در حزب دانست. زمانیکه استفاده از حق و وظیفه اظهار نظر - حتی تا سطح اعضای کمیته مرکزی -، با تکیه به نرم و شکل ارائه آن، زیر علامت سؤال قرار می گیرد، عملاً امکان بحث درون حزبی نفی می شود.

این ادعا را، که چون نظر دهندگان روزی با کل نظرات رهبری حزب موافق بوده اند، پس باید تا ابد از حق تغییر نظر صرف نظر کنند، مگر طرف دیگر نیز تغییر نظر داده باشد، در واقع یک حکم غیر علمی است.

نویسندگان نامه "هیئت اجراییه"، ارائه نامه اعضای تعلیق شده کمیته مرکزی به صدر کمیته مرکزی را چنان مهم جلوه داده اند، که هر ناظر بی طرفی هم می تواند از خود سؤال کند: آیا نویسندگان نامه می گویند، با "کانالیزه کردن بحث ها در پیچ و خم های تشکیلاتی، در واقع جلوی بحث علنی را در حزب و مطبوعات حزبی بگیرند؟ در غیر این صورت، کمی به شوخی می ماند، که ارائه نظر به صدر کمیته مرکزی را غیر تشکیلاتی اعلام کنیم، اما در چند

خط پائین تر و یا بالاتر افشاء کنیم، که همین صدر کمیته مرکزی در جلسات متعدد دو نفره، درباره همین نظرات و با همین رفقای به بحث نشسته است. اگر شیوه بحث دو و یا چند نفره درست است (که درستی آنرا نمی توان مورد تردید قرار داد)، آنوقت نمی توان پافشاری بر حفظ کانال و مراتب تشکیلاتی حزبی برای ارائه یک نوشته به صدر کمیته مرکزی را، تا حد ضرورت تعلیق عضویت این اعضای کمیته مرکزی، درست دانست.

ضرورت بحث های حضوری در حزب، از جمله در عرصه سیاست حزب، لازم است در مطبوعات حزبی نیز مطرح گردد. آنها که حفظ موازین تشکیلاتی را، تا سطحی که در بالا اشاره شد، پراهمیت تلقی می کنند، و عملاً راه بحث علنی در حزب را، از جمله در مطبوعات، می گیرند و در عین حال در بحث های خصوصی مدعی آتند، که گویا از ابتدای پیروزی انقلاب با سیاست انتقاد و اتحاد رهبری حزب در برابر مسلمانان انقلابی مخالف بوده اند، (۱) عملاً به این تردید دامن می زنند، که خود هدف دیگری را دنبال می کنند. همین شیوه تفکر و عمل اجازه می دهد، تا فرستاده حزب به کنفرانس ایران در سال دوهزار لندن، خود را موظف نداند، اعلام کند، که نظرات ارائه شده او در این کنفرانس، در کدام مرجع حزبی به تصویب رسیده است، که ظاهراً انتشار آن را در "نامه مردم"، هم به نفع آن ارگان تشخیص داده نمی شود.

۲- مرز ساختار حزب کجاست و عضو حزب کیست؟

آنوقت که روشن گشت، که جان مایه وحدت حزب، درک مشترک سیاسی-تئوریک کل حزب از جامعه و نبرد طبقاتی در آن و جا و موضع متحدان و دشمنان طبقه کارگر است، آنوقت دیگر مرز ساختار حزب روشن است و پرسش آنکه، چه کسانی را باید عضو حزب دانست، نیز پاسخ خود را می یابد. بدیهی است، که عضو حزب کسی است، که همراه این درک مشترک و اراده واحد حزبی، به وظائف ناشی از آن عمل می کند، و صرف نظر از آنکه در کدام صحنه فعال است، تا چه حد امروز و در این لحظه در ارتباط مستقیم با سازمان حزبی عمل می کند، عضو حزب است. آنوقت دیگر نه بحث "حیدری - نعمتی" را می توان مطرح ساخت، و نه می توان، برای مثال، عضویت رفقای حزبی در ایران را مورد علامت سؤال قرارداد. آنوقت باید لااقل خبر آزادی آنان را از زندان جا، اعلام کرد، اگر هم برای آزادی آنان اقدامی نشده باشد.

از این موضع نیز نمی توان با مطالب مطرح شده در نامه "هیئت اجرایی" موافق بود و آنرا در جهت تحکیم وحدت حزب ارزیابی کرد. این نظرات، که از برداشت غیر دیالکتیکی و ضدلیننی "ویژه گی حزب طراز نوین طبقه کارگر"، یعنی فرمول لنینی برای ساختار حزب، پس از پیروزی انقلاب اکثر، برای روسیه، حرکت می کند، آنچنان شکل متحجری بخود گرفته است، که جز "درک ضدلیننی"، صفت دیگری به آن نمی توان داد.

درک لنین، از جمله از ساختار حزب، یک درک دیالکتیکی بود. به این معنی، که او با تحلیل مشخص از شرایط واقعا موجود نبرد اجتماعی، ساختار حزبی متناسب با آن شرایط را بازمی شناخت و پیشنهاد می کرد. بر این پایه برخورد دیالکتیکی است، که او از جمله بین سال های ۱۹۰۳-۰۷، یعنی در سال های قبل از انقلاب اول روس، در جریان آن و برای دوران پس از شکست آن، سه پیشنهاد متفاوت برای ساختار حزب مطرح ساخت. پیشنهاد اول، ایجاد یک حزب کاملاً مخفی و متشکل از کادرهای انقلابی است، برای دوران مبارزه شدیداً مخفی آن سال ها، در حالی که او، بلافاصله پس از بازگشتش از مهاجرت در سال ۱۹۰۶ به روسیه، از کارگران انقلابی خواست، بصورت گروهی و صدها و هزارها به حزب بپیوندند، زیرا "چیزی نمانده است، که جو مبارزه مخفی، حزب را خفه کند!"

لنین، با تحلیل مشخص شرایط نبرد حزب سوسیال دمکرات روسیه پس از کنگره وحدت، و شرکت بلشویک ها و منشویک ها در حزب واحد، تا حد مبارزه پیگیرانه برای حفظ وحدت دو فراقسیون در حزب، با حفظ بدون خدشه نظرات مارکسیستی بلشویک ها، پیش رفت. (۲)

با توجه به این برداشت های بکلی متفاوت لنینی است، که نمی توان با روح خشک و متحجر نامه "هیئت اجراییه" موافق بود و آنرا در جهت وحدت حزب ارزیابی کرد، زمانیکه نویسندگان نامه، موقعیت "هیئت اجراییه" را تا حد یک دولت حاکم مطلق العنان بر حزب بالا می برند و به خود اجازه می دهند، ارائه نظرات را مستقیماً به صدر کمیته مرکزی مردود و اقدام ضد اساسنامه ای ارزیابی کنند. درست این برخورد غیرطبیعی (۳) و ضدلیننی است، که این تردید بجا را ایجاد می کند، که این برخورد غیر متناسب، هدف دیگری، هدف بازگذاشتن دست خود برای اعمال دنباله روی از سیاست اپوزیسیون راست مهاجر را دنبال می کند، که بحث علنی و رفیقانه درباره آن،

ارثیه ای، که از سلطنت به جمهوری اسلامی رسیده!

همگان در ایران و بویژه در تهران می دانند، که طرح جمع آوری آنتن های ماهواره ای، یک بازی موش و گربه سیاسی است. این موش و گربه بازی، با آن "گرگم به هوای" خیابانی، برای چادر کشیدن بر سر زنان ایران، باندازه یک زمین تا بام تفاوت دارد. این تفاوت در انگیزه های پشت پرده برای ایجاد جو ارباب و وحشت، تشدید ناراضی و سرگرم کردن بسیجی های ناراضی از حکومت، به جستجوی پشت بام و زیرزمین خانه های مردم نیست، تفاوت در آنست، که اگر اولی زمینی بود و دستگیر کردنی، دومی هوایی است و دست نیافتنی! نه گرفتنی است و به بند کشیدنی و نه کشتنی است و به خون کشیدنی. امواج را، که نمی شود به گلوله بست!

این ستیز با زمان و دوران، بارها آزمایش شده و هر بار نیز شکست خورده است. فرق نمی کند، که روحانیت و مذهب به جنگ آن رفته باشد و یا یک نظامی خشن و کم تعقل (مثل رضا شاه) و یا یک فوکولی عیاش، اما خونریز، که گهگاه در پوست شیر (لباس نظامی پدرش) هم می رفت (مثل پسر رضا شاه).

ماجرا فقط به دوران معاصر و ایران هم بازنمی گردد، سابقه آن در تاریخ تمدن بشری ثبت است. جام شوکران "سقراط" و اعتراف "گالیله" فقط دو نمونه ترازیک آن است.

(بقیه وحدت و یکپارچگی در حزب... از ص ۹)

کوچکترین شانس برای موفقیت این سیاست در حزب بوجود نمی آورد و با مقاومت وسیع توده ای ها روبرو می شود.

۱- همانطور که در بالا اشاره شد، بحث های دو و چند نفره در حزب را باید بعنوان یک شیوه ممکن نظربندی و تعمیق برداشت ها و شناخت های متقابل و مشترک از مسائل مطروحه ارزیابی کرد و آنرا به خدمت تحکیم وحدت نظری، سیاسی و نتیجتاً سازمانی حزب گرفت. این اما به این معنا نمی تواند باشد، که کسانی خود را مجاز بدانند، با طرح این ادعا، که گویا آنها از آغاز با سیاست "اتحاد و انتقاد" حزب مخالف بوده اند، ضرورت بحث رفیقانه و وسیع دراینباره، همانند موارد دیگر را، غیرضروری اعلام کنند و عملاً این بحث را تعطیل کنند، و درعین حال سیاست جدید خود را، در خلاف هدف گیری سیاست قبلی، بمورد اجرا بگذارند.

همانطور که می دانیم، سیاست "اتحاد و انتقاد" حزب در برابر مبارزان میهن دوست مذهبی و غیر مذهبی در دوران قبل، در جریان و پس از پیروزی انقلاب بر پایه درک عمیقاً دیالکتیکی سیاست لنینی در انقلابات ملی-دمکراتیک قرار داشت، آنطور که او در کتاب "دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلابات ملی" برجسته می سازد. اما اهمیت این سیاست حزب ما بر روی دو پایه ارزشمند حیات انقلابی حزب ما قرار داشت، که عبارت بودند، اولاً، سطح بالای شناخت تئوریک و سیاسی رهبری از مهاجرت به ایران برگشته، و ثانیاً، اما نه کمتر پراهمیت، بر تجربه سالیان دراز رهبران حزب در زندان های رژیم پشماهی.

این رهبران برجسته حزبی در سال های طولانی مبارزه عمیقاً توده ای خود در زندان، آن تجربه ارزشمندی را به ارثیه حزب ما تبدیل ساختند، که نه تنها آنان را در زندان های پشماهی به شخصیت های مورد احترام همه مبارزان صادقی و میهن دوست تبدیل ساخت، بلکه بار دیگر صحت ضرورت یافتن متحدان طبقاتی را در مبارزه اجتماعی-انقلابی اثبات کرد.

اکنون اگر کسانی، بدون هر استدلال درباره آن درک تئوریک و این تجربه با خون بدست آمده، در محافل مورد علاقه و نظر خودشان این سیاست را نفی کنند، چگونه می توانند مدعی حفظ وحدت نظری و سیاسی حزب باشند؟ چگونه انتظار دارند، که توده ای ها، بدون هر استدلال به مخاطبان سربراهی تبدیل گردند، که خواست آنان است؟ و یا شاید هدف از این سخنان مخاطبان دیگری هستند، که هنوز باید شناختشان؟

۲- در اینجا البته هیچ صحبتی درباره نسخه برداری از هیچکدام این ساختارها مطرح نیست، بلکه منظور نشان دادن شیوه برخورد دیالکتیکی لنین به مسئله ساختار حزب بر پایه شرایط مشخصی نبرد روز است. (برای آشنایی بیشتر به این نظرات لنین و همچنین درک او از مقولات "دیکتاتوری پرولتاریا" و... به مقالات مربوطه در "راه توده" شماره ۱۷، ۱۸ و مراجعه کنید).

۳- بنیادگرایانه (Extrem)، خشن

بحث از ایران است و دیکتاتوری هائی، که پیوسته درهر لباس، بی اعتنا به تجربه گذشتگان، تصور کرده اند، می توانند زمان را متوقف کنند. این تلاش در کشور ما نیز فقط در دوران اخیر، پس از انقلاب صورت نگرفته است، نه "رضا شاه"، که "محمد رضا شاه" نیز، که ظاهراً از جهان معاصر و علوم پیشرفته، چیزهائی به گوش می رسیده است، در همین اندیشه خام آفتاب ماند، تا از تخت به زیر کشیدند. او نیز دوبار به جنگ امواج و دوران رفت. یکبار به جنگ آنتن های رادیویی رفت و یکبار هم خود را آماده جنگ ماهواره ای می کرد، که نه به عمر خودش کفاف داد و نه حکومتش!

اخیراً و در گرماگرم بازی "گرگم به هوای" ماهواره ای و "موش و گربه" پشت بامی، روزنامه سلام در ایران قسمتی از خبر آموزنده ای را از مجله "سیارقدیمی" ترقی چاپ کرد، که ما آنرا عیناً در این شماره "راه توده" نقل کرده ایم. مطلب مربوط است به ۴۹ سال پیش و تلاش دربار محمد رضا شاه و اداره آگاهی اش (سازمان امنیت وقت) برای جلوگیری از نصب آنتن های رادیویی!

بصورت همزمان، نشریه "انقلاب اسلامی" نیز در شماره ۷ اردیبهشت ۷۴ خود و در بخشی پیرامون مرجعیت و فتاوی صادره اخیر در ایران، نوشت، که: «... در مورد غدغن کردن ماهواره، که شاه سابق نیز می خواست ممنوع کند، و می دانست، که کاری بغایت مشکل است...»

شاه از برنامه های تلویزیون غرب نگران نبود، از پخش تصویر و اخبار مربوط به مبارزات مخالفان حکومت او در خارج از کشور، فیلم های مربوط به سفرهای او به خارج از کشور، از آن نوع که در کاخ سفید و هنگام دیدار با جیمی کارتر، بر ملا شد، نگران بود.

نگرانی هر چه باشد، نفی کننده حاصل محتوم این "گرگم به هوای" پشت بامی نیست، که پیش بینی سرانجام کار آنکه روی بام بلند، سر به هواس، معلوم است.

شماره ۲

سه شنبه ۱۲ اردیبهشت ۱۳۷۲ - ۲ ذیحجه ۱۴۱۵ - ۲ می ۱۹۹۵
سال چهارم - شماره ۱۱۳۳

در حاشیه ممنوعیت بکارگیری تجهیزات استفاده از برنامه های تلویزیونی ماهواره



نشریه ترقی در سال ۱۳۲۵ هجری شمسی (۴۹ سال پیش) نوشت: برای نصب آنتن و استفاده از رادیو باید جواز گرفت. چون بر طبق مقررات ماده ۴ تصویبنامه شماره ۳۸۱۷ هیئت وزیران برای نصب آنتن و استفاده از هر قسم دستگاه های گیرنده رادیو بایستی قبلاً اجازه شهرانی کل را تحصیل نموده و پس از آن اجازه ای نیز از وزارت پست و تلگراف و تلفون برای شرایط فنی در دست داشت علیهذا اشخاصی که قصد دارند از رادیو گیرنده (در موسسات - منزل - اماکن عمومی - باشگاه ها - اتومبیل) استفاده کنند باید بدو به شهرانی مراجعه و پس از انجام تشریفات مقرر پروانه نصب اخذ نمایند.

برای انجام این منظور از این تاریخ لغایت مدت یکماه در تهران به شهرانی کل کشور (اداره کل آگاهی) و در شهرستانها باید اشخاص به شهرانی محل مراجعه نمایند.

"احسان طبری":

پاسخی، که آرمان گرایان مذهبی و غیرمذهبی انقلاب، به جنبش بدهکارند!

هنوز باید چشم به راه برخورد واقع گرایانه نسبت به نیروهای صديق چپ از جانب قشرهای معینی از مسلمانان مبارز بود... از همان آغاز باید گفت، که انقلاب ما را سه خطر جدی به مسخ و سقط شدن یا شکست خوردن تهدید می کند.

نخست: خطر مستقیم امپریالیسم و متحدان ارتجاعی او در منطقه و ضد انقلاب مهاجر و داخلی است، که نباید از آن ها دمی غافل و در قبال آن ها بی تدارک و ناآماده بود؛

دوم: خطر سیاستمداران بورژوا، که مایل هستند انقلاب ایران را در جاده تکامل سرمایه داری و موافق دلبخواه امپریالیسم بیافکنند و آن را از درون مسخ نمایند و اکنون امپریالیسم نیز به این نیرو دل بسته است؛

سوم: امکان زیاده روی های آن بخشی از پیروان خط انقلابی امام است، که صرف نظر از صداقت یا عدم صداقت، می تواند با غرق شدن در تعصبات و تنگ نظری های گروهی، موجب دل سردی و تفرقه نیروهای خلق و انفراد انقلاب شود.

هر یک از این خطرات سه گانه بسیار مهم، نباید آنی از نظر دور نگاه داشته شود.

نیروهای انقلابی برای غلبه قطعی بر این خطرات سه گانه به نحوی از انحاء به تامین وحدت عمل خود نیازمندند. به نظر حزب ما بهترین شکل این وحدت عمل پیدایش "جبهه متحد خلق" است و حزب، صرف نظر از آن که پاسخ دیگران چه باشد، بر روی این امر در گذشته اصرار ورزیده و در آینده نیز اصرار خواهد ورزید، تا وظیفه تاریخی وحدت طلبانه خود را در اردوگاه انقلاب انجام دهد. اگر این بهترین شکل، که می تواند پایه بسط دموکراسی انقلابی ایران را بوجود آورد، در اثر تنگ نظری ها تحقق نیابد، آنگاه شکل حداقل آن، یعنی هماهنگی نیروهای انقلابی در عمل، دارای ضرورت حیاتی و انصراف ناپذیر است. **بدا بر جنبش انقلابی، اگر این هدف حداقل هم تحقق نیپذیرد!**

زندگی و انقلاب بیش از پیش خود ویژگی های یافت جامعه ما را نشان داده است. این یافت بسی از مختصات یک جامعه سنتی (قرون وسطانی) را تا آستانه انقلاب حفظ کرده بود. در این جامعه تبلور و اتحاد تنگاتنگ مالکان بزرگ ارضی نیمه فئودال، خان های عشایر، بورژوازی ثروتمند بازارها (حاجی آقاها) با دربار استبدادی و دوائر قضایی دولت (مانند شهرتانی و ژاندامری سابق)، طی دهه های طولانی شکل گرفته بود. بخشی از روحانی نمایان، که دین را تنها اجراء ظاهری مراسم عبادی و گرفتن خمس و زکوة و سهم امام از ثروتمندان می شمردند، در جنبش این اتحاد نامقدس قرار گرفته بودند. انقلاب ایران سعی کرده و سعی می کند، که این گردوی سخت جهنمی را بشکند.

اگر این صخره سخت جوش ده ها عنصر ارتجاعی: استعمار، دربار، نیروهای قضایی، سیاستمداران مرتجع و سازشکار، عناصر عوام فریب و ریاکار، سرمایه داری و بزرگ مالکی و امثال آن، فروپاشد، آن سنگ طلسمی، که به پای جامعه ما بسته و آن را از گام برداری چالاک درجاده ترقی و مستقلانه و آزاد باز می دارد، محو می شود.

نه انقلاب مشروطیت و نه جنبش های بعد از آن، هیچ کدام نتوانستند این صخره درهم جوش را فرو بگسلند، ولی انقلاب بهمن توانست در این زمینه کارهای بزرگی بکند.

نباید آموزش لنین را فراموش کرد، که ما را به تحلیل کنکرت وضع کنکرت دعوت می کند و نه غرق شدن در تجربیات و کلی گویی های کتابی، که از پراتیک و واقعیت زنده فاصله دارد.

لذا قاعده سیر آتی انقلاب ایران، مانند سیر گذشته اش، طوفانی خواهد بود و تاریخ آینده از ناپیوسیده های منفی و مثبت انباشته است.

تهران ۱۶ دیماه ۱۳۵۹ احسان طبری

تلاش می کنند، ما را در چارچوب حوادث خونین و تلخ ناشی از اسارت در زندان های جمهوری اسلامی به بند بکشند. در این حصار تنگ، زندگان را می خواهند مرعوب سخنان و نوشته های آن قربانیانی نگهدارند، که یک عمر چیز دیگری گفته و عمل دیگری انجام داده بودند.

احسان طبری از جمله این قربانیان و نه تعبیری برجسته ترین متفکر، ادیب، تاریخ دان و فلسفه شناس این جمع است، که تلاش می کنند او را یا به فراموشخانه تاریخ بپارند و یا اگر مقاله و طرحی فلسفی را از او منتشر می کنند، از پراتیک روز و مبارزاتی او فاصله می گیرند. اگر ترفند اول، کار دشمنان حزب است، غفلت و سهل انگاری دوم، ای بسا از جانب دوستان و همسنگران او انجام می شود. چرا باید این حقیقت را کتمان کرد، که:

- احسان طبری، فقط یک متفکر، نویسنده و محقق نبود، او ۵ دهه از حیات خود را در قلب حوادث سیاسی ایران گذراند. در تبیین برنامه و سیاست حزب توده ایران نقش برجسته داشت. بسیاری از اسناد، اعلامیه ها و گزارش های جلسات صلاحیتدار حزبی به قلم دقیق و مو شاکاف او بود. آنها که این واقعیات را نمی گویند، در واقع خود در برابر سوالات بسیار جدی قرار می گیرند.

او نگران سرنوشت انقلاب بود، این نگرانی را در چارچوب سیاست اتحاد و انتقاد حزب بیان می داشت. او در اواخر سال ۵۹، که حزب توده ایران از امکانات قابل توجهی برای کار علنی در داخل کشور برخوردار بود، به صراحت نوشت که:

- * - خطر سرمایه داری، انقلاب را تهدید می کند (و دیدیم که چنین شد)؛
- * - باید دید نیروهای مذهبی برخورد واقعگرایانه پیدا خواهند کرد؟
- * - زیاده روی نیروهای خط انقلابی امام... انقلاب را دچار انفراد می کند؛
- * - بدا به حال جنبش انقلابی، که به این حداقل (اتحاد در عمل) نیز نتواند دست یابد؛
- * - "حاجی آقا" های بازار، روحانیت طرفدار فقه سنتی و شریعت خشک در جنب اتحاد نامقدس مالکان بزرگ ارضی، بورژوازی بزرگ بازار و ... گردوی سخت جهنمی را می مانند، که انقلاب باید بتواند آنرا بشکند.
- * - انقلاب بهمن گام هانی را برای درهم شکستن آن گردو برداشته است، اما سرانجام آن معلوم نیست.

آن نگرانی های احسان طبری، که پاسخی عملی در جنبش چپ (مذهبی یا غیر مذهبی) نیافت، چقدر واقعی بود؟ این پاسخ را نه فقط طیف چپ غیرمذهبی، بلکه آرمان گرایان مذهبی نیز به خود و جنبش بدهکارند. نه فقط آرمان گرایان، که اهل تفکر و فلسفه و منطق نیز هنوز بدهی خود را به امثال طبری نپرداخته اند. "عبدالکریم سروش"، که امروز خود نیز در اسارت حاج آقاها بازار و روحانیت قشری، به بند کشیده شده است، از آن جمله اند.

سخنان طبری را به نقل از دنیای دیماه ۵۹ بخوانیم، که خود گویای همه واقعیاتی است، که حاصل بی توجهی به آن ها، جامعه امروز ایران است.

احسان طبری: «تحلیل های حزب هرگز در عرصه تئوری یافی های تجربی یا جویبخت ها و تنگ نظری ها و ذهن گرانی های گروهی نماد، بلکه با صداقت و عینیت کوشید، در رابطه با سیر روزمره انقلاب، همیشه "چه باید کرد؟" مشخص عرضه کند.

۱۰ مرداد ۶۱ "تحلیل هفتگی حزب توده ایران":

* ... آمریکا خواهان ادامه جنگ است و ما در این زمینه توجه رفقا را به موضع گیری های مهمی، که طی هفته گذشته بعمل آمد و معلوم کرد، که در واقع آمریکا خواهان ادامه جنگ است، جلب می کنیم. نفع انقلاب ما در ادامه جنگ نیست و دام آمریکا، دامن زدن به یک جنگ فرسایشی و تضعیف جمهوری اسلامی ایران است.

چه کسانی ادامه جنگ را به انقلاب تحمیل کردند؟

هیچ سازمان سیاسی و هیچیک از دست اندرکاران حکومتی را در آن اوج غرور ناشی از فتح خرمشهر بخاطر نداریم، که در آن سخت ترین شرایط در مخالفت با ادامه جنگ، چنان بی پروا حقیقت را گفته باشد، که "حزب توده ایران" گفت. رهبری و کادرهای "حزب توده ایران" بخاطر بیان ارزیابی دقیقی، که در زیر می خوانید، به اسارت گرفته شدند و سرانجام قتل عام شدند. ادامه جنگ، به گفته "هاشمی رفسنجانی"، یک هزار میلیارد دلار خسارت به ایران وارد آورد و دو کشور ثروتمند و پر قدرت منطقه (ایران و عراق) را به زانو درآورد.

گذشته را باید گفت، چرا که دفاع از گذشته، دفاع از حال و آینده "حزب توده ایران" است. باید به مردم ایران و جنبش عظیم نارضایتی از حکومت و بویژه نسل جوان کشور گفت، که "حزب توده ایران"، برای دفاع از انقلاب سال ۵۷ مردم ایران، از هیچ امکاناتی فروگذار نکرد. آن بسیجی معلول، آن خانواده سرگردان و گرسنه قربانی جنگ، آن جوان از اسارت باز گشته، که امروز شاهد فساد و تباهی حکومت است، باید بداند، "حزب توده ایران" برای مردم ایران و حفظ تمامیت ارضی کشور و در نقش سخنگوی توده های مردم، چه گفت، که اگر بدان عمل کرده بودند، امروز ایران اینگونه به زانو در نیامده بود.

نهم خرداد ۶۱ "تحلیل هفتگی حزب توده ایران" به نسبت فتح خرمشهر:

* ... برای ایران انقلابی این فتح در جنگ باید سرآغاز نصرت های تازه ای در سازندگی در زمان صلح باشد. دولتمردان ما بارها گفته اند، که ما طالب جنگ نیستیم، که ما مقابل به مثل نمی کنیم، که نیازهای حیاتی و اساسی مردم محروم و فداکار ما باید بر آورده شود، که کسوخ نشینان باید از ثمرات انقلاب خود بهره مند شوند ... رفیق کیانوری، دبیر اول کمیته مرکزی "حزب توده ایران" در پرسش و پاسخ ۲۰ اردیبهشت، ضمن تبریک و ابراز شادمانی عمیق از پیروزی ها، گفت: "امیدواریم که هرچه زودتر این جنگ بی پایان برسد و دوران سازندگی بعد از جنگ آغاز شود و تمام انرژی عظیم ملی ما، که قسمت قابل ملاحظه اش برای رفع این تجاوز هدر رفته، در راه ساختن جامعه ای، که عدالت اجتماعی در آن برقرار شود و استقلال کامل آن در برابر تمام دسیسه های استعمار جهانی تامین گردد، بکار افتد."

۱۵ خرداد ۶۱ "پرسش و پاسخ" نوالدین کیانوری:

* ... اگر این عدد دقیق باشد، که رئیس جمهور دیروز بیان کرد، ایران ۱۵۰ میلیارد دلار خسارت دیده است. باید حساب کرد، که عراق هم لااقل در حدود ۱۰۰ میلیارد دلار خسارت دیده است. خوب، ۲۵۰ میلیارد دلار، یعنی درآمد ده سال نفت ایران در بهترین شرایطش. یعنی ضربه فوق العاده سنگین و مخربی به دو ملت بزرگ در این منطقه وارد شده است ... ما امیدوار هستیم، که حاکمیت جمهوری اسلامی ایران با، در نظر گرفتن تمام ابعاد توطئه ای که امریکا الان در کار تدارک آن است، سیاست دقیق خود را تنظیم کند. ما امیدوار هستیم، که حاکمیت جمهوری اسلامی، در مسئله تحول آینده اوضاع سیاسی منطقه، دچار ساده نگری بعضی از مسئولان نظامی و اجتماعی (برای ادامه جنگ) نشود.

۲۷ تیرماه ۶۱ "تحلیل هفتگی حزب توده ایران":

* ... مرحله تازه ای در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران انقلابی پیش آمده است. اکنون بوضوح دیده می شود، که ضمن تثبیت برای ادامه تشنج و زمینه سازی برای بسط درگیری (ادامه جنگ)، امریکا می کوشد، جلو امکانات میهن انقلابی ما را برای پرداختن به مسائل بنیادی تکامل جامعه و طرد وابستگی بگیرد. تهدید به نابودی مراکز مهم اقتصادی و نفتی ما و تهدید به کوبیدن مناطق مسکونی غیرنظامی ما، بتدریج به فعل درمی آید. همه اینها نشانه هایی از عمق توطئه و گستردگی دامیست، که امریکا در صورت ادامه جنگ و با استفاده از آن تدارک دیده است. (مقامات جمهوری اسلامی اکنون می گویند، که ۵ شهر جنوب ایران بکلی ویران شد و بمباران اسکله های صدور نفت و چاه های نفت، میلیارد ها دلار خسارت به ایران زد...)

سؤال بزرگی، که پس از مرگ "احمد خمینی" مطرح است

چه کسانی جنگ می خواستند؟

شایعات پیرامون مرگ ناگهانی احمد خمینی بتدریج جای خود را به افشای برخی اظهار نظرهایی وی در ماه های پیش از مرگ او می دهد، که اکنون در برخی نشریات داخل کشور منتشر می شود.

این اظهار نظرها، که در نوع خود بسیار پراهمیت بوده و با سرنوشت کشور و انقلاب در حساس ترین مقاطع حیات ۱۷ سال گذشته ایران پیوند داشته است، این ارزیابی عمومی را، که "احمد خمینی" گنجینه ای از اسرار مربوط به تاریخ پس از پیروزی انقلاب بود، که به خاک سپرده شد، تأیید می کند. موضع گیری های جدید او پیرامون عملکرد دولت طی ۶ سال گذشته نیز از اهمیتی درخور توجه جدی برخوردار است.

چند هفته پس از مرگ ناگهانی احمد خمینی، روزنامه جمهوری اسلامی قسمت هایی از یک مصاحبه چاپ نشده با احمد خمینی را منتشر ساخت، که در آن برای نخستین بار حقایق مربوط به مرحله تصمیم گیری برای ورود ارتش ایران به خاک عراق افشاء شده است. این گفتگو در سال ۱۳۷۰ توسط بخش انتشارات سپاه پاسداران با "احمد خمینی" انجام شده است. احمد خمینی در این مصاحبه می گوید:

«امام (آنروز عصر) برسر عادت، که سه بار و هر بار نیم ساعت در روز قدم می زدند، رادیو در دستشان بود و قدم می زدند... گوینده رادیو خبر آزادی خرمشهر را اعلام داشت. متوجه شدم، که احساس خوبی به ایشان دست داده است... در مقابل مسائل خرمشهر امام معتقد بودند، که بهتر است جنگ تمام شود، اما مسئولین جنگ (!؟) گفتند، ما باید تا کنار شط العرب برویم، تا بتوانیم غرامت خودمان را از عراق بگیریم. امام اصلاً با این کار موافق نبودند و می گفتند، اگر بناسد شما جنگ را ادامه بدهید، بدانید، که اگر این جنگ با وضعی که شما دارید، ادامه یابد و شما موفق نشوید، دیگر این جنگ تمام شدنی نیست... حالا که قضیه فتح خرمشهر پیش آمده، بهترین موقع برای پایان جنگ است!...»

نشریه "گار و گارگر"، وابسته به "خانه کارگر" در تهران نیز برای نخستین بار بخشی از اظهارات احمد خمینی را در رابطه با افشای جناح راست (رسالتی ها و احمد توکلی به نمایندگی از آنها) در دولت میرحسین موسوی در رابطه با قانون کار جنجال برانگیز در آن دوران، منتشر ساخته است.

احمد خمینی در این مصاحبه می گوید، که این طرح موجب اختلاف نظرهای عدیده شده بود و عده ای آنرا شرعی نمی دانستند. سرانجام آنرا نزد امام آوردند، امام آنرا بلاشکال تشخیص دادند و گفتند، که ایراد شرعی ندارد. مخالفان (همانها که حالا در جمع گروه بندی "رسالت" طرفدار ولایت مطلقه فقیه شده اند) باز هم مقاومت کردند و پیغام دادند، که اگر اینطور است، پس امام خودشان (ظاهراً بجای شورای نگهبان قانون اساسی، که همین گروه بندی رسالت در آن نفوذ کامل داشت) آنرا امضاء کنند و بفرستند، امام هم همین کار را کردند و خودشان آنرا امضاء کرده و برای اجرا فرستادند به دولت!

فرج ۱ لله میزانی (جوانشیر):

حزب توده ایران

و

"مجاهدین" - "فدائی ها"

و "آرمان خواهان مذهبی"

مهندس "فرج ۱ لله میزانی" (جوانشیر)، دبیر دوم حزب توده ایران، به جرم آنچه در زیر می خوانید، در جمع قربانیان قتل عام زندانیان سیاسی به جوخه اعدام سپرده شد. "مارکسیسم-لنینیسم" در عمل و انطباق آن با شرایط مشخص، دیدگاه او بود. آنچه را او گفت و پیش بینی کرد، تحقق نیافته است؟

* - سرنوشت سازمان مجاهدین به کجا ختم شده است؟

* - ایدئولوژی زدائی و پیروی از لیبرالیسم، کدام سرنوشت را برای سازمان های انقلابی رقم زده است؟

* - آرمان گرایان مذهبی، که اتحاد با حزب توده ایران را زیر فشار شدید ارتجاع داخلی و تبلیغاتی امپریالیسم جهانی فراموش کردند و بجای اتحاد انقلابی و طبقاتی، اتحاد مذهبی را دنبال کردند، به کدام سرنوشت گرفتار آمدند؟

* - سازشکاران مذهبی، چگونه از درون صفوف مذهبیون آرمان خواه، علیه آنها عمل کردند و در این راه از هیچ توطئه ای فروگذار نکردند؟

* - آنها که جنگ را یک نیروی محرکه انقلابی تبلیغ می کردند، اما هدفشان مسخ انقلاب و یافتن فرصت برای ضربه نهائی به آن بود، چگونه یکشنبه پرنده سفید صلح شدند؟

* - مشی حزب توده ایران، مشی "لنینی" حرکت در دل جنبش برای تضمین آینده آن نبود؟

آنچه امثال "جوانشیر" نوشتند و گفتند، پرچمی است، که به افتخار باید برافراشت و حقانیت نظرات و پیش بینی های حزب توده ایران را اثبات کرد، نه آنکه مرعوب جوسازی "راست مهاجر" و "راست حاکم" سرزیر بال برد. با هم بخوانیم:

مشی و سیاست حزب توده ایران

جوانشیر: درک تغییرات در مواضع طبقات و گروه های اجتماعی و تعیین و تبیین دقیق این تغییرات و منطبق کردن آن بر روش سازمان ها و شخصیت های سیاسی، از برجسته ترین و روشن ترین نمونه های برخورد علمی و درایت حزب توده ایران است. ما وقتی از جبهه واحد سخن می گوئیم، منظورمان اتحادی از انواع سازمان ها با هدف های ناروشن نیست. منظور ما اتحادی است از نیروهای مشخص اجتماعی-سیاسی، که بطور عینی می توانند شعارهای معینی را در زمان معین بپذیرند و برای تحقق این شعارها برزمند. ترکیب اجتماعی این اتحاد و شعارهای آن به تناسب رشد جنبش در تغییر و تحول است.

کسانی هستند، که مسائل ایدئولوژیک را در امر اتحاد نیروها وارد می کنند، که جزء اخلاص در کار اتحاد حاصلی ندارد. وحدت ایدئولوژیک را حتی در چارچوب یک حزب سیاسی به زحمت می توان تأمین کرد، تا چه رسد به چارچوب یک جبهه. در هیچ جبهه ای نمی توان وحدت ایدئولوژیک ایجاد کرد و یا به دنبال آن رفت. برخی از مسلمانان مبارز روی وحدت ایدئولوژیک تأکید دارند، غافل از این که حتی در میان نیروهایی، که خود را اسلامی می نامند، نمی توان وحدت ایدئولوژیک تأمین کرد. چه بسا اختلاف ایدئولوژیک میان دو سازمانی، که هر دو خود را اسلامی می نامند، به مراتب بیشتر باشد، تا اختلاف میان یک سازمان اسلامی انقلابی و یک سازمان انقلابی مارکسیستی.

همه نیروهای ضد انقلابی، صرفنظر از تفاوت ایدئولوژیک، جبهه واحد ضد انقلاب را تشکیل داده اند. گناه است اگر نیروهای انقلابی اتحاد پیکارجوی سیاسی خود را موکول به امر محال وحدت ایدئولوژیک کنند.

کسانی هستند، که اتحاد نیروها را، علاوه بر وحدت ایدئولوژیک، به مسائل عاطفی از نوع باور کردن و باور نکردن (مذهبی) موکول می کنند. بدون تردید تفاهم متقابل میان نیروهای انقلابی اهمیت فراوانی دارد. در طول سال های دشوار گذشته، دشمنان مردم ایران تخم نفاق و سوءتفاهم میان ما افشاند و ما را نسبت به یکدیگر بیگانه کرده اند. باید در راه برقراری تفاهم متقابل کوشید. ولی اتحاد عمل را نمی توان به باور کردن و نکردن موکول کرد. همکاری، خود بهترین بوته آزمایش است. تفاهم، در جریان کار مشترک پدید می آید و آن جاست، که نیروهای انقلابی می توانند صداقت و درجه پیگیری یکدیگر را بیازمایند و به یکدیگر باور کنند.

(مهرماه ۱۳۶۰ «چهل سال در سنگر مبارزه» «جوانشیر»)

جوانشیر: مارکسیست ها نه فقط می توانند، بلکه بنابه نص صریح مارکسیسم-لنینیسم موظفند، که از همه جنبش های انقلابی، صرف نظر از ایدئولوژی آنها، حمایت کنند. مارکسیسم در تمام دوران موجودیت خود در عمل چنین کرده است. کمونیست هائی، که در واقع برای رسیدن به نزدیک ترین هدف ها و منافع طبقه کارگر می رزمند، در جریان هر جنبش، از آینده جنبش دفاع می کنند. توجه کنید، این جمله از مانیفست است. عمق اندیشه مانیفست در اینجاست، که دفاع از آینده جنبش را در خارج از جنبش موجود غیرممکن می داند. کسی که از جنبش موجود توده ها - صرف نظر از ایدئولوژی آن - پشتیبانی نمی کند و همراه جنبش نباشد، کسی که از هدف های نزدیک طبقه کارگر دفاع نکند، نمی تواند مدافع آینده جنبش باشد.

اهمیت این اندیشه مانیفست به حدی است، که لنین به هنگام بیان فشرده مارکسیسم آن را حکم بنیادی مانیفست درباره تاکتیک مبارزه سیاسی می داند. شما می توانید این مطلب را در اثر لنین به نام کارل مارکس، که به فارسی هم ترجمه شده، در بخش "تاکتیک مبارزه طبقاتی پروتاریا" بخوانید. مارکسیست ها، جنبش ها را مصنوعاً نمی سازند. جنبش ها در خارج از ذهن ما وجود دارند، سخن بر سر درک سمت تکامل، کمک به تسریع حرکت تکاملی و دفاع از آینده جنبش، در هر جنبش واقعا موجود است.

برای اینکه روش و مشی "لنین" را بهتر درک کنید، مثالی از کشور خودمان می زنم. می دانیم که "لنین" مدافع آتشین جنبش مشروطه ایران و به ویژه جانب خلقی این جنبش، یعنی قیام آذربایجان، به رهبری "ستارخان" بود. لنین جنبش مشروطه را می شناخت، حوادث آن را با دقت تعقیب می کرد. فقط به خبرهای خبرگزاری ها قانع نبود. با کسانی که از ایران و یا نزدیکی های آن می آمدند، شخصا تماس می گرفت. به دستور او عده ای از بلشویک های قفقاز به ایران آمدند و در کنار مجاهدین ایران رزمیدند و بسیاری از آنها در میدان جنگ انقلابی شهید شدند، که هم اکنون یک گورستان به نام گورستان گرجی ها در مراغه پر از قبرهای آنهاست. بسیاری دیگر در سایر نقاط ایران مدفون اند.

آیا "لنین" نمی دانست، که جنبش مشروطه ایران شکل مذهبی دارد؟ آیا نمی دانست، که این جنبش از بست نشینی در حرم "شاه عبدالعظیم" آغاز شده و کسانی از روحانیون در آغاز در راس آن بوده اند؟ آیا لنین نمی دانست، که جنبش زیر رهبری "ستارخان" آمیزه مذهبی دارد و بسیاری از مجاهدین آذربایجان، معتقدات مذهبی دارند و خود ستارخان نیز، با وجود نزدیکی به سوسیال دموکرات ها، عقاید مذهبی خود را حفظ می کند؟ همه اینها برای لنین و یارانش روشن بود. حیدر عموغلی سوسیال دموکرات، خودش در آذربایجان در جنبش مسلحانه شرکت مستقیم داشت و به چشم می دید، که چه می گذرد. ولی طبق روح و نص مارکسیسم، لنین و یارانش و همه سوسیال دموکرات های ایران، که از شاخه لنینی بودند، صداقتاً و تا پایان از جنبش مشروطه حمایت کردند. کلمات پراحساسی، که لنین در ستایش از انقلابیون مشروطه ایران به کار برده، در کمتر جایی از آثار او تکرار شده است. هم شیخ "محمد خیابانی" و هم "منیرزا کوچک خان" هر دو از روحانیون مسلمان بودند، ولی جنبش های تحت رهبری آنها و به ویژه جنبش جنگل، از هن نظر مورد حمایت دولت جوان شوروی و شخص لنین و کمونیست های صدیق ایران بود.

ما و فدائیان خلق

در آغاز پیروزی انقلاب، عده ای از گروه ها و محافل لیبرال و حتی ضد انقلابی، کوشیدند خود را به چریک ها بچسبانند. هر کس که از ترس توده های انقلابی نمی توانست مستقیماً زیر نام و درفش خودش وارد عرصه سیاست شود، می گفت من چریک فدایی خلقم. متأسفانه سیاست نادرست سازمان نیز به این

از "خواب" باید بیدار شد!

نشریه "تیسروز"، که در لندن منتشر می شود، در یکی از آخرین شماره های خود تبریک نوزوری "نامه مردم"، ارگان مرکزی حزب توده ایران را بهانه قرار داده و اتهام نامه ای را به قلم "عباس پهلوان"، سردبیر سابق مجله "فردوسی" منتشر ساخته است. بخش عمده این اتهام نامه، تکرار همان حرف های بی پایه و اساسی است، که در سال های پس از کودتای ۲۸ مرداد، امثال "عباس پهلوان" می گفتند و می نوشتند، تا رژیم شاهنشاهی را از محاصره انواع اتهامات مربوط به واقعیت کودتای دربار علیه حکومت دکتر مصدق، نجات دهند. این اتهامات، پس از سقوط رژیم شاهنشاهی و افشای ده ها و صدها سند و خاطره به اثبات قطعی رسید. اتهاماتی از نوع طرفداری حزب ما از تقدیم مفت و مجانی نفت شمال به اتحاد شوروی! (گوئی ما مالک کشور بودیم و بر سر سفره تقسیم ایران، نفت شمال را سهم باصطلاح روس های می دانسته ایم!) البته، همین نفت را حالا دوستان آمریکائی "آقایان" همه را یکجا می برند و از ۵٪ سهم آنها نیز ایران را محروم کرده اند. چرا صدای سینه چاکان دیروزی نفت شمال (که جمهوری آذربایجان آنها تقدیم شرکت های آمریکائی کرده است) در نمی آید و یاد "عرق" ملی شان نمی افتد؟ سوالی است، که نه از عباس پهلوان، که محل چندانی از اعراب در جمع بزرگان قوم ندارد، بلکه از بزرگ تریای او باید پرسید.

عباس پهلوی سیاه مشق گذشته را به تعبیر خودش تا ۱۰۱ مورد اتهامات مربوط به دوران دو پهلوی او ادامه می دهد، تا به همان اتهاماتی برسد، که گویا قرار است، پس از سقوط جمهوری اسلامی و بازگشت آقایان سلطنت طلب به ایران، در دور سوم سلطنت پهلوی ها پرونده قطور تبلیغاتی جدید علیه حزب توده ایران را تشکیل دهد!

او از این پرونده، علی الحساب دو اتهام را مطرح کرده و ۸۰ مورد دیگر را، گذاشته است برای دوره دوم انتشار مجله فردوسی در آینده!

"عباس پهلوان" می نویسد:

۱۰۱- کدام حزب با خمینی بیعت کرد و از حکومت جمهوری اسلامی حمایت نمود؟

۱۰۲- صادق خلخالی، کاندیدای ریاست جمهوری کدام حزب بود؟ (۱۱۰-۱۵۰ و ...دویست)

اینکه نوشته های امثال "پهلوان"، کدام درجه از اهمیت را دارد، که پاسخی به آن لازم باشد یا نباشد، آنقدر اهمیت ندارد، که توجه دوباره و چند باره به این واقعیت، که حزب ما هیچ فرصتی را در تشریح و توضیح آنچه مربوط به حقیقت سیاست حزب در دوران پس از پیروزی انقلاب است، نباید از دست بدهد. این نوع نوشته ها، تنها گوشه ایست از پرونده ای، که بزرگان امثال "عباس پهلوی"، برای حزب ما جمع کرده اند و منتظر سقوط جمهوری اسلامی هستند، تا هر دروغ و نادرستی را بعنوان سند از آن بیرون کشیده و با استفاده از تمام وسائل تبلیغاتی، که در صورت رسیدن به حکومت در اختیار خواهند داشت، دور جدیدی از نبرد با حزب توده ایران را آغاز کنند.

کم بها دادن به این واقعیت، یک غفلت تاریخی است و ما بارها این امر مهم را یاد آور شده ایم. آنها سعی دارند در مهاجرت ما را در برابر اتهامات مربوط به مشی پس از پیروزی انقلاب حزب وادار به سکوت و مامشات کنند و مشی خود در برابر جمهوری اسلامی را، در سراسر مهاجرت بر همگان تحمیل کنند، از واقعیات مبارزه جاری در داخل کشور بازدارند و در خواب خرگوشی نگهدارند.

این ترغیب را باید افشاء کرد و با آن به مبارزه برخاست، مبارزه در این عرصه، نه فرار و سکوت در برابر گذشته ایست، که هنوز در ایران جریان دارد، بلکه گفتن واقعیات است. واقعیاتی، که با کمال تأسف و در مهاجرت، برخی از علاقمندان و وابستگان به حزب توده ایران نیز بتدریج آنها فراموش کرده اند.

آنها که امروز در مهاجرت صد اتهام برای فعالیت حزب ما در دوران پس از پیروزی انقلاب فراهم آورده اند، فردای بازگشت به ایران، در کنار آن روحانیت پشت کرده به انقلاب و یا روحانیت غیرسیاسی، در تلویزیون ها خواهند نشست و آنچه نکوهیده بوده و حزب ما نیز به موقع با آن مخالفت کرده را، پشت قبالة حزب توده ایران خواهند کرد. این شیوه ایست شناخته شده و امتحان شده، که یادآوری دوباره آن، شاید خواب را از سر آنها، که به خواب خرگوشی در مهاجرت فرو رفته اند، برباید!

بازی ها امکان می داد. نتیجه این که سازمان بطور مجازی و به حساب نیروهایی، که در ماهیت خویش دشمن سازمان بودند، یک باره باد کرده و بزرگ شد. طبیعی است، که عده قابل ملاحظه ای از نیروهای صدیق و جوان نیز، که تحت تاثیر تبلیغات شدید ضد کمونیستی ساواک، نسبت به حزب توده ایران نظر خوبی نداشتند، به چریک ها نزدیک شدند.

این ترکیب نمی توانست در برابر حوادث دوام آورد. می دانیم که نبردهای مرکب وقتی از منشور می گذرند، به رنگ های اصلی ترکیب دهنده خویش تجزیه می شوند. گذار سازمان از منشور حوادث نیز همین اثر را داشت. سازمان به اجزاء ترکیب کننده اش تجزیه شد. آنچه بسیار مهم است، این است، که اکثریت سازمان در خود این شهامت و صداقت انقلابی را یافت، که در برابر فشار حوادث مقاومت کند و راه خود را به جلو، به سوی حقیقت بگشاید. این همان جوهر انقلابی است، که در این سازمان وجود داشت و وجود دارد.

البته هنوز سازمان با دشواری های زیادی روبروست. هنوز بار گذشته سنگین است. هنوز ذهنیات و پیشداوری ها مانع دیدن همه واقعیت ها است. آنها از دشمنان مارکسیسم و عناصر مرتد و یا ناآگاه چیزهایی شنیده و آن را به سکه نقد گرفته اند. این نظریات عاریتی است، به قامت سازمان دوخته نشده و جا دارد، که سازمان جامه عاریتی را دور اندازد و روی پای خود بایستد. (این جامه عاریتی یکبار دیگر در مهاجرت بر تن سازمان شده است؟ آنها یکبار دیگر با سود گرفتن از جوهر انقلابی خویش، با مشی کنونی وداع خواهند گفت؟... آینده پاسخ خواهد داد.)

ما و مجاهدین خلق

توجه کنید! سازمان مجاهدین خلق، قبل از هر چیز، بعنوان یک سازمان اسلامی ضد امپریالیستی صاحب شخصیت و ارزش است و گر نه نمایندگی دموکراسی نوع غربی را محافل لیبرال صد بار بهتر از سازمان مجاهدین خلق بلدند. (خوش بآوری، که هنوز در این سازمان وجود دارد!) اگر سازمان دنبال موج لیبرالی کشیده شود، سیمای خود را از دست خواهد داد و به نیروی فرعی تابع دیگران بدل خواهد شد.

اضافه کنم، که در کشور ما، دفاع واقعی از دموکراسی فقط در نبرد ضد امپریالیستی و در چارچوب پیروزی این نبرد، مقصور است. ایران، اسپانیا نیست. جنبش انقلابی ایران در ماهیت با جنبش "ضد فرانکو" در اسپانیا تفاوت دارد. در آنجا جنبش ضد فرانکو بورژوازی و مورد حمایت سرمایه بین المللی بود، تا با سقوط فرانکو، سرمایه اسپانیایی بهتر و مطمئن تر به سرمایه بین المللی پیوندند. و این کار شد. سرمایه داری در اسپانیا، جای خود را با استقرار نظام "دموکراسی"، محکم کرد. اما ایران اسیر دست امپریالیسم و جنبش ایران، جنبش ضد امپریالیستی است. دموکراسی از نوع اسپانیا نمی تواند در ایران مستقر شود. سرمایه ایرانی و بین المللی، فقط باشکستن نهضت در ایران، می تواند جای خود را محکم کنند و این ممکن نیست، جز به دست پینوشه ها، زاهدی ها و اویسی ها.

ما و آرمان خواهان مذهبی

چشم انداز تحول در نیروهای مذهبی پیرو خط امام تابعی است از چشم انداز تحول انقلاب ایران. هرچه انقلاب عمیق تر شود، این نیروها آگاه تر، قاطع تر می شوند و هر چه این نیروها قاطع تر و آگاه تر می شوند، به تعمیق انقلاب کمک می کنند.

خوشبختانه انقلاب ایران ریشه در میان توده های مردم دارد و نیروهای پیرو خط امام نیز، که نماینده این توده اند، با گذشت زمان واقعیت های نبرد ضد امپریالیستی را بیشتر و بیشتر درک می کنند.

ما و جنگ با عراق

شنیده می شود، که برخی از سازمان ها و محافل به این جنگ در رابطه با تعمیق انقلاب ایران پر بها می دهند و چنان وانمود می سازند، که اگر این جنگ نبود، انقلاب ایران کند می شد. این نظر از ریشه نادرست است. انقلاب ایران خودجوش است. مصنوعی نیست، و به تحریک مصنوعی هم نیاز ندارد. بدون تردید امپریالیست ها هم جنگ علیه ایران را برای آن به راه نیانداخته اند، که انقلاب تسریع شود، اما از آنچه که انقلاب ایران در درون خود نیروی کافی برای عمیق تر شدن دارد، در مقابله با جنگ، این نیروی انقلابی فعال تر شده است.

(نقل از مصاحبه زنده یاد "جوانشیر" با نشریه سازمان جوانان توده دیماه ۱۳۵۹)

فوق العاده شماره ۱۲ "راه توده" در تاریخ ۲۲ اردیبهشت و در ارتباط با تحولات سیاسی کشور منتشر شد. این "فوق العاده" در همان تاریخ در ایران تکثیر و توزیع شد.

راه

فوق العاده
شماره (۱۲)

توده

۲۲ اردیبهشت ۱۳۷۴

«محاصره اقتصادی» کدام هدف را دنبال می کند؟

صف آرائی در ایران

امریکا تلاش می کند، تحولات داخل ایران را بسود خود تمام کند!

نبرد همه جانبه ای برای تعیین سرنوشت آینده ایران جریان دارد. این نبرد که می رود تا وارد مراحل نهانی خود شود، نه در خارج از کشور، بلکه برعکس، در داخل ایران شتاب قطعی به خود گرفته است.

حوادث و رویدادهای هفته های اخیر در سطح جهانی، که توطئه محاصره اقتصادی ایران از سوی امریکا بخش مهمی از آن محسوب می شود، برخلاف تبلیغات گمراه کننده کشورهای امپریالیستی و دست افشانی های جناح راست اپوزیسیون جمهوری اسلامی در خارج از کشور، اقدامی مستقل از این نبرد در داخل کشور نیست، بلکه مستقیماً در خدمت آن قرار دارد.

این نبردی است عمیقاً طبقاتی، که در یک سوی آن (علیرغم برخی ناهمگونی ها و اختلاف نظرها پیرامون اجرای بی کم و کاست فقه سنتی و یا عدول از آن) طرفداران ادامه برنامه "تعدیل اقتصادی" و خصوصی سازی لجام گسیخته و سیاست ضد ملی سپردن باز هم بیشتر سرنوشت کشور بدست غارتگران اقتصاد تجاری، طرفداران سنتی شریعت اسلامی، مخالفان اصول مثبت قانون اساسی، طرفداران تشدید سرکوب و اختناق، معامله گران و زودبندگی های طرف معامله با اروپا و امریکا در سال های گذشته قرار دارند، که ما آنرا اتحاد جناح "رسالت" و دولت تکنوکرات های طرفدار نظام سرمایه داری می نامیم و معتقدیم، دست پرنفوذ مافیای حجتیه در پشت آن قرار دارد. این جبهه، متکی به بخشی از قوای نظامی در جمهوری اسلامی، در برابر هر تحول مثبتی صف آرائی کرده است.

در سوی دیگر (علیرغم برخی ناهمگونی ها و اختلاف دیدگاه ها درباره آزادی ها، مناسبات سیاسی-اقتصادی با جهان و میزان کاهش فشار مذهبی بر جامعه)، مخالفان مستقیم دولت "هاشمی رفسنجانی" (یعنواً طراح و مجری برنامه "تعدیل اقتصادی") طرفداران کوتاه کردن دست غارتگران اقتصادی از ادامه غارت مردم و ثروت های ملی کشور، طرفداران پاکسازی دستگاه عظیم دولتی از شرکای غارتگران اقتصادی، مخالفان دخالت های بی وقفه روحانیت در تمام شئون حکومتی، تبلیغاتی، نظامی و ...، مخالفان ادامه سرکوب و اختناق مذهبی، مدافعان آرمان های اساسی انقلاب ۵۷، طرفداران فعالیت آزاد و قانونی احزاب و سازمان های طرفدار آرمان های واقعی انقلاب، صف آرائی کرده اند. این جبهه، متکی به توده های مردم ناراضی از حکومت، صفوف خود را آرایش داده است، که ما آنرا در مجموع خود، آرمان گرایان انقلابی می شناسیم.

حضور صدها هزار خانواده قربانیان جنگ، معلولین جنگ، از اسارت بازگشتگان جنگ، بسیجی ها، سپاهی و ارتشی از جنگ بازگشته، در کنار مردم ناراضی از حکومت، عملاً و علیرغم ضعف در شکل و سازماندهی، به صف بندی دوم توان بالقوه ای بخشیده است. بخش عظیمی از توطئه های کنونی دولت ائتلافی "رسالت-تکنوکرات های طرفدار نظام سرمایه داری"، امریکا، اسرائیل و دیگر کشورهای بزرگ سرمایه داری، در حال حاضر برای جلوگیری از تبدیل همین نیروی بالقوه به نیروی بالفعل است.

تمام تحولات داخل کشور بسرعتی حیرت انگیز سایه روشن های این دو جبهه را آشکارتر می کند.

جناح های "مذهبی"، "غیرمذهبی"، "حکومتی"، "غیرحکومتی"، "مخالفان داخل کشور"، "مخالفان خارج از کشور" همه و همه بی وقفه جای خود را در این صف بندی مشخص می کنند.

بارزترین نشانه های این نبرد اجتماعی (که بر که) و صف بندی های اجتناب ناپذیر کنونی در داخل کشور، در عرصه مطبوعات، بصورتی آشکار جریان دارد. حتی نگاهی گذرا نیز به صف بندی ها و جنگ مطبوعاتی در داخل کشور، که با مرگ ناگهانی احمد خمینی، چهره ای عریان به خود گرفت، جانی برای انکار آنچه در بالا بدان اشاره شد، باقی نمی گذارد. بنظر ما پیگیری دقیق آنچه در این جبهه از نبرد می گذرد روشنگر بسیاری از نادیده ها و ناگفته های نبرد این دو صف بندی و متحدان بالقوه دگراندیش، ملی و غیرمذهبی (به مفهوم ایدئولوژیک) در پشت پرده آنست.

نشریه "جهان اسلام"، به مدیریت "هادی خامنه ای" (برادر رهبر جمهوری اسلامی)، که سخنگوی تندترین جناح مخالفان دولت "هاشمی رفسنجانی" محسوب می شد، پیش از مرگ ناگهانی احمد خمینی، بدستور دولت تعطیل شد.

احمد خمینی در دیداری با "علی اکبر محتشمی"، که ظاهراً انتشار سخنان تند او علیه دولت رفسنجانی در نشریه "جهان اسلام" موجب تعطیل آن شد، به او وعده حمایت از نظراتش را داد. دو سخنرانی "احمد خمینی" در دیدار با "کمیته امداد امام" و "کارکنان دانشگاه شاهد" را، که در هر دو آنها مدیریت کشور (دولت) زیر علامت سوال رفته بود، می توان در چارچوب آن وعده به "محتشمی" ارزیابی کرد.

نشریه گمنام "امید" با اتخاذ مواضع تند و قطعی علیه دولت و برنامه "تعدیل اقتصادی"، عملاً بخشی از اهداف نشریه تعطیل شده "جهان اسلام" را بعهده گرفت. انتخاب قسمت هایی از نطق احمد خمینی و تفسیر آنها در نشریه "امید"، که اتفاقاً همزمان شد با مرگ ناگهانی احمد خمینی، "امید" را به معروف ترین نشریه داخل کشور تبدیل کرد و تیراژ آن از تیراژ همه نشریات کشور بیشتر شد! که این خود نشان دهنده آگاهی مردم از نبرد بین صف بندی ها و پیگیری آنست. قیمت این شماره "امید" در بازار سیاه به هزار تومان رسید!

نشریه "امید"، که ظاهراً متکی به نظرات بخشی از صف بندی مخالف دولت رفسنجانی، زبان به افشاگری گشوده بود، حملات افشاگرانه علیه دولت را با شدت ادامه داد.

روزنامه های کشور، به بهانه تعطیلات نوروزی و گرانی کاغذ بدت ۱۴ روز بسته شدند. همگان بسرعت متوجه شدند، که هدف دولت از تعطیل مطبوعات، جلوگیری از پخش اخبار مربوط به مرگ ناگهانی "احمد خمینی" است. شایعات براین اساس دامن گرفت. مطبوعات پس از ۱۴ روز منتشر شدند و در واقع طرح تعطیل ناگهانی مطبوعات و محدود کردن تعداد نشریات، که شاه نیز در آستانه اعلام حزب رستاخیز آنرا به اجراء گذاشته بود، با شکست روبرو شد. این طرح را دولت سپس تلاش کرد، تا بصورت گام به گام پیش ببرد.

نشریه "امید" سرعت سرنوشت "جهان اسلام" را پیدا کرد و توقیف شد. دو نیروی باقی مانده از "امید" و "جهان اسلام" در نشریه "پیام دانشجوی بسیجی"، که نشریه‌ای گمنام در حد انعکاس مسائل دانشجویان انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌ها بود، متمرکز شدند. ویژه‌نامه "نوروزی" این نشریه، که با تاخیر، اما به مناسبت نوروز منتشر شد، هیچ فرصتی را در اثنای دولت رئیسنجانی و آنچه از فساد و زردی و دورویی در پشت پرده می‌گذرد، از دست نداده و کارنامه‌ای تمام عیار از آنچه در پشت صحنه می‌گذرد در اختیار مردم گذاشت. در واقع "پیام دانشجوی بسیجی"، پرچم "جهان اسلام" و "امید" را برافراشت. دولت این نشریه را متهم به تحریک نیروهای بسیجی علیه حکومت کرد، که خود جزئی از نیروی نظامی کشور محسوب می‌شوند و این اتهام، یعنی تحریک نظامیان علیه حکومت! گردانندگان ناآشنای نشریه، نام "بسیجی" را از انتهای نام نشریه حذف کردند، تا بتوانند به حیات خود ادامه دهند؛ اما دولت خواهان رفع و دفع بهانه نبود. "پیام دانشجوی" نیز بعنوان مخالف دولت و تحریک‌کننده افکار عمومی، سرنوشت "جهان اسلام" و "امید" را پیدا کرد و توقیف شد!

نشار دولت برای جلوگیری از فعالیت مخالفان خود، همزمان است با تشدید فعالیت‌های باصلاح مطبوعاتی خود دولت! ابتدا روزنامه "ابرار" بطور ناگهانی مورد لطف ریاست جمهوری، که با مطبوعات مستقل میانه خوبی ندارد، قرار گرفت و مصاحبه اختصاصی با وی را منتشر ساخت. روزنامه "ایران" نیز سرانجام به کمک دو تن از روزنامه نویسان حرفه‌ای زمان سلطنت، در کنار "همشهری" قرار گرفت، تا دفاع از دولت را در دو جبهه پیش ببرد! در حقیقت دولت در حالیکه آزادی مطبوعات طرفدار خود را گسترش داد، مطبوعات مخالف خود را سعی کرد محبوس کند.

سیاست‌زدانی و یافتن لغات و اصطلاحات جانشین برای جنبش ناراضی مردم، در کنار شکل و شمایل رنگین، اساسی‌ترین شگرد این دو روزنامه مورد حمایت دولت است. آخرین اصطلاحی، که روزنامه "ایران" برای اعتراض‌های وسیع مردم در روزهای اخیر نسبت به دو برابر شدن نرخ نان بکار گرفت، گویای این حیل است. روزنامه "ایران" نوشت: "گرانی نان باعث اوقاع تلخی بین مردم و نان فروش‌ها شده است! نه اعتراض، نه پرخاش، بلکه اوقات تلخی و نه دولت، نه حکومت، بلکه بین مردم و نان فروش‌ها، که جان خودشان هم از گرانی به لب رسیده است!"

در این جنگ مطبوعاتی، دولت پیروز شد و یا پیروز خواهد شد!

نگاهی به رویدادهای مربوط به همین یک جبهه نیز می‌گوید، نبرد بزرگ هنوز در پیش است. در روزهای گذشته یک مجله قدیمی و توقیف شده، بار دیگر به روی پیشخوان دکه‌های فروش نشریات بازگشته است و یک مجله جدید نیز به کارزار جاری پیوسته است! نشریه "بیان"، که منعکس‌کننده نظر مخالفان سرسخت دولت "هاشمی رئیسنجانی" محسوب می‌شود و مدت‌ها پیش توقیف شده بود، ناگهان با همان دیدگاه انتشار یافته و به صحنه بازگشته است. مجله جدید، که "صبح" نام دارد، به سردبیری "مهدی نصیری"، سردبیر سابق "کیهان" چاپ تهران، انتشار یافته است. "مهدی نصیری"، بدنبال شکایت‌های متعدد دولت از او بدلیل مطالبی، که در "کیهان" چاپ می‌نوشته، از کار برکنار شده و قرار بود در دادگاه و با حضور هیأت منصفه مطبوعات محاکمه شود. انتشار مصاحبه سردبیر روزنامه "رسالت" با مجله "صبح" (با دو دیدگاه نسبت به مسائل اقتصادی-اجتماعی) در نخستین شماره‌های این مجله، فضای جدیدی را برای شناخت نقطه نظر جناح "رسالت"، بعنوان متحد دولت رئیسنجانی (که اکنون می‌رود، تا متحد مشروط او شود) بست داد.

نبرد در این جبهه فقط شامل حال نشریات نزدیک به مذهبین حکومتی و یا حاشیه حکومتی نبوده و نیست.

در عرصه نشریات ماهانه، که با فاصله از مرزبندی‌های مذهبی، اما در متن صف‌بندی‌های اجتماعی حرکت می‌کنند، نیز همین موضوعگیری‌ها نمایان است. بعنوان مثال، یادداشت‌های سیاسی-اجتماعی نشریه "آدینه" به قلم "مسعود بهنود"، (که باز انتشار آنها در هفته‌نامه "تیمروز" چاپ لندن نقش پل پیوند را ایفا می‌کند) در حاشیه مواضع دولت رئیسنجانی در ایران همچنان انتشار می‌یابد و بتدریج بار سیاسی آن بر بار هنری-ادبی‌اش پیشی گرفته است! درجبهه مقابل، نوشته‌های نشریه "جامعه سالم" و "ایران فردا" چاپ تهران، در مخالفت با برنامه "تعدیل اقتصادی" دولت و از موضع دفاع از تحولات مثبت و اجتناب‌ناپذیر اجتماعی، هر چه بیشتر صفحات خود را در اختیار متخصصان طرفدار این تحولات می‌گذارند. نشریه "زنان" با مواضع دفاع از حقوق اجتماعی زنان و مشکلات آنان در جامعه، حساب خود را از دیگر نشریات اختصاصی زنان، که مبلغ فقه سنتی برای راندن زنان به گوشه صندوق خانه‌ها هستند، جدا کرده است. این کارزار مطبوعاتی بین دو صف‌بندی اشاره شده در بالا، با شدت ادامه دارد و انتخاب چند رویداد داخلی دیگر، که در زیر از آنها یاد می‌کنیم، نشان‌دهنده عمق حوادثی است، که امروز و در جبهه کارزار مطبوعاتی شاهد گوشه‌هایی از آن هستیم.

بدنبال صدور بیانیه گله‌آمیز "هاشمی رئیسنجانی" از آمریکا بمناسبت خلف وعده‌هایش به دولت وی، از سوی رهبر جمهوری اسلامی "علی خامنه‌ای"، بمناسبت "حج"، اطلاعیه‌ای شدیدالحن علیه آمریکا، منتشر شد. بسیج سراسری دانشجویان در حمایت از این اطلاعیه و علیه آمریکا، اعلام راهپیمایی کرد. براساس گزارش خبرگزاری‌ها ده‌ها هزار نفر به این مناسبت مقابل سفارت سابق آمریکا در تهران اجتماع کردند. رادیوی جمهوری اسلامی ایران، هیچ نوع تبلیغی را برای فراخواندن مردم به تظاهرات انجام نداد. همه گمان‌ها این بود، که این سکوت ناشی از سیاست حکومت برای جلوگیری از هر نوع اجتماع مردم است، که می‌تواند بسرعت تبدیل به تظاهرات مردم علیه حکومت شود، اما پخش خبر منع شده این تظاهرات از رادیو جمهوری اسلامی در واقع نشان داد، که نه تنها دست‌های پرقدرت در حکومت، تحت بهانه جلوگیری از تحریک آمریکا، برای این تظاهرات تبلیغ نکرده‌اند، بلکه رادیو و تلویزیون نیز چنان در کنترل است، که اگر رهبرم نخواهد در همگامی با آنها گام بردارد، سانسور خواهد شد!

رادیو جمهوری اسلامی بدون اشاره به جمعیت تظاهر کننده، که عمدتاً دانشجویان بسیجی بودند، گفت: "دانش‌آموزان در محکوم کردن آمریکا مقابل جاسوسخانه سابق این کشور در تهران اجتماع کردند!"

ده‌ها خبر و رویداد، که در هفته‌های گذشته همگان در ایران شاهد، ناظر و شنونده جزئیات آن بوده‌اند و در امواج شایعات، حتی به آنها شاخ و برگ داده‌اند، را می‌توان برشمرد و از این طریق نشان داد، که صف‌بندی‌ها، نه در حد مثلاً اختلاف رهبر با رئیس‌جمهور یا رئیس‌جمهور با رئیس مجلس و یا رئیس قوه قضائیه با رهبر و ...، بلکه در متن تحولات بسیار جدی اجتماعی و برسر منافع شدید طبقاتی بین نمایندگان طبقات و اقشار اجتماعی جریان دارند و روز به روز تشدید می‌شوند. اشاره به کارزار در جبهه مطبوعاتی و ذکر فقط یک نمونه از صف‌بندی‌های بسیار جدی در حکومت، در جریان تظاهرات ضد آمریکائی اخیر در تهران، که بدان اشاره کردیم، لازم بود، تا معلوم شود، چرا ما اعتقاد داریم، بزرگ‌ترین نبرد بر سر آینده ایران، در خود کشور جریان دارد و چرا موضع‌گیری‌های اخیر آمریکا، اروپا و اسرائیل در متن این نبرد قابل تحلیل است.

ابتدا بینیم دو صف‌بندی رو به تکامل، هر کدام، چه اهدافی را دنبال می‌کنند.

صف اول-این طیف مرکب است از سرمایه‌داری تجاری وابسته، دولت مجری برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول، اکثریت جناح موسوم به "رسالت"، تکنوکرات‌های تحصیل کرده آمریکا و اروپا (که در دولت حضور دارند)، طرفداران دنباله‌روی از سیاست‌های آمریکا در منطقه، هواداران حکومت یکپارچه، اما در خدمت سرمایه‌داری وابسته (اعم از معمم و یا مکل)، مخالفان اصول و بند های مثبت قانون اساسی و ...

این طیف می‌خواهد به هر قیمت، روند ۶ سال گذشته در ایران ادامه یابد. ظاهر مذهبی، اما بیشتر وابسته و غارتگر، سیاست خارجی کمتر جنجال‌برانگیز و بیشتر وابسته به آمریکا و اسرائیل، سیاست داخلی ملایم در برابر طرفداران مذهبی و غیرمذهبی خود، دوستی و همکاری همه جانبه با اسرائیل و آمریکا، اما بی‌رحم‌تر در برخورد با مخالفان مذهبی و غیرمذهبی این سیاست‌ها ... اساس و عمق این صف‌بندی است.

برخی اختلاف نظرهای بین تکنوکرات‌های حاضر در حکومت، نظیر "رجائی خراسانی"، نماینده مجلس اسلامی، "مهاجرانی"، مشاور پارلمانی و حقوقی رئیس‌جمهور، "محمد جواد لاریجانی" (کارگردان پرنفوذ، اما پشت پرده در مناسبات با آمریکا) و ... با تکنوکرات‌های متکی به روحانیت سنتی پرقدرت در حکومت، نظیر "احمد توکلی"، در آینده نزدیک و در صورت تسلط کامل و متمرکز این صف‌بندی بر تمامی قدرت، اگر به آشتی و تفاهم آنها با یکدیگر نیز ختم نشود،

پیروزی امثال "خراسانی" ها و "مهاجرانی" ها تحت حمایت آمریکا - محتمل تر است. این طیف در اپوزیسیون مهاجر، نزدیک ترین و پر قدرت ترین متحد بالقوه را دارد، که همانا طیف گسترده طرفداران رنگارنگ سلطنت است.

صف دوم: مرکب است از جمع زیادی از تکنوکرات های دوران جنگ، که در کابینه "میرحسین موسوی" متمرکز بودند. بسیاری از مذهبیون مبارز در دوران سلطنت، هواداران حکومت یکپارچه، اما متکی به قانون اساسی، طرفداران حفظ استقلال سیاست خارجی در برابر آمریکا و اسرائیل، طرفداران آزادی ها در چارچوب قانون اساسی، طرفداران تجدید نظر اساسی در برنامه های اقتصادی دولت در ۶ سال گذشته (اعم از معمم یا غیر معمم)، طرفداران حفظ استقلال ملی و کاهش فشارهای مذهبی بر جامعه، اساس و پایه این صف بندی است. برخی اختلاف نظرها بین تکنوکرات های این صف بندی، که گروهی خواهان ادامه ماجر اجزائی های بین المللی و منطقه ای هستند و گروهی طرفدار مبارز اصولی و منطقی در جهت منافع ملی ایران، اگر هم به تفاهم بین آنها ختم نشود، ظاهرا بسود گروه معتدل پایان خواهد یافت.

نزدیک ترین متحدان این صف بندی در خارج از حکومت و در جمع منتقدان و مخالفان حکومت، در داخل و یا خارج از کشور، ملیون مذهبی یا کمتر مذهبی ایران، دگراندیشان طرفدار تحولات آرام انقلابی و بطور کلی موافقان آرمان های اولیه انقلاب هستند. اتخاذ سیاست های متکی به اتحاد با همه این طیف ها، از سوی این صف بندی، اگر هم به جدائی بخش هایی از جمع آن ختم شود، در دراز مدت بسود آنست، زیرا وحدت ملی و حکومت متکی به اتحاد ملی در گرو این شناخت و عملکرد واقع بینانه است.

عوامل تشدید کننده بحران

آنچه که بعنوان بحران اقتصادی در جمهوری اسلامی معرفی می شود، در واقع بحران اقتصادی ناشی از برنامه های "تعدیل اقتصادی" بانک جهانی و صندوق بین المللی پول است، که توده های مردم در تمام کشورهای مجری این سیاست، با شدت با آن دست به گریبان هستند. اگر این بحران تاکنون در کشورهای مشابه تنش های تند سیاسی را به همراه نداشته و یا ندارد، در ایران برآمده از یک انقلاب عظیم مردمی، چنین نیست. همگان می دانند، که ایران کشوری ثروتمند است و این ثروت غارت می شود. همین غارت علت اساسی بحران اقتصادی است. بنابراین هر ایرانی با یک حساب ساده نیز می تواند متوجه شود، که بحران کنونی یک بحران سیاسی-حکومتی است، که ریشه در همین غارت دارد. همین است، که مردم در رویارویی با انواع مشکلات ناشی از گرانی، برخلاف تبلیغات حکومت، که آنرا ناشی از فشارها اقتصادی از سوی استکبار معرفی می کند، بی پروا علیه مقامات حکومتی و سیاست های آن زبان به اعتراض می گشایند و هر اقدام سرکوبگرانه حکومت، عملا مردم را بیشتر از حکومت دور کرده و در موضع دفاع از تحولات انقلابی، دربرابر آن قرار می دهد. بسیاری از نیروهای نظامی و انتظامی حکومت نیز اگر تا امروز صف خود را از حکومت -بهر دلیل، آگاه و یا نا آگاه- جدا نکرده اند، بی تردید و علیرغم همه تدابیری که حکومت اتخاذ کرده و یا بکند، در آینده، اگر خود را محافظ و پاسدار انقلاب بشمار آورند، چاره ای جز موضع گیری و قرار گرفتن در صف مردم، در برابر حکومت پشت کرده به انقلاب، نخواهند داشت. از این دیدگاه است، که باید با شدت تمام با هر نوع تفرقه افکنی بین نیروهای نظامی کشور و روبروی یکدیگر قرار دادن آنها، اجتناب کرد. همه نیروهای نظامی و انتظامی کشور ایرانی اند و آنچه صفوف آنها را از یکدیگر جدا می کند، موضع گیری های آنها در برابر انقلاب و یا همراهی با آرمانهای مسخ شده انقلاب و تحولات اجتناب ناپذیر اجتماعی است. برای درهم شکستن بن بست کنونی، آنها نیز همان نقشی را باید ایفا کنند، که دیگران و در لباس دیگر باید بکنند.

این اساسی ترین و مهمترین جنبه سیاسی بحران اقتصادی ناشی از برنامه های خصوصی سازی و بااصلاح "تعدیل اقتصادی" است، که نقض خشن و آشکار تمام اصول مترقی و مثبت قانون اساسی را نیز همراه داشته و دارد. با این شناخت است، که با جسارت می توان گفت، مدافعان این برنامه اقتصادی، در عرصه سیاسی مجری اختناق و سرکوب مخالفان هستند.

آگاهی جنبش و هراس آمریکا

بدین ترتیب جنبش عظیم ناراضانی توده های وسیع مردم از حکومت، هر روز آگاه تر می شود و این بیم برای حکومت و طرفداران سازش همه جانبه با آمریکا وجود دارد، که افشاگری های نشریاتی نظیر "آمید"، نه تنها چشم و گوش مردم را هر روز بیشتر از روز پیش باز کند، بلکه تشکلهای جمع شده پشت این نشریات را به رهبران جنبش مردم تبدیل کند.

این تمام نگرانی حکومت در جمهوری اسلامی نیست. نگرانی بسیار مهم دیگر حکومت نزدیکی نیروی متشکل در پشت نشریاتی، که برشمریم، به مردم ناراضی از حکومت است. بیم حکومت از آنست، که این نیرو بتدریج متشکل شده، از حصار تنگ نظری مذهبی و خرافات بیرون آمده و درک عمیق تری از جنجال های هر چند گاه یکباره حکومت بر سر ماهواره، ویدئو، حجاب، تشییع جنازه قربانیان جنگ، جو سازی ها علیه نیروهای سیاسی کشور و ... پیدا کند. در اینصورت فضا برای تنفس کسانی، که خود وارد کننده ویدئو، ماهواره و این وسائل و سپس جنجال کننده برای جمع کردن آنها بوده اند، تنگ می شود. کسانی که خود سرگرم بزرگ ترین معاملات اقتصادی با شرکت های نفتی آمریکائی بوده اند، اما در نماز جمعه ها علیه استکبار شعار می داده اند، و این نیروها را علیه ملیون و دگراندیشان طرفدار حفظ استقلال کشور می شورانند. کسانی که در انواع فساد، دزدی، فحشاء غارت کشور و ... سهم اساسی داشته اند، اما این نیروها را برای امر به معروف و نهی از منکر به سراغ مردم کوچه و بازار می فرستاده اند، تا فرصت توجه به واقعیات پشت پرده را نداشته باشند. این نفس تنگی به مرگ سیاسی-اقتصادی این جریان ختم خواهد شد؟ عمق آگاهی جنبش نزدیکی ها و اتحاد های یاد شده در بالا، بویژه در صف بندی دوم، پاسخ این سوال را با خود همراه دارد. نگاهی به جنگ مطبوعاتی جاری در کشور، گرچه بسیار گفرا، بهمین دلیل از اهمیت بسیار جدی برخوردار است، چرا که این فقط یک جنگ قلمی نیست، نبردی است برای سرنوشت ایران، که در مطبوعات بازتاب می یابد.

تشدید توطئه های آمریکا چه اهدافی را در این نبرد اجتماعی دنبال می کند؟

از متن سه رویداد اخیر بسیار مهم، که در روزهای اخیر موجب بزرگ ترین بحث ها در ایران و خارج از ایران شده است، باید پاسخ به این سوال را یافت: آمریکا و اسرائیل چرا فشار سیاسی-روانی و اقتصادی علیه ایران را تشدید کرده اند و این فشار چه نقشی در سرنوشت نیروهای ایران دارد، که در بالا به آن اشاره شد؟

- ۱- محروم ساختن ایران از هر نوع سهمی در کنسرسیوم نفت جمهوری آذربایجان (نفت شمال) حتی در حد ۵٪؛
 - ۲- تصمیم رئیس جمهور آمریکا مبنی بر تحریم اقتصادی ایران؛
 - ۳- آغاز اخلاص عملی در سیستم الکترونیکی هواپیماها و شناورهای نظامی ایران و سیستم رادار هوایی ایران در جنوب کشور؛
- از همه آنها، که خوش باورانه تصور کرده اند، آمریکا تصمیم گرفته است، با این فشارها جمهوری اسلامی را سرنگون کند و نظام بهتری (برای مردم) را در سراسر ایران جانشین آن کند و یا جمهوری اسلامی را در چارچوب حقوق بشر به بند بکشد، بسیار ساده می توان پرسید:
- * آیا سران جمهوری اسلامی به نسبت گذشته مهاجم تر شده اند؟
 - * سران حکومت در جمهوری اسلامی، درهای مملکت را به روی غارتگران بین المللی بسته اند؟
 - * حکومت ایران، مانع سرمایه گذاری های خارجی در ایران شده است؟
 - * دولت از فرامین بانک جهانی و صندوق بین المللی، تا حد فروش زمین جزایر و بنادر آزاد اعلام شده در جنوب کشور، سر باز زده است؟

- * جمهوری اسلامی بر سر خصوصی سازی مورد حمایت آمریکا، که به تقلید از حکومت مسکو و پیشتر از آن، در ایران اجراء می شود و مرزهای صنایع نفت، درمان و بهداشت را هم پشت سر گذاشته، مانعی ایجاد کرده است؟
 - * جمهوری اسلامی در معاملات نفتی و صادرات و واردات، آمریکا را بر آلمان و فرانسه و ... پیشی نداده است و رقم سالانه این معاملات را در نفت به ۴ میلیارد دلار و دیگر معاملات به مرز یک میلیارد دلار رسانده است؟
 - * حکومت، قانون اساسی متأثر از انقلاب را به بایگانی نسپرده است؟
 - * از بدهکار کردن ایران تا مرز ۴۰ میلیارد دلار و همطراز کردن آن، علیزغم همه ثروتی که دارد، با فقیرترین کشورهای آسیائی، افریقائی و امریکائی لاتین، از خود بیم و هراس نشان داده است؟
 - * نمایندگان جمهوری اسلامی در مجامع بین المللی و هنگام روبرو شدن با بلند پایگان امریکائی با گشاده رونی پیشنهادهای آمریکا را، تا حد بازگشت مستشاران امریکائی به ایران و استقرارشان در پایگاه های جاسوسی، نشنیده اند؟
- این لیست سیاه و ضد ملی را همینگونه می توان ادامه داد و پس از پاسخ بی درنگ بدانها، از خود و دیگران پرسید:

- ۱- حکومتی، که اینچنین در خدمت جهان سرمایه داری است، کجای کارش عیب دارد، که آمریکا خواهان تعویض آن با یک حکومت بهتر (برای مردم) و باصطلاح ملی و مشروطه خواه شده باشد؟ اگر حکومتی با این کارنامه، نزد آمریکا مردود است، چرا چنین حکمی برای دولت روسیه صادر نمی شود؟
- ۲- آمریکا از غارت ایران چشم پوشیده و کمپانی های نفتی و شرکت های امریکائی طرف معامله اقتصادی با ایران بازار رقابت پرسود با ایران را بسود اروپا ترک گفته اند؟

پاسخ این دو سؤال بطور قطع منفی است، اما سؤال اساسی مربوط به دلیل تشدید فشار سیاسی-روانی-اقتصادی آمریکا به سران جمهوری اسلامی هنوز بی پاسخ مانده است.

دستگاه پر قدرت تبلیغاتی غرب می گوید، که می خواهد با تروریسم بین المللی مبارزه کند و از دست یافتن ایران به سلاح اتمی جلوگیری کند. هم دستگاه های تبلیغاتی ج.ا. و هم جناح راست اپوزیسیون مهاجر به اشاره ای، که بر کسی پوشیده نیست، هر دو با اهدافی دوگانه می خواهند اینگونه تلقین کنند، که مخالفت ایران با روند صلح اعراب و اسرائیل، از جمله انگیزه های پر قدرت فشارهای اخیر آمریکا علیه ایران است. حکومت پشت این تبلیغات پناه گرفته، تا چهره زدونده چپ خود را با هر شیطان کوچک و بزرگی (تا حد فروش استقلال ملی کشور) پنهان کند و اپوزیسیون راست و سلطنت طلب ج.ا. نیز با این تبلیغ به طرفداران خود وعده بازگشت به ایران را به کمک بزرگترین قدرت نظامی منطقه (اسرائیل) می دهد.

محور این تبلیغ همانا باصطلاح کارشکنی جمهوری اسلامی در امر مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل است، که نه تنها در عمل کوچکترین ارزش و اعتبار واقعی ندارد، بلکه در حرف و سخن نیز "هاشمی رفسنجانی" در مصاحبه اخیر مطبوعاتی خود در هندوستان رسماً گفت، تا به گوش همگان برسد، که جمهوری اسلامی هیچ نوع مخالفت عملی با روند صلح ندارد و حرف هایی که زده می شود، حرف های بی پایه و اساسی بیش نیست، که مانند صداها حرف و سخن مفت دیگرکه در نواز جمعه ها از دهان خطباء بیرون می آید، فقط مصرف داخلی دارد.

این تکذیب و تبلیغ در هر دو جناح دولتی و اپوزیسیون سلطنت طلب، اگر هم کاملاً بی اساس نباشد، در حدی نیست، که تشدید فشار سیاسی-نظامی-روانی و اقتصادی آمریکا علیه ایران را توجیه کند.

در واقع، بعد از پس زدن گردو و خاکی، که بر چهره واقعیت پاشیده شده است، می توان این چهره را دید و به سؤال اساسی پاسخ داد:

کارزار جدید آمریکا علیه ایران به چه مفهوم است؟

اجرای برنامه های ضد ملی صندوق بین المللی پول در ۶ سال گذشته با فرم های لازم سیاسی همراه نبوده است. این فرم حتماً لازم نبوده و نیست، که علیه مذهب باشد (همچنان که در عربستان و کویت و ... مذهب مانع رسیدن آمریکا به اهدافش نیست)، اما قطعاً لازم بوده است، همراه با حذف و سرکوب خونین همه دگراندیشان مذهبی، ملیون و میهن دوستان ایران باشد (نظیر آنچه در اتحاد شوروی سابق روی داد). این فرم، مانند آنچه در روسیه انجام شد، باید بهر شکل ممکن به ایجاد یک دولت پر قدرت و سرکوبگر مرکزی می انجامید، تا بتواند خواست های آمریکا را یکی بعد از دیگری برآورده کند. عدم تشکیل چنین حکومتی، در این سال ها اجازه نداد، دولت آنچه را می خواست در همسویی با آمریکا انجام دهد، عملی کند. این خواست ها، همانگونه که اخیراً مطبوعات دولتی نیز نوشتند، تا مرز بازگرداندن پایگاه های جاسوسی آمریکا در شمال کشور به ارتش آمریکا و سازمان های اطلاعاتی آمریکا پیش رفته بود.

حکومت (بهر دلیل پنهان و آشکار) موفق نشد مرزهای قتل عام و پیگرد و بازداشت آرمان خواهان دگراندیش انقلاب و طرفداران حفظ استقلال کشور و مدافعان حقوق زحمتکشان کشور را، که در سال ۶۷ گامی خونین برای اجرای آن برداشت و هزاران زندانی سیاسی دگراندیش را قتل عام کرد، تا فراسوی مرزهای قتل عام و حذف کامل مدافعان مذهبی انقلاب بپیماید. این تزلزل، غفلت و یا ناتوانی، برای اجرای آن برنامه در آن تاریخ، بعدها نیز علیرغم چند حادثه و صحنه سازی (نظیر تیراندازی به رئیس جمهور بر سر مقبره آیت الله خمینی)، که باید زمینه آثرا فراهم می ساخت، نتوانست اجرا شود. این ناتوانی حکومت (که آمریکا در عمل شاهد آن بوده است)، اکنون که ناراضی عمومی از حکومت هر لحظه تشدید می شود، برای آن نیروی، که در حذف آن (به زعم آمریکا) غفلت شد، توان بالقوه ای فراهم ساخته، که پشتش به جنبش عظیم ناراضی مردم است. اینست نگرانی اصلی آمریکا!

هر روز که از سرکوب قطعی این جنبش و توان بالقوه آن بگذرد، این جنبش آگاه تر می شود و می رود تا به هدایت کننده مثبت تحولات آینده تبدیل شود. این تحولات قطعاً در جهت اهداف آمریکا نیست، اگر چه با بسیاری از مآراجونی ها و تخیل پروری های ابتدای انقلاب فاصله داشته باشد. آمریکا برای اهداف دراز مدت خود در ماوراء قفقاز، جمهوری های آسیائی، کنترل نفت خلیج و رقابت با اروپا در ایران، یک حکومت مستقیم دست نداشته می خواهد و بهمین دلیل حتی به یک حکومت نیمه مستقل و ملی نیز رضایت نمی دهد، جنبش کنونی، اگر بر سیاست و اقتصاد کشور مسلط شود، عملاً بزرگترین مانع را بر سر راه این اهداف آمریکا ایجاد خواهد کرد.

ادامه وضع کنونی، از این نظر برای آمریکا مطلوب نیست و بهمین دلیل فشار به ج.ا. را برای رسیدن به دو هدف تشدید کرده است:

- ۱- سرکوب قطعی مخالفان و ایجاد یک حکومت مرکزی پر قدرت و مطیع آمریکا؛
 - ۲- در صورت عدم توان دست های داخلی در حکومت، برای برآورده ساختن این نیاز آمریکا، بخش هایی از جنوب و جنوب غربی ایران می تواند به انواع بهانه ها از ایران جدا شده و در اختیار یک دولت در تبعید و دست نشانده آمریکا گذاشته شود. برنامه ای، که سپس می تواند در شمال غربی ایران نیز به اجرا گذاشته شود.
- برای رسیدن به این هدف، ابتدا ایران را بصورت تحقیر آمیزی از نفت آذربایجان محروم کردند، که موجی از ناراضی ملی را در آذربایجان ایران بوجود آورده است.
- در گام دوم، محاصره اقتصادی کامل ایران را اعلام داشتند، که پیش از تاثیر گذاری بر اقتصاد ایران، تاثیر مستقیم روانی تا حد سقوط غیر قابل تصور پول ملی کشور (۷۰۰ تومان=یک دلار) برجای گذاشته است.

کنترل و فلج سازی سیستم الکترونیک و کامپیوتری هواپیماهای نظامی ایران در جنوب کشور، و سپس همین عمل روی کشتی ها و شناورهای نظامی ایران در آب های جنوب توسط ارتش آمریکا در خلیج فارس. اخباری، که درباره تجاوز ارتش آمریکا به آب های ایران در "گناه"، "سیری"، "لاژک" و ... منتشر شده، این عملیات را تکمیل می کند.

آخرین اعلامیه سازمان "مشروطه خواهان"، که بشکل کم سابقه ای، بطور کامل از بخش فارسی رادیو آمریکا (۲۱ اردیبهشت) پخش شد و طی آن همه قراردادهای منعقد با جمهوری اسلامی بی اعتبار اعلام شد، در همین چارچوب قابل بررسی است.

آمریکا به زبان نظامی، روانی و اقتصادی عملاً می گوید و خواهد گفت، که چه می خواهد و اگر این خواست ها عملی نشود، چه کرده و خواهد کرد.

اگر فشارهای اقتصادی، که محاصره اقتصادی ایران می تواند آنرا کامل کند، به شورش های سریع، اما کور و سراسری بیانجامد، آمریکا بهانه لازم را برای مداخله مستقیم در امور داخلی کشور خواهد داشت.

همه این توطئه ها در ارتباط مستقیم با صف آرایی های داخل کشور قرار دارد، که در ابتدا و در تشریح جنگ مطبوعاتی کنونی در کشور به آن اشاره شد. در داخل کشور صف بندی های حکومتی، غیر حکومتی و حاشیه حکومتی با این توطئه ها چگونه رویو می شوند و یا چگونه از آن در جهت اهداف خود استفاده می کند؟ جناح طرفدار مذاکرات مستقیم و علنی با آمریکا در دولت و مجموعه حکومت، بی وقته لزوم دفع بهانه های آمریکا را استدلال می کند و در عمل نیز نه تنها مطبوعات مخالف دولت را تعطیل می کند، بلکه خبر راهپیمایی ضد آمریکائی در تهران را، که در حمایت از اطلاعاتیه رهبر جمهوری اسلامی انجام شد، سانسور و کنترل می کند. حکومت یکپارچه نخستین هدف آنهاست. جناح متحد دولت، برای تسریع در ایجاد حکومت مقتدر مرکزی و سرکوب دگراندیشان مذهبی و غیرمذهبی، همسویا سیاست آمریکا برای زمینه سازی نارضائی بیشتر از حکومت، در حد پذیرش هر نوع حکومت دیگری، گرچه دست نشاند مستقیم آمریکا باشد (آگاه یا نا آگاه) بی وقته در جستجوی بهانه ای برای فشار فرهنگی و روانی به مردم است. آنها از این طریق تلاش می کنند، نیروهای مذهبی ناراضی از حکومت سرپا آورده به غارت و دزدی و فساد و زدوبند با باصطلاح "استکبار" را از یکسو از توجه به واقعیات بازدارند و ازسوی دیگر چنان در برابر مردم قرار دهند، که پیوند دوباره آنها در آینده ممکن نشود. صف بندی مقابل، که در برابر تعطیل مطبوعات سخنگوی خود پایداری می کند، زمان را بسود خود ارزیابی کرده و شاید لحظاتی اتحادهای وسیع تر و عمل مشترک را انتظار می کشد. تشدید فشارهای اقتصادی آمریکا، چنین فرصتی را فراهم خواهد ساخت؟

آمریکا گذشت زمان را از این نظر به سود خود ارزیابی نکرده است، زیرا جنبش آگاه بدان سو نخواهد رفت، که او می خواهد!

تشدید فشارهای اقتصادی-روانی، نارضائی انفجاری و سازمان نیافته مردم، پاسخ مثبت را به ارزیابی های احتمالی صف بندی دوم دشوار ساخته است. توطئه ها علیه جنبش کنونی مردم ایران برای بازگشت به اهداف واقعی انقلاب ۵۷ را می توان خنثی کرد، بدان شرط که آنچه را آمریکا و عوامل داخلی اش، به کمک حکومت پشت کرده به انقلاب سال ۵۷ در تمام سال های گذشته کرده و می کند، خنثی کرد. نجات ایران در گرو دوری گزیدن از ادامه آن اشتباهاتی است، که موجب شکل گیری شرایط کنونی شده است. ادامه آن اشتباهات، به معنای تشدید این شرایط است.

* اگر خشک اندیشی مذهبی، میلیون ها دختر و پسر جوان را از هنر، ورزش، سیاست و ... بازداشته و در مقابل، انواع تباهی و فاسد و اعتیاد را به آنها ارزانی داشته، پس باید با این اندیشه وداع گفت!

* اگر مقابله با آزادی ها و سرکوب مخالفان و دگراندیشان، محوری ترین اشتباه در طول سال های گذشته بوده و حاصل آن سیاست زدگی مردم، بی اعتمادی به هر عمل و نوشته و سخن سران حکومت بوده است، پس باید از این راه بازگشت!

* اگر دزدی و فساد و تباهی دستگاه حکومتی، رشد تباهی اخلاقی در جامعه، گسترش مناسبات مافیائی در سیاست و اقتصاد کشور، جامعه را فلج کرده است، پس باید بدان خاتمه داده و راه رفته را، علیرغم همه عوارض احتمالی آن، بازگشت!

* اگر وحدت ملی، یگانه زره مقاومت در برابر هر نوع توطئه ای علیه ایران است، پس باید در جهت تحقق آن، علیه تمام توطئه گران داخلی و خارجی، تنگ نظری ها و انحصارطلب های کوتاه بین داخلی، که انقلاب را تا کلبه آخرین پرتگاه هدایت کرده اند، امروز با قامت افراشته ایستاد!

* اگر شانه های مردم ایران را باید از زیر بار ۴۰ میلیارد دلار بدهی بیرون کشید و با اتکا به مردم روی پا ایستاد، ابتدا، باید همه حقیقت را به آنها گفت و به یکتة تازی تجارت وابسته در ایران خاتمه داد!

* اگر آمریکا نگران به خطر افتادن برنامه صندوق بین المللی پول در ایران است، پس باید این نگرانی را تشدید کرد!

* اگر غارتگران اقتصادی، گلوی مردم را در پنجه های خود می فشارند، باید دست آنها را قطع کرد!

* اگر اختناق مذهبی، نارضائی عمومی را تشدید می کند، به آن باید خاتمه داد!

* اگر تقسیم جامعه به مذهبیون و غیرمذهبیون زمینه جدائی های بزرگ تر را فراهم ساخته و می سازد، باید بدان خاتمه داد!

* اگر آمریکا تفرقه کنونی را بسود اهداف خود می داند، آن دست یا دست هائی، که با هدف پایان جدائی ها و تفرقه ها دراز شود، همان دستی است، که به مقابله با آمریکا بلند شده است!

* اگر قوانین منسوخ فقه سنتی، و شریعت پنهان کم تعقل، حقوق اجتماعی و مدنی نیمی از جامعه را (زنان) از آنان سلب کرده اند، باید دست آنها را از حکومت و اهرم های قدرت کوتاه کرد!

* اگر حاصل اندیشه ضد مردمی، رئیس جمهور سازی و رئیس مجلس پروری و ... در تمام سال های گذشته، همین صحنه ایست، که در برابر قرار دارد، پس باید با این اندیشه به مقابله جدی برخاست و بجای پخش اخبار تبلیغاتی سفرهای انتخاباتی این و آن به اینسو و آنسو ایران، میدان را به دارندگان طرح های جایگزین اقتصادی-سیاسی برای جامعه سپرد!

* اگر همه آنچه در این سال ها انجام شده، زمینه را برای اقدامات و خواست های جسورانه آمریکا آماده ساخته است، پس باید از راه رفته بازگشت!

این حقایق را نه تنها می توان پذیرفت، بلکه می توان به آن عمل کرد، اما شرط نخست، دوری از ادامه بازی های دو طرفه است. باید در صف مردم ایستاد و به نیاز امروز جامعه پاسخ داد. "آنکس"، "آن صف بندی" و "آن شخصیت"، که به این نیاز روز پاسخ گوید، در واقع رهبری است برای شرایط امروز ایران.

حزب توده ایران اعتقاد دارد، نخستین گام در این راه، علیرغم همه توطئه های تبلیغی و عملی، که علیه آن از داخل و خارج از کشور شروع خواهد شد، گامی است متکی به جسارت و واقع بینی انقلابی، که توده های مردم آنرا نه تنها می پذیرند، بلکه از آن حمایت عملی نیز می کنند، و کدام توطئه می تواند در مقابل واقعیت و جسارت پیروز شود!

این گام نخست می بایستی سرانجام به تشکیل یک حکومت "وحدت ملی" برای برون رفت از شرایط کنونی بیانجامد. این تنها کلید برای گشودن قفل بسته اوضاع کنونی ایران است، که به جسارتی در حد یک اقدام انقلابی نیازمند است. آینده نشان خواهد داد، که این ظرفیت در کدام صف بندی ها، گرایش ها و شخصیت ها (مذهبی و یا غیرمذهبی) وجود داشته است و از آن مهم تر، آنکه کدام یک "زمان" را از دست نداده اند.

من رفرمیست هستم!

در جریان کنفرانس ایران در سال دوهزار، که چندی پیش به ابتکار دانشگاه لندن در این شهر برگزار شد، "فرخ نگهدار" نیز سخنرانی مشروحی داشت، که در دو شماره نشریه "کار"، ارگان سازمان فدائیان خلق (اکثریت)، چاپ شد.

فرخ نگهدار در سخنرانی خود از جمله گفت: "من یک رفرمیست هستم" و اضافه کرد: "تئوری ساختن نظام آلترناتیو بر پایه مالکیت دولتی و تعاونی شکست خورده و هیچ تئوری دیگری نیز جایگزین آن نیست." او سپس به این نتیجه رسید، که "لذا طرفداری از انقلاب اجتماعی عملاً موضوعیت خود را از دست داده است..." ("کار" شماره ۱۰۴، ۲۴ اسفند ۱۳۷۳).

برای هر شنونده‌ای این پرسش می‌تواند مطرح شود، که کدام زلزله در اندیشه و افکار سخنران اتفاق افتاده است، که او را اینچنان متحول ساخته است؟

این تحول کیفی در اندیشه و افکار فردی، که نه تنها خود شاهد یک حادثه اجتماعی بوده (یعنی انقلاب بزرگ ایران)، بلکه بعنوان یک انقلابی در آن شرکت نیز داشته است - انقلابی، که برای یک دوره طولانی نظرات خود را انقلابی ناب و نظر دیگران را اپورتونیستی ارزیابی می‌کرده است - نمی‌تواند بدون پایه و منطق باشد.

البته "رفرمیست شدن" این یا آن فرد در تحقق انقلابات اجتماعی (که مستقل از ذهن و شعور انسان‌ها تدارک دیده می‌شود و تحقق می‌یابند) تأثیر ندارد. مقاومت نیروی کهن در برابر زلزله‌های اجتماعی نیز قادر به جلوگیری از آن، بعنوان یکی از مراحل اجتناب‌ناپذیر "رشد" و "رشد" اجتماعی بطور خاص - در کنار تغییرات رفرمیستی - تدریجی (اولوسیونر) -، نیست. اما، یافتن علل تغییر نظر و مشی سخنران مورد نظر نیز، کم اهمیت نیست. زیرا سرخوردگی از انقلاب و نتایج آن، که با چنین تحولی در برخی انقلابیون همراه شده است، مشکل بسیاری از میهن‌دوستان ایرانی است، که با شرکت در انقلاب بهمن، برای خود و میهن، در جستجوی آینده بهتر، آزادتر، و شکوفاتری بودند. همانها، که اکنون خود را با فاجعه حاکمیت سرمایه‌داری غارتگر روبرو می‌بینند. حاکمیتی، که می‌رود - در چارچوب سیاست خانمان‌برانداز اقتصادی امپریالیسم، یعنی تعدیل اقتصادی و "خصوصی‌سازی" عنان گسیخته - ایران را به خاک سیاه بنشانند.

نتایج تحقیقات علمی در تمام رشته‌ها و واقعیت تاریخ همه اجتماعات می‌آموزد، که روند رشد و تغییر بطور عام (و خاص)، با هر دو پدیده - انقلاب و تغییرات تدریجی - همراه است. از اینرو "رفرمیست" بودن، بمفهوم نفی واقعیت انقلاب و یا مبارزه با آن، همانقدر نادرست است، که "انقلابی" بودن، بمفهوم نفی و یا عمل نکردن برای تحقق تغییرات تدریجی در دوران طولانی رشد رفرمیستی جامعه، در فاصله بین دو تغییر انقلابی و یا باورداشتن به انقلاب مداوم، که فاقد هر نوع محتوای جدی علمی است.

در واقع انقلاب و رفرم، رفرم و انقلاب در روند رشد پدیده‌ها همزاداند، و این بهیچوجه یک تضاد نیست، بلکه شناخت و درک دیالکتیکی از این دو پدیده عینی است.

انقلاب و یا رفرم؟ پرسشی، که پاسخ به آن، شاید برای برخی‌ها همیشه بسختی امروز نباشد! در شب انقلاب بهمن - همچنان که لنین روز ۲۴ اکتبر را زود و روز ۲۶ اکتبر را دیر ارزیابی کرد -، جامعه به پرسش درباره انقلاب و یا رفرم پاسخ نهانی و خدشه‌ناپذیر خود را داد. از اینرو، هفده سال بعد مدعی آن شدن، که "طرفداری از انقلاب اجتماعی عملاً موضوعیت خود را از دست داده است"، اگر ناشی از فراموشکاری نباشد، نشانه واقع‌بینی نمی‌تواند باشد.

نیاز به استدلال ویژه‌ای نیست، تا انسان قانع شود، که در شب انقلاب بهمن چنین بحثی (رفرم یا انقلاب) دیگر نه مطرح است و نه کسی گوش به آن می‌دهد. لنین در شب انقلاب اکتبر، در آخرین صفحات کتاب "دولت و انقلاب"، با اشاره به همین نکته است، که می‌نویسد، "تئوری بس است، برویم برای شرکت در انقلاب".

شب انقلاب بهمن سطح آگاهی انقلابی توده مردم میهن ما به آنجا رسید، که حتی "دختر بچه‌های مدرسه‌ای" (لنین) و از دور افتاده‌ترین روستاهای کشور نیز انسان‌های عادی، که هیچگاه در زندگیشان به بحث تئوریک در

کنفرانس‌های "دوهزار" نیاندیشیده بودند، در سنگرهای نبرد خیابانی، انقلاب را به پیروزی رساندند، "فرخ نگهدار" نیز حتماً در این جمع بود.

همین پرسش «انقلاب» یا "رفرم" در بین اپوزیسیون راست‌جا، نیز مطرح است. بویژه نزد خواستاران بازگشت سلطنت به ایران، که حالا مدعی‌اند، با کمی درایت و هوشیاری از سوی "شاه‌می‌شد"، گذار رفرمیستی را در جامعه آرزوی ایران عملی ساخت و سلطنت را از سقوط نجات داد. بحث بین محافل سلطنت‌طلب و مشروطه‌خواه در اینمورد بسیار روشن‌تر است. این بحث اغلب بصورت ستوالی در نوشته‌هایشان جریان دارد، که خواست عقب‌نشینی از "شاه" از سوی "کارتر" را باید کوششی برای جلوگیری از انقلاب و ایجاد شرایط تغییرات رفرمیستی در ایران ارزیابی کرد و یا آنرا علت رشد انقلاب و سقوط سلطنت دانست؟

بحث اینچنانی در بین اپوزیسیون راست و مخالف انقلاب بهمن ۵۷ قابل درک است، اما گرچه فکری نزد نیروی‌های چپ میهن ما در کجاست، که آنها را با راست همنا کرده است؟

یکی از نکات گهری در واقع در دو پارگراف بالا نشان داده شد، وقتی که این رازسرمهر یکبار دیگر برملا شد، که "انقلاب" یک پدیده اراده‌گرایانه نیست، که بتوان آنرا دلخواه و با زور کوله تفنگ تازاند و یا عقب‌نشینی‌های تاکتیکی - کمی، سوسیال دمکراتیک کردن - چپ انقلابی و حتی تبدیل کردن "حزب طبقه کارگر" به متحد سلطنت‌طلب‌ها و یا اعلام مرگ مارکسیسم - لنینیسم و اعلام پایان رسالت طبقه کارگر برای کندن گور سرمایه‌داری (-) مطالبی که توسط سخنرانان "چپ" - بابک امیر خسروی، فرخ نگهدار، بیژن حکمت و... در کنفرانس "دوهزار" مطرح شد - آنرا پیش و پس کشید، دیر و زود کرد و یا حتی ملفی اعلام داشت و با اعلام آنکه "من رفرمیست هستم" خیال خود را راحت کرد.

سخنگویان "چپ"، بعنوان "پیشقراول تئوریک" جامعه، این وظیفه را بهعهده ندارند، که در اطاق‌های در بسته از خود "تئوری" بیابند، و برای القاء آن اعتبار و حیثیت خود را گرو بگذارند و آنرا ارزان خرج کنند. آنها موظفند با بکارگیری ابزار علمی - دیالکتیکی، به شناخت و تجزیه و تحلیل پدیده‌های واقعی اجتماعی بپردازند و نتایج بررسی خود را در قالب فرمول‌های سیستماتیک بیان کرده و بعبارت دیگر واقعیت را "تئوریزه" کنند. در غیر این صورت نمی‌توان آنها را سخنگوی چپ ارزیابی کرد.

بررسی علمی واقعیت‌ها خارج از ذهن، یعنی شناخت عمیقاً بیطرفانه - علمی علت و معلول‌ها در روندهای اجتماعی.

برای چپ واقعی، نه "چپ" ولوتاریست و اراده‌گرا، که امروز در موضع تازاندن انقلاب قرار دارد و فردا در موضع نفی انقلاب حرکت می‌کند، نه برای چپ دنباله‌روی راست، که امروز به خود خنجر می‌زند، بلکه برای نیروی چپ واقع‌بینی، که درک و شناخت تئوریک خود را از واقعیت عینی خارج از ذهن و خواست خود، برداشت و استنتاج می‌کند، هم "انقلاب" و هم "رفرم"، بمنابیه واقعیت‌های اجتماعی و قابل شناخت وجود دارند.

آنچه که برای چپ واقع‌بین مطرح است، شناخت واقعی مرزهای زمانی و محتوای عینی عملکرد این دو پدیده - انقلاب و رفرم - است. شناخت محتوای واقعی و عینی هر دو پدیده، از اهمیت بزرگی برخوردار است. از جمله نمی‌توان بعنوان نیروی چپ در مورد رفرم صحبت کرد، اما محتوا و جهت رفرم را تعیین نکرد.

از اینرو است، که اعلام "من یک رفرمیست هستم" را نمی‌توان یک بیان جامع و کافی ارزیابی کرد و آنرا دقیق دانست. سخنگو، آنهم در یک کنفرانس علمی، باید جهت رفرم‌های مورد نظرش را نیز روشن سازد، تا بتوان تفاوت بین "رفرمیست"، به مفهوم باز ساز "سرمایه‌داری منچستری"، یعنی آنکس که مجری سیاست "خصوصی‌سازی" صنایع بین‌المللی پول و بانک جهانی است و کسی که جانبدار رفرم‌ها و اصلاحات در جهت تحکیم عدالت اجتماعی است، را تشخیص داد.

زمانی که "فرخ نگهدار" تعریف رفرمیست شدن خود را ناتمام و غیر دقیق باقی می‌گذارد، و "بابک امیرخسروی" در همان کنفرانس، "مقابله" خود را تنها با "لجام گسیختگی‌های ناشی از لیبرالیسم اقتصادی" اعلام می‌کند، ولی مخالفت و مقاومت کامل خود را در برابر سیاست امپریالیستی سرمایه‌بین‌المللی برای تحمیل این سیاست خانمان‌برانداز، با صراحت اعلام نمی‌کند، آنوقت آنها و دیگران، نه یک سیاست "چپ" و نه یک موضع "دمکرات" را اتخاذ کرده‌اند، بلکه بطور ساده و بدون تعارف، تا سطح یک رفرمیست در سیمای "چپ"، اما در خدمت راست، سقوط کرده‌اند، به نحوی که مواضعشان از مواضع امثال "نهضت آزادی ایران" نیز عقب می‌ماند.

بنابراین نمی‌توان با نظرات "فرخ نگهدار" در کنفرانس «ایران در سال دوهزار»، بعنوان سخنگوی نیروی چپ واقع‌نگر، که شناخت خود را از واقعیت

گیاه نو را ممکن می‌سازد. بنابراین راه حل عینی (ابژکتیو) برای ادامه رشد پدیده و تبدیل از کیفیت معینی به کیفیت معین دیگر، چندانگانه نیست، و "آلترناتیو"های احتمالی دیگر، دسترسی به هدف را ممکن نمی‌سازند. تطورات انقلاب و "رفرم" اینجاست. "رفرم"، مراحل رشد تدریجی (اولوسیونی) رشد پدیده را ممکن می‌سازد و شرایط ضروری گذار انقلابی را ایجاد می‌کند، اما خود به معنای راه حل آلترناتیو در برابر گذار انقلابی در روند رشد تاریخی پدیده‌ها، نیست!

۲- مرحله رفرمیستی وشد

با توجه به این که رشد پدیده‌ها در چارچوب هر سیستم موجود تحت تاثیر عوامل داخلی و خارجی، مثبت و یا منفی قرار دارد، می‌توان مدعی شد، که انتخاب یک راه حل، لزوماً به معنای نادرست بودن راه حل‌های دیگر برای رشد تدریجی آن پدیده در "سیستم" موجود نیست و یا بعبارت دیگر لااقل در این دوران رشد، "آلترناتیوهای" متعددی برای رسیدن به هدف مورد نظر وجود دارند. اما با این برداشت نیز نمی‌توان مدعی شد، که گویا رشد پدیده‌ها، حتی نه در "دوران‌های انقلابی"، بلکه در دوران‌های "رشد تدریجی" (اولوسیونی) بر مبنای هیچ قانونمندی معینی قرار ندارد، و تاثیر عوامل داخلی و خارجی، مثبت و یا منفی می‌توانند رشد پدیده را به این یا آنسو برانند، بنحوی که پدیده آلت دست بی‌اراده آنها است. هر گاهی، که بر روی امواج آب پرخوشان رودخانه قرار دارد.

در این زمینه، باید دو نکته را مورد توجه و بررسی قرار داد:

اول: جهت رشد یک پدیده و یا سیستم در دوران "رشد تدریجی"؛

دوم: تاثیر عوامل و آلترناتیوهای انتخابی نادرست بر روی پدیده و یا سیستم و یافتن واکنش قانونمند سیستم در مقابل آنها.

"حقیقت تاریخی"

اول: جهت رشد یک پدیده و یا سیستم

فیلسوف مارکسیست معاصر آلمانی، "ربرت اشتیگروالد" Robert Steigerwald در کتاب "آموزنده خود تحت عنوان "خدا حافظی از ماتریالیسم؟"، رابطه "علوم جدید و ماتریالیسم" را با نگاهی نو تشریح کرده است. او می‌نویسد: «... در طبیعت انواع حرکت‌ها (دایره، خط مستقیم، موجی، شاخه‌ای و...) وجود دارد. از میان آنها تنها حرکت مارپیچی است، که رشد هر پدیده و یا سیستم را ممکن می‌سازد.» و اضافه می‌کند: «... حرکت دورانی همیشه مشابه خود را ایجاد می‌کند، لذا تولید ناشی از این حرکت، بدون تغییر، در همان سطح قبلی باقی می‌ماند. حرکت خطی ساده و مستقیم، به حرکت دورانی پایان می‌دهد و جهت حرکت را باعث می‌شود، اما با خود ارزش (جدید) و یا رشدی را همراه ندارد. تنها با اتحاد این دو نوع حرکت (یعنی وحدت دو جنبه متضاد این دو نوع حرکت) و ایجاد حرکت مارپیچی است، که رشد (تولید مثل) به مرحله عالی‌تر پدیده و یا سیستم فرا می‌رود. از این طریق می‌توان مرحله پشت‌سر گذاشتن تولید ساده و مشابه را در روند تکامل نیز "درک کرد".»

تحقیق و تعمق روی تمام علوم نشان می‌دهد، که رشد هر پدیده و سیستم از سطح پایین‌تر به بالاتر و از ساده‌تر به بفرنج‌تر در یک مسیر معین ادامه می‌یابد و لذا قانونمندی هدفمند و جبر جهت‌داری را دنبال می‌کند. * همین جهت و هدف رشد پدیده و یا سیستم را مارکسیسم "حقیقت تاریخی" می‌نامد. برپایه این ارزیابی است، که می‌توان دورنمای تغییرات را، با شناخت قوانین حاکم بر آن، بازشناخت و برشمرد.

شناخت جهت قانونمند و "جبری" (دترمینیسم) رشد در یک حرکت مارپیچی (حتی در دوران "رشد تدریجی" پدیده و سیستم)، که ما آنرا "حقیقت تاریخی" می‌نامیم، هنوز روشن‌گر دقیق این پرسش نیست، که رشد درونی یک پدیده (شدن) نیز از قانونمندی پیروی می‌کند؟ و آیا در جریان این رشد، انواع "شدن‌ها" ممکن است؟ در این زمینه و بمنظور پاسخ نهایی به پرسش مطرح شده، باید به بررسی نتیجه تاثیر عوامل و آلترناتیوهای نادرست روی پدیده پرداخت.

جهت "ترقی خواه"

دوم: نتیجه و تاثیر آلترناتیوهای نادرست روی پدیده‌ها و یا سیستم‌ها چیست، آیا واکنش سیستم در مقابل آنها از قانونمندی برخوردار است؟

تاریخی ناشی می‌داند و استنتاج می‌کند، هم صدا شد و بدون هرگونه استدلال درباره علل و مکانیسم‌های فروپاشی دومین کوشش نیروی ترقی خواه برای ساختمان سوسیالیسم، مدعی شد، که گویا "تئوری ساختن نظام آلترناتیو بر پایه مالکیت دولتی و تعاونی شکست خورده" و از آن لزوم "رفرمیست" شدن را نتیجه گرفت.

نادرستی این ادعا تنها در این خلاصه نمی‌شود، که سوسیالیسم نظامی بر پایه "مالکیت دولتی و تعاونی" نیست، بلکه این نکته مهم نیز هست، که سخنران رابطه بین دو مقوله "انقلاب" و "رفرم" را مسکوت می‌گذارد و با برخورد یکطرفه به مقوله "رفرم"، از خود و طبعاً از "چپ" مورد نظرش، یک "رفرمیست" خجول مخالف انقلاب و دنباله‌رو راست ارانه می‌دهد.

انقلاب و رفرم همزاند!

برخی از نیروهای چپ "تواندیش" می‌گویند: وقتی ما درباره انتخاب یک راه بمنظور دسترسی به هدف به بحث می‌نشینیم، از نظر خود راه‌های متفاوتی را، که برای رسیدن به این هدف می‌توانند وجود داشته باشند، تشخیص می‌دهیم. بدیهی است، که انتخاب یک راه حل در لحظه معین، تحت تاثیر اطلاعات لحظه و امکانات و همچنین محدودیت‌های شناخت ما از شرایط حاکم، نمی‌تواند بطور قانونمند به این معنا باشد، که آلترناتیو‌ها و راه‌های دیگر مورد بحث، لزوماً نادرست بوده‌اند، و درصورت انتخاب آنها، نتایج بدتری از نتایج فعلی بوجود می‌آمده‌اند.

قبل از آنکه وارد بحث اصلی شویم، ضروری است، این نکته توضیح داده شود، که پاسخ تئوریک به پرسش فوق از راه شناخت واقعیاتی می‌گذرد، که بارها در طول تاریخ جامعه بشری وقوع یافته است، و نه از راه بحث‌های انتزاعی. قدرت تئوریک آنست، که با بکارگیری علمی شیوه‌های تجزیه و تحلیل، به شناخت پدیده‌های واقعی تاریخی-اجتماعی بپردازد و نتایج بررسی خود را در قالب فرمول‌های سیستماتیک بیان کرده و بعبارت دیگر، واقعیت را «تئوریزه» کند. در توضیح و تشریح دقیق‌تر انقلاب و یا "رفرم" نیز، که بنظر برخی از "تواندیشان" و "چپ‌های دمکرات" شده، دو آلترناتیو قابل تعویض هستند، از همین شیوه می‌توان استفاده کرد. (همچنین به مقاله "من یک رفرمیست هستم" در همین شماره مراجعه شود.)

۱- مرحله انقلابی وشد

کوشش برای شناخت بیطرفانه، یعنی علمی علت و معلول‌ها، از دیدگاه دیالکتیکی، شناخت واقع‌گرایانه پدیده‌ها و روندهای عینی خارج از ذهن ما است.

البته این بررسی (بیطرفانه، علمی)، بهیچوجه با موضع جانبدارانه نیروی نو در روند رشد پدیده‌ها و یا در نبرد های اجتماعی، در تضاد نیست، بلکه در یک وحدت دیالکتیکی قرار دارد.

شناخت بیطرفانه علت و معلول پدیده‌ها (ازجمله در مرحله روند انقلابی رشد جامعه سویا رشد بطور عام) نشان می‌دهد، که در مراحل گرهی گذار از یک کیفیت به کیفیت دیگر، بحث "آلترناتیو" مطرح نیست. بدین مفهوم تنوع انتخاب، که در بالا مطرح شد، در حقیقت وجود خارجی ندارد! زمانیکه با بالا رفتن درجه گرمای آب، گذار وضع مایع به شکل بخار، به مسئله لحظه و روز تغییر کیفی آب (یعنی زایش نو: بخار) تبدیل می‌گردد، دیگر بحث درباره "آلترناتیو" مطرح نیست. نقش گرمای رسانده شده به آب نیز، در عین ماهیت جانبدار آن -بالا رفتن درجه گرمای آب-، تنها "راه حل" ضروری-جبری (دترمینیستی) برای گذار آب از حالت مایع به کیفیت دیگر، یعنی "بخار" است.

در عرصه اجتماعی نیز با رشد شرایط انقلابی در یک جامعه، نیروی نو به وظیفه تاریخی خود در قبال انقلاب عمل می‌کند، و نیروی فرد انقلابی به مفهوم پیشگام این تحول نیز جای خود را در روند انقلابی، درکنار توده‌ها، خواهد یافت. تجربه همه انقلاب‌ها، از جمله انقلاب بهمن ۵۷ در ایران نیز نشان می‌دهد، که "راه حل" تاریخی گذار از یک کیفیت به کیفیت دیگر در پدیده‌ها، یک راه حل انقلابی را می‌طلبد. یعنی راه‌حلی برپایه نفی در نفی و ایجاد نو بر پایه کهنه، و با بکارگرفتن جان مایه آن برای رشد نو، اما در مرحله بالاتری از رشد. دانه کاشته شده در خاک، با نفی دیالکتیکی خود، رشد جوانه و

* در این عرصه می‌توانید به کتاب "یادداشت‌ها و نوشته‌های فلسفی-اجتماعی" زنده یاد آحسان طبری مراجعه کنید.

چرا باید مشی "لیبرالی" را داشت؟

در حاشیه انواع موضع‌گیری سیاسی، در نشریه "کار"، ارگان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، گاه مطالبی به قلم اعضای این سازمان در مخالفت با مشی کنونی آن انتشار می‌یابد، که خواندنی و بسیار قابل توجه است. اول بدان دلیل، که نشان‌دهنده تعصب و علاقه اعضای این سازمان نسبت به سرنوشت آنست و دو. دیگر آنکه از تحمل و حتی انعکاس نظرات مخالف در این سازمان حکایت دارد. امری، که همه در گذشته بدان کم بها دادیم و از این طریق راه وسعت نظر را بر خود بستیم. ما به سهم خود امیلواریم، این موضع‌گیری‌های حاشیه‌ای سهم مهمتر و بیشتری را در سازمان مذکور پیدا کند و تنوع موضع‌گیری‌های سیاسی نشریه "کار"، در رابطه با اوضاع ایران و مهاجرت، به وحدت آگاهانه این موضع‌گیری‌ها بیانجامد!

نامه زیر در "کار" شماره ۲۰ اردیبهشت، از این نوع است:

«...گزارش سالیانه شورای مرکزی سازمان، چند وقت پیش در اختیار اعضا سازمان قرار گرفت، اما گزارش، نشان دهنده هیچگونه پیشرفتی، که چشم‌گیر باشد، نیست. سیاست اصلی سازمان، که همانا ایجاد جبهه آترناتیو از نیروهای مختلف الگرایش است، نتیجه چشم‌گیری دربر نداشته، نیروهای تازه‌ای به طرف سازمان جلب نشده‌اند. هیچ تحولی در ارتباط با داخل کشور ایجاد نشده. علت عدم موفقیت سازمان در چیست؟

تغییراتی که از چند سال پیش در جهان رخ داده، به خصوص تغییرات در کشورهای سوسیالیستی سابق، نیروهای چپ ایران را همچون دیگر نیروها در کشورهای دیگر، متحول کرده است، اما رشد تحول چه از جنبه‌های مثبت آن و چه از جنبه‌های منفی‌اش، تاثیر یکسانی بر همه نیروها نگذاشته.

یکی از نیروهای که در ایران شاید بیشتر از دیگر نیروها در این چند سال تحول یافته، سازمان اکثریت است. حقیقت این است، که اکثریت از یک سازمان چپ به یک سازمان لیبرال تغییر موضع داده است. مواضع کنونی سازمان و مقایسه آن با مواضع احزاب سوسیال دمکرات اروپایی هم نشان می‌دهد، که سازمان اکثریت حتی از دهه این احزاب هم پایین‌تر آمده و مواضع محافظه کارانه‌تری از این احزاب، اتخاذ می‌کند.

کنگره سازمان (به عقیده همین گردهمایی سراسری نمایندگان سازمان‌های خارج کشور سازمان)، که یک سال قبل از انتشار گزارش سالیانه فعالیت شورای مرکزی تشکیل شد، از جمله مصوباتی که به تصویب رساند، مصوبه‌ای در مورد جهان‌بینی سازمان، یعنی سوسیالیسم بود، که علیرغم مخالفت لیبرال‌ها و ناسیونالیست‌های نو، کلمه سوسیالیسم بدون هرگونه پسوندی مورد تصویب قرار گرفت، اما، کمتر موردی در نشریه کار انعکاس می‌یابد، که بویی از سوسیالیسم از آن به مشام برسد.

حوادث و رویدادهای کشور حکایت از آن دارد، که به تعبیر من، شرایط اعتدالی انقلابی برای تحولات تعیین کننده، که همانا در این زمان، سرنگونی رژیم است، فراهم شده است، اما بعید است تحولی صورت گیرد، مادامی که هیچ نیروی آترناتیو موثری در داخل شکل نگرفته.

حوادثی که بعد از کنگره قبلی سازمان در جهان گذشته و می‌گذرد، بسیار شتاب‌آلود است و برای یک انسان حقیقتاً انقلابی، یا اگر نخواست به‌اشیم با عنوان کردن این کلمه کابوس آور، برای بعضی از رفقا تشویش ایجاد کرده به‌اشیم، برای یک انسان ترقی‌خواه، بسیار آموزنده بوده و هست. به هر حال قضیه این است، که حوادث آنطور که رفقای لیبرال ما می‌خواسته‌اند، پیش‌رفته و پیش‌نی‌رود، بنابراین، کنگره بعدی باید مکانی باشد، که بازتاب وقایع جاری را در مصوبات تازه خود ارائه دهد، والا غیر از این، سازمان به زانده‌ای برای نیروهای ترقی‌خواه تبدیل خواهد شد و مهره‌ای هم برای بازی دراختیار زدن‌دچی‌های حرفه‌ای.»

صادق-کارگر-نروژ

به نتیجه تحقیقات علوم شیمی و بیولوژیک مراجعه کنیم. چگونگی ساخت "پولیمرها" و همچنین ژن‌ها نشان می‌دهد، که انتخاب اسیدهای آمینه برای ساختن زنجیرهای مارپیچی ژن در هسته یاخته‌ها نیز از قانونمندی ویژه‌ای برخوردار است. مرحله تولید مجدد تکه‌های (ژکونس) "تردیان مارپیچ" از مجرای انتخاب اسیدهای آمینه به ترتیب خاصی می‌گذرد، همانند گشوده شدن پیایی درهای مختلف در یک دالان با کلیدهای ویژه خود آنها. نه می‌توان با کلیدی دیگر، دری را، که زمان گشودن آن فرارسیده است، گشود و نه می‌توان بجای اسید آمینه "آدنین"، بطور مثال "دیونین" را انتخاب کرد. این انتخاب نادرست را تردیان مارپیچی رشد در دوران‌های رشد تدریجی نیز تایید نمی‌کند و اسید آمینه ناهمخوان را در زنجیر مارپیچی بکار نمی‌گیرد.

این امر لااقل در روند معمولی رشد در دوران‌های رشد تدریجی اعمال می‌شود. تغییرات جهشی (موتاسیون) مبحث جداگانه‌ایست، که بدان نیز خواهیم پرداخت.

بعبارت دیگر، هم عوامل و آترناتیوهای اتفاقی داخلی و خارجی و هم تصمیمات نادرست در مراحل مختلف رشد پدیده و سیستم، با پاسخ منفی آنها روبرو می‌شوند و دفع می‌گردند. این بدان معنی است، که در دوران‌های رشد تدریجی پدیده نیز، این رشد از قوانین و "جبر" دترمینیستی ویژه‌ای دنباله‌روی می‌کند، که بخش دیگر قانونمندی جهت و هدف‌دار (جانب‌دار) رشد و تغییر را تشکیل می‌دهد. ما آنرا جهت ترقیخواهانه رشد می‌نامیم، که رشد ازساده به بغرنج و از بیسط به مرکب را تشکیل می‌دهد.

بدینگونه پاسخ نهانی به راه رشد بطور "عام" و در مورد بحث فعلی ما بطور "خاص"، تنها یک "راه حل" است، و آن راه حلی است، که پدیده و سیستم را در روند مارپیچی رشد آن، و با ترتیب معین و سیستماتیک قرارگرفتن تکه‌های "تردیان ترقی و برداشتن قدم‌های ضروری و "جبری" (دترمینیستی) در روند مارپیچی رشد، از مرحله ساده‌تر به بغرنج‌تر و از بیسط به مرکب می‌رساند و رشد می‌دهد. انتخاب‌ها و تصمیمات نادرست در این روند، رد و دفع می‌شوند.

اگر این دفع و رد عوامل اتفاقی (اسیدهای آمینه ناهمخوان و کلید اشتباه برای دری، که نوبت باز شدن آن فرارسیده) در روند تولید پولیمرها و ژن‌ها بظاهر به صورت خودکار عملی می‌شود، باید در روندهای اجتماعی به همین منظور مکانیسم‌های آگاهانه و قانونی و دقیقاً تعریف شده برای دفع و رد تصمیمات نادرست بوجود آورد، تا این امر کم‌درد و بموقع عملی شود و با تلاطمات شدید اجتماعی همراه نگردد.

در جامعه (و یا حزب) نیز یکی از عمده‌ترین مکانیسم‌ها در این زمینه، پذیرش حق ابراز نظر و عقیده آزاد و تضمین قانونی وجود مکانیسم‌های این ابراز نظر در جامعه است، که مرکزی‌ترین آنرا باید حق فعالیت قانونی احزاب و تشکل‌ها را در جامعه دانست.

فقدان چنین شرایط ضروری برای رشد در کشورهای "سوسیالیسم واقعا موجود"، برپایه تحلیل مارکسیستی فوق از روند رشد بطور عام و رشد جوامع سوسیالیستی بطور خاص، باید یکی از علل فروپاشی آنها دانست و از تکرار آن جلوگیری کرد.

اشاره به مسئله "جهش" برپایه "موتاسیون"، این بحث را می‌تواند کامل کند.

"موتاسیون"، به معنای تطبیق دادن شکل و امکانات ادامه حیات جاندار بر شرایط حاکم در محیط زیست، اگر چه ایجاد انواع (مثلاً انواع پرندگان) را توضیح می‌دهد، اما خارج از قانون کلی روند رشد از ساده به بغرنج و از بیسط به مرکب عمل نمی‌کند.

در روند اجتماعی هم ما با این پدیده روبرو هستیم. برای مثال می‌توان انواع (حتی "رشد یافته") سرمایه‌داری را در آمریکا، کشورهای مختلف اروپای غربی و ژاپن و دیگر کشورهای جنوب شرقی آسیا برشمرد، اما نمی‌توان از کنار سیستم ساختاری سرمایه‌داری، یعنی قانون اساسی صورتبندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری - امکان قانونی انباشت سرمایه در دست صاحبان ابزارتولید، از طریق استثمار نیروی کار انسان‌های فاقد ابزار تولید - گذشت و آنرا ندید؛ یکی از مشکلات، که در جامعه اروپایی برای "آنتگراسیون" این کشورها و ایجاد "جامعه اروپایی همگون" وجود دارد، انواع شرایط اجتماعی-اقتصادی حاکم بر این کشورها است. این شرایط به ایجاد انواع سرمایه‌داری در این کشورها انجامیده است، بدون آنکه تغییری در ماهیت سیستم و تضاد منافع بین آنها و همچنین با دیگر مراکز سرمایه در آمریکا و شرق آسیا - بوجود آورد.

کنفرانس علمی به مناسبت یکصد و بیست و پنجمین سال تولد "لنین"

کارزار "ایدئولوژیک" را علیه یورش سرمایه داری تشدید کنیم!

به مناسبت یکصد و بیست و پنجمین سال تولد "ولادیمیر ایلیچ لنین" و همچنین صدمین سال انتشار کتاب "دوکاتیک سوسیال دموکراسی در انقلابات دموکراتیک" و هفتاد و پنجمین سال انتشار کتاب "بیماری چپ روی در کمونیسم" (دو اثر بزرگ لنین در عرصه عمل انقلابی) در تاریخ ۲۲ آپریل ۹۵ یک کنفرانس علمی-سیاسی در شهر "اشتوتگارت" آلمان برگزار شد.

در این کنفرانس، علاوه بر شرکت کنندگان آلمانی، از احزاب کمونیست یونان و هندوستان نیز نمایندگانی شرکت داشتند. از حزب سوسیالیسم دموکراتیک آلمان (که از درون حزب سوسیالیست متحد آلمان دموکراتیک بیرون آمده) نیز دو نماینده از سوی دو جناح حاضر در این حزب شرکت داشتند. از سوی نشریه "راه توده" نیز یک هیأت سه نفره در این کنفرانس شرکت داشت و در جریان بحث آزاد پیرامون دو اثر یاد شده "لنین" و همچنین علاقه شرکت کنندگان در جلسه به آرایش نوین طبقاتی در ایران، طی ۱۶ سال گذشته و درک اجتماعی نیروهای مذهبی-سیاسی از این تحولات به برخی پرسش‌ها در این زمینه پاسخ داد. این هیأت همچنین به برخی سؤالات شرکت کنندگان در کنفرانس پیرامون تاثیر حادثه فروپاشی کشورهای سوسیالیستی روی احزاب چپ ایران و سازمان‌هایی، که ترک مواضع ایدئولوژیک کرده‌اند، پاسخ داد و اطلاعاتی را در اختیار شرکت کنندگان کنفرانس گذاشت. لزوم تشدید کارزار ایدئولوژیک علیه این پدیده، از جمله نتایج مشترکی بود، که در پایان این بحث آزاد گرفته شد و هیأت "راه توده" با اطلاع علاتمندان حاضر در کنفرانس رساند، که یکی از وظائف این نشریه در سه سال گذشته، برخاسته از همین واقعیت بوده است.

در این کنفرانس علاوه بر سخنران اصلی "هانس پتر برنر" Hans Peter Brenner (در تشریح دو اثر یاد شده لنین)، دوتن از متفکران فلسفی حزب کمونیست آلمان با نامی "دکتر روبرت اشتگر والد" Dr. Robert Steigerwald و پرفسور "هانس-هانس هولس" Hans-Hans Holz پیرامون دواثر مورد بحث لنین و همچنین لزوم تشدید کارزار ایدئولوژیک در حزب و جامعه سخنرانی کردند.

"هانس اشتگر" Heinz Stehr، سخنگوی رهبری حزب کمونیست آلمان، در ابتدای این جلسه و در سخنرانی افتتاحیه خود، گفت: "ما باید به این سؤال پاسخ بدهیم، که با وجود فروپاشی کشورهای سوسیالیستی سابق، هنوز هم نظرات لنین و اصولا "لنینسم" از آن اعتباری برخوردار هستند، که تشکیل چنین کنفرانسی هائی ضروری باشد؟ حزب کمونیست آلمان به این سؤال پاسخ مثبت می‌دهد و معتقد است، که باید با یورش تبلیغاتی امپریالیسم بنظرور تحمیل ایدئولوژی‌زدانی به احزاب کمونیست و سپردن آثار مارکسیستی به کتابخانه‌ها، وسیعا مقابله کرد. با همین اعتقاد است، که حزب کمونیست آلمان، که خود را یک حزب مارکسیست-لنینیست می‌داند، کارت جدید عضویت این حزب را با عکس‌هایی از مارکس، انگلس و لنین چاپ کرده است. ما قصد کوچکترین عقب‌نشینی را در برابر یورش تبلیغاتی سرمایه داری نداریم و به همین دلیل بحث درباره تئوری انقلابی در اسناد حزبی، بعنوان یک ضرورت قید شده است. ما اعتقاد داریم، که نقش طبقه کارگر و زحمتکشان در دوران کنونی و در تغییرات استراتژیک انقلابی باید با دقت تعیین شود. برخی نیروهای چپ (در حزب سوسیال دموکرات آلمان)، در دنباله روی از ایدئولوگ‌های سرمایه داری، می‌خواهند اینگونه به ما القا کنند، که طبقه کارگر، دیگر "نیروی انقلابی دوران" (به مفهوم نیروی انقلابی دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم) نیست. ما این اندیشه را قاطعانه رد می‌کنیم. اما رد این اندیشه

کافی نیست، بلکه باید با آن مبارزه کرد و این مبارزه در اثبات دوباره نقش طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه در دوران جدید است.

"هانس پتر برنر" سخنران اصلی کنفرانس، در تشریح آن نقطه نظرات لنین (در دو اثر یاد شده او در بالا)، که پاسخگوی عمل انقلابی حزب در دوران کنونی است و حزب کمونیست آلمان آنها را بسیار پر اهمیت ارزیابی می‌کند، از جمله به بحران مستولی بر سیستم سرمایه داری در جهان اشاره کرد و گفت: "سرمایه داری در پنجمین دوره انقلاب فنی" (۱) می‌کوشد، تقسیم مجدد تولید را بسود سرمایه داری و به ضرر نیروی کار تغییر دهد. سرمایه داری با طرح "تولیرالیسم" و خصوصی سازی لجام گسیخته از یکسو و با بازپس گرفتن دستاوردهای اقتصادی-اجتماعی مردم، هم در بخش تولیدی و هم خدماتی، از سوی دیگر، می‌خواهد به این هدف خود برسد.

"روبرت اشتیگر والد"، فیلسوف مارکسیست آلمانی در این کنفرانس به نظرات لنین درباره تئوری "حزب" پرداخت و گفت، که برخلاف تصورات دگم اندیشان (کمونیست و ضد کمونیست‌ها) و ضد لنینیست‌های سنتی و یا جدید، نه مارکس و نه لنین، هیچکدام یک تئوری از پیش ساخته برای ساختار حزبی نداشتند، که نتوان هیچ تغییری در آن داد. باید همانند لنین درباره ساختار حزبی نیز دیالکتیکی اندیشید و با تحلیل مشخص از شرایط تاریخی مشخص، ساختار ضروری حزب را برای مرحله مشخص شکل داد. آن‌ت‌ها و اندیشه‌هایی که هرگز نباید فراموش کرد، همان تزهائسی است، که مارکس و انگلس در مانیفست بر شمرده‌اند و طبقه کارگر را "گورکن سرمایه داری" اعلام داشته‌اند. از لنین نیز تئ درباره ضرورت ایجاد سازمان سیاسی طبقه کارگر را، نباید فراموش کرد. این تئ می‌گوید: "در هیچ لحظه‌ای نباید منافع عمومی و آینده کل زحمتکشان و طبقه کارگر را در کنار منافع روز آنها از نظر دور داشت. اشتیگر والد در همین زمینه گفت: "سرمایه داری تلاش می‌کند، تا سهم مخارج جنبی تولید (مخارج بیمه بیماری، کار، بازنشستگی، بهداشت و درمان و فرهنگ و آموزش) را کم کند و آنرا به گارگران و کارمندان تحمیل کند. (کاری که از جمله در ایران با ایجاد مدارس خصوصی و اخیرا با خصوصی کردن بیمارستان‌ها و درمانگاه‌های دولتی انجام می‌شود).

او در ادامه سخنانش به معرفی "لنین"، بعنوان یک مارکسیست پرداخت و گفت، که برخلاف برخی مدعیان و مخالفان جدید "لنین"، او نه یک "پراکتیکر" (عمل‌گرا)، بلکه یک استراتژ خلاق مارکسیست بود، که مجموعه کوچک و بزرگ فاکت‌ها را در تحلیل مشخص لحظه و شرایط در نظر داشت. او از قدرت برجسته تاریخی دیدن همه عوامل و پدیده‌ها برخوردار بود و در عین حال مارکسیستی بود، که مداوم می‌آموخت، و به همین دلیل قادر بود جهت و دورنمای تغییرات و پدیده‌های اجتماعی را نشان بدهد. او، بعنوان یک انقلابی، هدف نهائی مبارزه اجتماعی طبقه کارگر را هیچگاه در ارزیابی‌ها و عملکرد اجتماعی از نظر دور نمی‌داشت.

پایه استراتژیک نظرات لنین را نقش ویژه طبقه کارگر برای پیروزی سوسیالیسم تشکیل می‌داد. او، پس از سرکوب اولین انقلاب دموکراتیک روسیه ۰۷-۱۹۰۵، و در حالی که جز سرکوب جنبش کارگری چیز دیگری بچشم نمی‌خورد و در حالیکه تعداد کارگران روسیه در آن تاریخ فقط شش میلیون (در جمعیت ۱۲۰ میلیونی روسیه آنروز) بود، نقش طبقه کارگر را در تحولات آینده پیش‌بینی کرد.

او با صراحت این تئ مارکسیستی را اعلام داشت، که طبقه کارگر باید از یک گروه انسان دارای منافع روزمره، به طبقه آگاه با وظایف دورنمائی و آرمائی خود تبدیل گردد. او گفت، که تحقق این امر و انتقال آگاهی ضروری به طبقه کارگری برای این امر خطیر، وظیفه انقلابی حزب کمونیست، بعنوان "پیشقراول تئوریک" جامعه است.

وحدت اراده و عمل "پیشقراول تئوریک"، یعنی عمل انقلابی برپایه تحلیل علمی-دیالکتیکی-تاریخی شرایط مشخص روز و یافتن متحدان (حتی متزلزل ترین آنها)، استراتژی تفکر لنینی برای حزب کمونیست است.

درباره نقش تاریخی طبقه کارگر برای پشت سر گذاشتن دوران تاریخی صورتبندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه داری، سخنران گفت: این نقش امروز هم بدون کم و کاست به قوت خود باقی است و روشنفکران انقلابی همچنان نقش کمکی را در این زمینه ایفا می‌کنند. سرمایه داری یک ماه اعتصاب دانشجویان را بدون ضرر مالی تحمل می‌کند، اما یک ساعت اعتصاب کارگران را درجیب خود احساس می‌کند. مشکلات سازمانی طبقه کارگر برای تحرک را هرگز نباید به حساب پایان وظایف آن ارزیابی کرد. همین نکات خود به خوبی نشان می‌دهد، که نبرد ایدئولوژیک، علیرغم همه دشواری‌هایی که بر سر راه آن وجود دارد، باید ادامه یابد، چرا که هیچگاه باندازه امروز اهمیت نداشته است. کمونیست‌ها برپایه امروز، باید مانند لنین در کتاب "دوکاتیک..." از نبرد

دزاین کنفرانس مباحثی پیرامون رشد آگاهی طبقه کارگر به نسبت ۵۰ سال پیش، خطر نابودی محیط زیست در کشورهای توسعه یافته و تغییرات اقلیم، پدیده اجتناب ناپذیر بیکاری در کشورهای متروپل و تبدیل روسیه به ضعیف ترین حلقه در سیستم سرمایه داری جهان و امکان تکرار تاریخ برپایه ترقی لنین پیرامون جامعه سرمایه داری عقب مانده روسیه و ... مطرح و به بحث گذاشته شد.

کارزار جهانی برای حفظ آرامگاه لنین در میدان سرخ مسکو نیز از جمله مسائلی بود، که در این کنفرانس مطرح شد. هنگام طرح این مسئله اشاره شد به کنگره اخیر اتحاد احزاب کمونیست اتحاد شوروی، که در مسکو برگزار شد. در این کنگره موضوع جابجایی پیکر لنین از میدان سرخ به نقطه ای دیگر و به خاک سپردن آن، یک توطئه سرمایه داری جهانی اعلام شد، که هدف از آن تشدید پیکار ایدئولوژیک با کمونیست هاست. کنفرانس ضمن محکوم کردن این توطئه، باطالع همگان رساند، که اکنون کمونیست ها خود را اس اقدام به حفاظت از آرامگاه لنین کرده اند. سنگ های این آرامگاه از جمهوری های مختلف اتحاد شوروی، مانند اوکراین، قزاقستان و ... به مسکو منتقل شده است. نام سازندگان نیز بر سنگ ها حک شده است. کنفرانس اعلام داشت، که تصمیم ۵۰ سال پیش مردم اتحاد شوروی درباره حفظ پیکر کنگین یک تصمیم تاریخی است، که هیچکس مجاز نیست آنرا زیر پا بگذارد. کنفرانس اشتراکات با صدور قراری، که با اتفاق آراء اتخاذ شد، حفظ آرامگاه لنین را یک مبارزه مرکزی و سمبلیک علیه نیروهای ضد کمونیست ارزیابی کرد و حفظ آنرا از دولت کنونی روسیه خواستار شد.

۱- اصطلاحی، که سرمایه داری در توضیح و تشریح و نقش تکنولوژی در دوران معاصر از آن استفاده می کند و سخنران نیز عمداً از همین اصطلاح در اشاره به کارزار تبلیغاتی سرمایه داری علیه مقولات و مفاهیم مارکسیستی استفاده کرد.

۲- پرفسور «اشتیکر والد»، اخیراً کتابی تحت عنوان «مارکسیسم خدا حافظ؟» بزبان آلمانی نوشته است، که در آن رابطه «مارتالیسم با علوم جدید» تشریح شده است. این کتاب هنوز به فارسی ترجمه نشده است.

نارضائی در روسیه و اروپای شرقی

نشریات سوئد، از قول خبرگزاری سوئد، در تاریخ ۸ ماه مارچ می نویسند:

«علیرغم رشد اقتصادی در اروپای شرقی، اکثریت مردم عقیده دارند، که وضعیت اقتصادی آنها در سال قبل بدتر شده و تنها یک چهارم مردم نسبت به بهبود اوضاع در سال آینده امیدوارند. در روسیه دو سوم مردم مخالف سیاست اقتصادی مبتنی بر بازار هستند.

آمار فوق توسط کمیسیون اتحادیه اروپا در یک نظر سنجی وسیع تهیه شده است. نارضائی در کشورهای شرق اروپا در سال های اخیر افزایش یافته است. علل ناراضی مردم، عدم رشد دموکراسی و عدم رعایت حقوق بشر و شرایط وخیم اقتصادی می باشد. تنها یک ششم مردم در اتحاد شوروی سابق نسبت به ادامه روند فعلی اوضاع خوشبین هستند! در مرکز و شرق اروپا نیز، فقط در حدود نیمی از مردم نسبت به ادامه حرکت به سمت اقتصاد مبتنی بر بازار خوشبین هستند و در رومانی آمار مخالفان ۶۱ درصد است. در لتونی صرفاً ۲۸ درصد خوشبین هستند و در اتحاد شوروی سابق ۲۲ درصد نظر مثبت و ۶۳ درصد نظر منفی دارند. در یکسال گذشته مخالفین ادامه حرکت به سمت اقتصاد مبتنی بر بازار یک چهارم افزایش یافته است.»

اجتماعی لحظه، خواست های مردم را برجسته کرده، که در روند مبارزه برای تحقق آنها، و به کیفیت سازماندهی طبقه کارگر بیافزایند. ما نمی توانیم روی انباشت سرمایه تأثیر مستقیم بگذاریم، اما می توانیم بر آگاهی زحمتکشان بیافزاییم و این وظیفه بزرگ ماست. در باره نظر لنین در باره اهمیت سازمان یابی طبقه کارگر و ضرورت سانتالیسم، سخنران گفت: این امر هم دارای جنبه های منفی و هم جنبه های مثبت است. ما باید بگوئیم، تا از جنبه های منفی بکاهیم، اما بخاطر داشته باشیم، که بدون دیسپلین ساختمان سوسیالیسم امکان پذیر نیست، چرا که در برابر خود مخالفی سازمان یافته و متمرکز داریم بنام سرمایه داری. من بر پایه همین اندیشه است، که با سیستم تعیین سخنگوی رهبری برای حزب کمونیست آلمان، که در سال های اخیر باب شده است، مخالفم و می گویم، که نباید تسلیم فشارهای تبلیغاتی شد و ساختار حزبی را تضعیف کرد. در این مورد سرنوشت حزب «سبزها» باید یادآور کافی گویا باشد. آنها نیز دنبال همین شیوه ها رفتند و دیدیم، که چه سرنوشتی پیدا کردند و دنباله رو چه احزابی شدند. (۲)

سخنران دیگر این کنفرانس پرفسور «هانس هانس هولس» Hans Holz بود، که در ابتدای سخنرانی خود، گفت: «ما در اینجا جمع نشده ایم، که تولد لنین را به یکدیگر تبریک بگوئیم، ما آمده ایم، تا با صراحت بگوئیم، که مارکسیست-لنینیست هستیم و جهان را اینگونه می نگریم. بنظر من این اعلام صریح مواضع، بویژه امروز، که از هر طرف فشار تبلیغاتی علیه کمونیست ها تشدید شده است، اهمیتی دو چندان دارد. سرمایه داری می خواهد، که ما ابتدا لنین را فراموش کنیم و به مارکس بپردازیم. سپس از ما می طلبد، که از «مارکس» سالمند و پرتجربه، به مارکس جوان بپردازیم و آثار انگلس را هم به بایگانی بپاریم. گاز به اینجا نیز ختم نخواهد شد. آنها از ما می خواهند، تا از مارکس انقلابی به مارکس فیلسوف بازگردیم، تا بدین طریق از دردسر مارکس سیاستمدار خلاص شوند. وقتی همه این مسیر را طی کردیم و به زانو درآمدیم، آنوقت از ما می خواهند، که به همان سوسیالیسم تخیلی قناعت کرده و برویم گوشه کتابخانه ها بنشینیم!

چرا امروز کنگین؟ زیرا او مارکسیست دروان انقلاب ملی-دمکراتیک است. از زمان او تاکنون، نه تنها در فقر و ثروت در کشورهای متروپل سرمایه داری و کشورهای مستعمره پرنشده، بلکه عمیق تر نیز شده است. میلیون ها مردم کشورهای جهان سوم، هرروز بیشتر از روز گذشته، در فقر فرو می روند و حتی گرفتار فقر مطلق می شوند. همزمان با این تشدید فقر، سرمایه داری برای حفظ آقائی خود بر جهان، هرچه بیشتر به شیوه های فاشیستی برای سرکوب خلق ها متوسل می شود. توجه ویژه به نظرات لنین و لنینیسم بهمین دلیل بسیار ساده، از اهمیتی تاریخی برخوردار است ... سرمایه داری دیگر قادر نیست با استفاده از شیوه های گذشته و امتحان شده، بر بحران ساختاری این سیستم تولید غلبه کند، ازاینرو، ما در دوران تغییرات انقلابی هستیم، گرچه طبقه کارگر زیر فشار شرایط جدید جهانی، فعلاً آمادگی ذهنی را برای تغییرات انقلابی نداشته باشد.

لنینیسم، که اینگونه زیر رگبار حمله قرار گرفته، در واقع مرحله جدیدی از مارکسیسم است، که نه تنها قادر شد قرن حاضر را بعنوان دوران امپریالیسم، تئوریزه کند، بلکه توانست مارکسیسم را در یک مجموعه سیستماتیک در اختیار بشریت بگذارد. با استفاده از همین متد است، که ما می توانیم روندهای اجتماعی را، که مستقیماً زحمتکشان را هدف قرار می دهند، بشناسیم. طبقه کارگر و زحمتکشان می توانند تحت فشار سرمایه داری برای مدتی دچار تشتت شوند، دراینصورت، تنها با شناخت تئوریک ساختارهای سرکوب و استثمار می توان ریشه های این تشتت را شناخت و در راه شکل و سازماندهی طبقه گام برداشت. او در بخش دیگری از سخنان خود، ضمن تشریح نظرات لنین در باره متحدان مرحله ای در انقلاب ها، گفت: «لنین اعتقاد داشت، که اتحاد عمل با همه آنهاست، که با شما متحد نظری نیستند، امری بسیار صحیح است، اما به این شرط، که شما خود بدانید، برپایه کدام نظرات قرار دارید؟! در مبارزه اجتماعی باید ابتدا برپایه فلسفه مارتالیسم و درک دیالکتیکی از محیط پیرامون به پدیده ها نگرست و سپس با شناخت مشخص و آگاه بر فعل و انفعالات اقتصادی، تاکتیک و استراتژی لازم را اتخاذ کرد. براساس همین شناخت و برداشت از فلسفه بود، که او با جدائی تئوری از عمل مخالفت کرد و اعلام داشت، که پیشگامان تحولات انقلابی، در عین مجهز بودن به تئوری انقلابی، هرگز نباید از توده ها جدا شوند. پیشگامی هرگز به معنای حاکمیت بر توده ها نیست، در عین حال که این پیشگام باید برهویت مستقل خود پیوسته پا فشاری کند.»

جنبش کمونیستی و کارگری در امریکا

"حزب سوم" در امریکا

در سانفرانسیسکو امریکا، ۷۰۰ تن از مدافعان تشکیل یک "حزب کارگر" تشکیل جلسه دادند. در این اجلاس، علاوه بر اعضای سندیکاهای کارگری، تعدادی از نمایندگان کمیسیون‌های محلی مربوط به شهروندان نیز شرکت داشتند. مهمترین بحث در این اجلاس، تشکیل یک حزب مستقل از دو حزب جمهوریخواه و دمکرات در امریکا بود.

در همین رابطه، مسئله مبارزه با برنامه حزب جمهوریخواه تحت عنوان "قرارداد با امریکا"، مورد بحث قرار گرفت. این قرارداد، در واقع یورش است سراسری از سوی سرمایه داری امریکا به حقوق کارگران و مزدگیران. احیای جنبش دهه ۶۰ برای حفظ حقوق اقلیت‌های آمریکایی نیز از دیگر مباحث این اجلاس برای تنظیم پلاتفرم تاسیس حزب کارگر در امریکا بود. یورش به حقوق اقلیت‌های امریکا در دوران اخیر، بعنوان استراتژی حزب جمهوریخواه، تشدید شده است.

طرفداران تاسیس حزب کارگر امریکا، که در سانفرانسیسکو گرد آمده بودند، برای تنظیم برنامه و پلاتفرم خود، به لزوم توجه به بیکاری رو به گسترش در جامعه، تبعیض علیه زنان آمریکایی، استثمار مضاعف رنگین پوستان و مهاجرین آمریکایی مرکزی، جنوبی و کشورهای جهان سوم به امریکا، تاکید کردند.

در این اجلاس، که باید آنرا مقدمات تاسیس یک حزب جدید در ایالات متحده امریکا ارزیابی کرد، نمایندگان شرکت کننده در آن، حمایت خود را از پیشنهاد یکی از نمایندگان دوره گذشته کنگره امریکا، بنام "ماتینز"، اعلام داشت. این نماینده کنگره امریکا، خواهان کاهش ۲۵۰ میلیارد دلار از بودجه نظامی امریکا، به سود ایجاد تغییرات در ساختار زیربنایی جامعه شده بود. در این پیشنهاد، دفاع از مدارس دولتی، جلوگیری از خصوصی سازی مدارس، تمرکز مخارج انتخابات در دست دولت و پایان بخشیدن به مبارزه متکی به پول کاندیداها در امریکا و جلوگیری از کمک مالی و دخالت "مونوپول‌های" مالی از کاندیداهای مجلسین و ریاست جمهور، شده بود. سخنگوی طرفداران تاسیس حزب کارگر در امریکا "تونی مازوچی" (Toni Mazzocchi) نام دارد، که در گذشته مسئول مالی سندیکای نفت-شیمی و کارگران اتمی بوده است.

"تونی مازوچی" پس از اجلاس موسسان، در گفتگویی با نشریه "مردم"، ارگان مرکزی حزب کمونیست امریکا، گفت: "ما امیدواریم شخصیت‌های با نفوذ و شایسته به جمع موسسان و فعالان تاسیس حزب کارگر بپیوندند، اما بخطر باید داشت، که نیروی سوم بهر حال تاسیس خواهد شد." در اجلاس اخیر، یک شورای ۵۰ نفره از فعالان طرفدار تاسیس حزب کارگر انتخاب شد. این شورا نیز در نشست مقدماتی خود، با هدف پیگیری امور، یک هیات ۱۱ نفره را بعنوان رهبری موقت انتخاب کرد، تا امور سازماندهی محلی را هدایت کند.

قرار است کنکره پایه گذاران حزب کارگر مورد بحث در فاصله ماه‌های نوامبر ۹۵ و مه ۹۶ برگزار شود، که حضور هزار نماینده در آن پیش‌بینی شده است. در این فاصله قرار است ۳۶ هزار گروه پایه تشکیل شود.

جنبش جدید در امریکا برای تاسیس حزبی، که بتواند در برابر دو حزب سراسری و وابسته به انحصارات سرمایه داری امریکا از منافع مردم در برابر یورش‌های جدید سرمایه داری دفاع کند، پدید آمده است، که موفقیت آن دشوار بنظر می‌رسد. در خود امریکا، نیروهای دمکرات و طرفدار تحولات اجتماعی، با استناد به دشواری‌های رو به رشد در جامعه امریکا، به این کوشش با دیده مثبت می‌نگرند. نگاهی به گذشته نشان می‌دهد، که انحصارات سرمایه داری و دولت تحت کنترل آنها در امریکا، برای جلوگیری از هر نوع تشکیل مردمی از هیچ اقدامی رویگردان نیستند.

در آغاز جنگ سرد، سرمایه داری امریکا با استناد به قانون ضد کمونیستی معروف به "مکارتیسم" یورش به سازمان‌های حزب کمونیست امریکا را تشدید کرد. در این دوره، تشکلهای وابسته به حزب کمونیست امریکا همزمان با جاذبه‌های سوسیالیستی در سراسر جهان و مشکلات اجتماعی مردم در امریکا، از رشدی برخوردار شده بودند، که سرمایه داری امریکا یورش به آن را امری تاخیر ناپذیر برای خودارزیابی کرد. در این دوره حزب کمونیست امریکا بیش از یکصد هزار عضو داشت و می‌رفت تا به یک حزب سراسری پرقدرت تبدیل شود و در برابر دو حزب سرمایه داری انحصاری امریکا ("دمکرات" و "جمهوریخواه") بایستد.

یورش دهه ۵۰، تحت عنوان قانون "مکارتیسم"، به حزب کمونیست امریکا، که بعدها در سال‌های جنگ علیه ویتنام تا حد یورش‌های خشن به دیگر سازمان‌ها و تشکلهای کوچک چپ امریکا نیز پیش رفت، موفقی شد، مردم امریکا را برای ده‌ها سال همچنان ناچار به انتخاب نمایندگان یکی از دو حزب حاکم کند و یا اگر به این انتخاب تمایل نداشتند، از رای دادن صرف نظر کنند!

"آنجلا دیویس"، که در این دهه با سازمان‌های کوچک چپ امریکا ارتباط غیرمستقیم داشت، بعدها خاطرات خود را درباره یورش‌های پلیس به اعضای این سازمان‌ها، که عمدتاً سیاهان امریکا بودند، در یک کتاب مستقل در امریکا نوشت، که در سراسر جهان، بویژه آمریکای لاتین، با استقبال بسیار روبرو شد.

مشاهدات او در زندان‌های امریکا و رفتاری که با زندانیان سیاسی در این دوره می‌شد، و همچنین شرح فرار و دستگیری خود وی، که در دادگاه مطرح شد، برای یک دوره توجه بسیاری از مردم را به حقایق مربوط به ستیز دولت و پلیس امریکا با دمکرات‌ها، چپ‌ها و کمونیست‌های امریکا جلب کرد. "آنجلا دیویس" پس از رای براءت دادگاه، برای چند دوره توسط حزب کمونیست امریکا (بعنوان سبیل مبارزه و مدافع حقوق زحمتکشان امریکا، بویژه سیاهان امریکا) کاندیدای ریاست جمهوری ایالات متحده شد.

شرح توطئه قتل دوست پسر "آنجلا دیویس" (عضو سازمان پلنگان صورتی امریکا) در زندان‌های امریکا، که توسط اف.بی.آی سازمان داده شد، از فصول تکاندهنده مدافعان او در دادگاه بود.

در جریان یورش‌های معروف به قانون "مکارتیسم"، که یک کمیسیون پارلمانی تحت عنوان گروه "مقابله با اقدامات ضد آمریکایی" نظارت بر آن را بعهده داشت، حزب کمونیست امریکا تا مرز اعلام غیرقانونی بودن فعالیت آن در خطر قرار گرفت. این کمیسیون از کمونیست‌ها می‌خواست، تا اعتراف کنند جاسوس یک دولت خارجی (اتحاد شوروی) هستند و در غیراینصورت روانه زندان شوند. این نوعی اعتراف توأم با پایان ادامه فعالیت سیاسی در حزب کمونیست امریکا بود، که بسیاری از کمونیست‌های امریکا آنرا نپذیرفتند و بهمین دلیل برای سال‌ها روانه زندان شدند.

پلیس فدرال امریکا برای تشدید رعب و وحشت و جلوگیری از رشد و فعالیت حزب کمونیست امریکا، ارتباط‌های پستی، تلفنی و ... میلیون‌ها آمریکایی را بصورت علنی تحت کنترل قرارداد و صدها هزار آمریکایی را، که با حزب کمونیست امریکا ارتباط سازمانی نداشتند، مجبور ساخت، تا علناً سوگند ضد کمونیستی بخورند. همین یورش وسیع موجب شد، تا صدها هزار آمریکایی باتهام طرفداری از اندیشه‌های کمونیستی از کار محروم شوند. موج شناسایی افراد متهم به اندیشه‌های کمونیستی برای یک دوره طولانی جزئی فاشیستی را در کارخانه‌ها، مراکز تولیدی، اداری و حتی بخش‌های خدمات بوجود آورد.

سازمان ملل زیر علامت سؤال

دولت اسرائیل، در یک اقدام غافلگیر کننده، ۵۰ هزار هکتار از اراضی متعلق به فلسطینیان را در اورشلیم، بسود خود مصادره کرد.

رسیدگی به این اقدام جدید تجاوزگرانه، به خواست کشورهای عربی منطقه و فلسطینی‌ها به شورای امنیت سازمان ملل متحد ارجاع شد، اما ایالات متحده رسیدگی به آنرا وتو کرد.

نماینده دولت اسرائیل و دولت امریکا در سازمان ملل متحد اعلام داشتند، که اعراب همسایه اسرائیل بهتر است، این نوع مسائل را بجای طرح در سازمان ملل متحد، در خود منطقه و در گفتگوی مستقیم با دولت اسرائیل حل کنند؟!

این زمزمه‌ایست برای پایان بخشیدن به حیات سازمان ملل متحد.

حضور "کاسترو" در اروپا

شرکت کنندگان کنگره "فقر"، که اخیرا در شهر کپنهاگ (پایتخت دانمارک) برگزار شد، در بیانیه پایانی کار خود، بدون اشاره مستقیم به محاصره اقتصادی کوبا، با محکوم ساختن اقدام یکطرفه کشورها برای در تنگنا قرار دادن یک کشور، عملا اقدام دولت امریکا برای محاصره اقتصادی کوبا را محکوم کردند. در این بیانیه با صراحت اعلام شد، که این نوع اقدامات عملا مانع ارتباط های اقتصادی کشورها با یکدیگر می شود و به استقلال ملی کشورها لطمه می زند.

با آنکه در این بیانیه نام کوبا برده نشد، اما همه شرکت کنندگان در کنگره می دانستند، که هدف از این جمله، محکوم کردن محاصره اقتصادی کوبا توسط امریکاست. نماینده امریکا در این کنگره، در مخالفت با این قسمت از بیانیه کوشش بسیار کرد، تا حداقل، استقلال ملی، از جمله مربوط به محاصره اقتصادی حذف شود، اما شرکت کنندگان در کنگره مانع تحقق این تلاش شدند. در ابتدای کنگره نمایندگان ۷۷ کشور، که نماینده کشور چین نیز در میان آنان بود، کوشیدند تا قطعنامه مستقلی را درباره محکوم ساختن محاصره اقتصادی کوبا به تصویب برسانند، اما این کوشش با اعمال نفوذ نماینده امریکا به نتیجه نرسید.

در این کنگره "فیدل کاسترو"، رهبر کوبا، در واقع برجسته ترین میهمان بود. کاسترو پس از پایان کار کنگره به دعوت رسمی سازمان یونسکو راهی کشور فرانسه شد و رسماً مورد استقبال رئیس جمهور و مقامات دولتی این کشور قرار گرفت. این نخستین سفر کاسترو به اروپای غربی، پس از پیروزی انقلاب در سال ۱۹۵۹ در این کشور بود. کاسترو در مرکز "یونسکو" در پاریس طی نطق، ایجاد جهان یک قطبی را مورد انتقاد قرار داد و گفت، که در چنین جهانی، یک دولت این امکان را می یابد، تا نظرات خود را از طریق نظامی به کشورهای دیگر تحمیل کند. او بدون ذکر نام امریکا، کوشش کشورهای را، که تلاش می کنند ژاندارم جهان شوند، محکوم کرد.

کاسترو در این سفر، علاوه بر دیدار و مذاکرات رسمی با مقامات دولت فرانسه (از جمله فرانسوا میتران، رئیس جمهور وقت فرانسه)، با دبیر اول حزب کمونیست فرانسه نیز دیدار و مذاکره کرد.

از جمله دیدارهای بحث انگیز "فیدل کاسترو" در فرانسه، دیدار و مذاکره وی با اعضای هیات مدیره سرمایه داران فرانسوی بود. کاسترو هنگام ورود در جمع سرمایه داران فرانسه، که با احترام او بپاخاسته و برایش دست می زدند، به طعنه گفت: آمیلاوارم یک وقت فکر نکرده باشید، که من اهداف سوسیالیستی ام را ترک کرده و طرفدار سرمایه داری شده ام! او در این دیدار، ضمن اشاره به اوضاع کنونی جهان و رقابتی که به ناگزیر بین کشورهای بزرگ سرمایه داری تشدید شده است، سرمایه داران فرانسوی را تشویق کرد، تا برای سرمایه گذاری در کوبا، تحت تاثیر تبلیغات امریکا قرار ن گرفته و به کوبا بیایند. کاسترو در اشاره به تلاش امریکایی ها برای کوتاه ساختن دست فرانسوی ها از امریکای جنوبی و بویژه کوبا، فاش ساخت، که بدنبال سفر اخیر نمایندگان سرمایه داران فرانسوی به کوبا، سفارت امریکا در پاریس طی نامه تهدیدآمیزی خطاب به وزارت خارجه فرانسه از توسعه روابط فرانسه و کوبا ابراز ناخشنودی کرده بود. در این نامه، سرمایه داران فرانسوی تهدید شده بودند، که در صورت خرید زمین و یا ساختمان های متعلق به امریکایی ها در کوبا، که پس از انقلاب مصادره شده است، آنان اجازه ورود به امریکا را نخواهند داشت. کاسترو گفت، که البته او اطمینان دارد، فرانسوی ها تسلیم فشارها سیاسی-اقتصادی امریکا نخواهند شد.

امریکا بزرگ ترین شریک اقتصادی آذربایجان است!

کلیه قراردادهای جمهوری آذربایجان با امریکا سرانجام پس از ۲ سال به تصویب مجلس ملی این جمهوری رسید. در جریان مراسم مربوط به مبادله قراردادهای تجاری منطقه بین جمهوری آذربایجان و امریکا، که در باکو انجام شد، وزیر خارجه آذربایجان گفت: با عقد قراردادهای نفتی جمهوری آذربایجان با کنسرسیوم شرکت های نفتی غربی، امریکا بزرگ ترین شریک اقتصادی این جمهوری محسوب می شود و امید است، که این مناسبات اقتصادی، گسترش باز هم بیشتر مناسبات سیاسی را همراه داشته باشد.

مصاحبه رهبر حزب سوسیالیست بلغارستان

سوسیالیست های بلغارستان، که همراه دو حزب کوچک متحد خود در انتخابات اخیر این کشور به پیروزی دست یافتند، دولت این کشور را تشکیل دادند. تشکیل دولت توسط سوسیالیست ها در بلغارستان در شرایطی صورت گرفته است، که سرمایه داران نوکیسه و احزاب دست راستی کشور از هیچ تلاشی برای کارشکنی در کار دولت فروگذار نیستند.

در گزارش جدیدی، که یکی از علاتمندان "راه توده" از "صوفیه" پایتخت بلغارستان آنرا در اختیار ما قرار داده، آمده است:

حزب سوسیالیست بلغارستان، که از دل حزب کمونیست سابق این کشور بیرون آمده است، در دسامبر گذشته با تفاف دو حزب کوچک متحد خود موفق شد اکثریت آراء را در انتخابات پارلمانی بدست آورد. این حزب در اواخر ژانویه دولت مستقل خود را تشکیل داد. اکنون دولت جدید در تلاش است تا ویرانی های ۵ سال اخیر را جبران کند و این در شرایطی است، که اپوزیسیون دست راستی کشور با تمام نیرو به کارشکنی و خرابکاری ادامه می دهد. ما تصور می کنیم دولت موفق خواهد شد، برنامه خود را اجرا کند، زیرا از حمایت و پشتیبانی اکثریت مردم برخوردار است. واقعا جان مردم در بهشتی که سرمایه داری در ۵ سال گذشته در بلغارستان بوجود آورده به ستوده آمده است. آنها بلغارستان را غارت کردند و به ویرانی کشاندند.

یکی دیگر از علاتمندان و همکاران "راه توده" از صوفیه متن مصاحبه ای را از دبیر اول حزب سوسیالیست بلغارستان به فارسی برگردانده و آنرا اینگونه برای ما ارسال داشته است:

«ژان ویندوف»، رهبر ۳۵ ساله حزب سوسیالیست بلغارستان، در مصاحبه خود درباره انتخابات اخیر در این کشور گفت: «ما پیروز شدیم، زیرا حق داشتیم. ما بلغارستان را پتن از جنگ دوم یکبار ساختیم و اکنون تصمیم داریم یکبار دیگر بسازیم. مردم به سخنان ما باور دارند. حزب ما در ۵ سال اخیر توانست امواج خردکننده ای را از سرنگراند. تنها سوسیالیست ها می توانستند اینگونه استوار در برابر مشکلات بایستند و چنین نیز کردند. خلق ما در گذشته نیز از خود مقاومت و ایستادگی های تاریخی نشان داده است. از ما می پرسید، که در گراب مشکلات کنونی کشور چه خواهیم کرد؟ پاسخ ما روشن و ساده است: هیچکس نباید از ما انتظار معجزه داشته باشد. این حقیقت است، که ابعاد ویرانی در کشور طی ۵ سال گذشته بسیار وسیع است. برای حرکت به جلو، ما از تمام احزاب و نیروهای ملی، حتی مخالفان بی دلیل خود دعوت به همکاری برای بازسازی کشور می کنیم و اطمینان داریم، که بسیاری از میهن دوستان دست ما را خواهند فشرد. ما می توانستیم دولتی مستقل تشکیل دهیم، اما دولت ائتلافی را ترجیح دادیم، زیرا به همکاری و کمک همه نیازمندیم. ما حتی از احزابی، که در انتخابات اخیر کشور به مجلس راه نیافتند نیز دعوت به همکاری کردیم. همگان باید درک کرده باشند، که کمونیسم ستیزی بدلیل ویرانی، که برای کشور به همراه آورد، ناکام شده است، اکنون دوران سازندگی است، کشتی زندگی را باید از گرداب فقر و ناتوانی نجات داد. نباید اجازه داد کشور بیش از این ویران شود.

اطلاعیه هواداران "سازمان مجاهدین خلق ایران"

هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران (فرانسه) در ارتباط با دیدار و مذاکره رضا پهلوی با مقامات دولت اسرائیل، در این کشور، اطلاعیه ای صادر کردند. در این اطلاعیه از جمله آمده است:

ما (مجاهدین) به امپریالیست های امریکایی می گوئیم، مردم نذاکار و قهرمان ایران به خوبی از ماهیت چپاولگر و جنایتکار شما، که در طول تاریخ خود از حامیان فاسدترین حکومت های دیکتاتوری در جهان بوده و می باشید، با خبر است، و... کیست، که نداند موضع گیری های فعلی شما علیه /رتجاع حاکم بر ایران، غیر از بدست آوردن هر چه بیشتر امتیازات اقتصادی-سیاسی... نظیر ۱۵ سال گذشته، نیست.

نامه های رسیده

«راه توده» از ابتدای انتشار دوره دوم، پیوسته بر پیمان خود برای بازتاب نظرات و پیشنهادات رسیده پایبند بوده و تا حد امکان و مقنن توجه به محدودیت صفحات خود و اهمیت مطالب دریافتی ها (در چارچوب اهداف نشریه) پایبند خواهد ماند. تنها محدودیت ما در این مورد، همانا گنجایش محدود صفحات و حجم مطالبی است، که پیوسته در هر شماره با آن روبرو هستیم. این محدودیت چنان است، که در طول ماه های گذشته صفحات نشریه از ۱۶ صفحه بارها فراتر رفته و حتی به ۳۲ صفحه نیز رسیده است. شاید انتشار دو هفته یکبار نشریه، گشایشی در این مشکل بوجود آورد. البته شتاب حوادث در داخل کشور نیز در تاخیر دریافت نظرات رسیده و اختصاص یافتن بیشتر صفحات به این حوادث، نقش داشته است.

سیاستی، که می تواند بر جنبش تاثیر بگذارد

با توضیحاتی، که در نشریه ۳۱ داده اید، تا حدود زیادی می توانم به زبان ساده اینگونه بیان کنم. «راه توده» مخالف طرد رژیم ولایت فقیه نیست، منتهم مهم است، که این طرد توسط نیروهای معتقد به اهداف انقلاب بهمن صورت بگیرد، نه سلطنت طلب ها، که با اصل انقلاب و اهداف آن مخالفند. ابتدا، می بایست نیروهای ملی، دمکرات و آرماتخوانان مذهبی قدرت را کسب نمایند و سپس ضمن حرکت در جهت پیاده نمودن اهداف انقلاب و اصل آزادی، که از اصول مهم انقلاب می باشد، ضمن تغییرات در قانون اساسی و اصلاح آن، اصل ولایت فقیه حذف شود و مروجیات آزادی های جمعی و فردی فراهم گردد و بدیهی است، زمانیکه اعتماد توده ها به نیروهای انقلابی جلب شد و خطر شکست انقلاب و اهداف آن از بین رفت، در چنین مرحله ای آزادی های وسیع تری برای جتی آن نیروهای، که موافق انقلاب نبودند نیز فراهم خواهد شد. حزب نمی تواند دنبال سلطنت طلب ها برود و یا با آنها در جهت تغییرات آینده در کشور هم پیمان گردد، چرا که هدف سلطنت طلب ها از حذف ولایت فقیه، نه اعطای آزادی به مردم، بلکه استقرار نوع دیگری از دیکتاتوری می باشد.

در رابطه با سه اصل مهم انقلاب، سلطنت طلب ها با هیچ کدام از این اصول موافق نیستند. آنها عمیقاً وابسته به قدرت های بزرگ سرمایه داری هستند و با تسلط مجدد آنها بر کشور استقلال کشور نابود خواهد شد و ایران مجدداً ژاندارم منطقه و مجری سیاست های امریکا و اسرائیل خواهد گردید و در رابطه با اصل آزادی ها، آنها هرگز اعتقادی به آزادی همه نیروهای سیاسی کشور ندارند و خصوصاً خصومت آنها با کمونیست ها، بر کسی پوشیده نیست. آنها سعی می کنند، در مرحله ضعف جنبش چپ و ضرباتی، که به اعتقادات این نیروها وارد شده (بعد از فروپاشی کشورهای سوسیالیستی)، چپ را دنبال رو سیاست های خویش نمایند و هرگز حضور یک چپ قدرتمند و مستقل را در کشور تحمل نخواهند کرد. در رابطه با اصل عدالت اجتماعی، سلطنت طلب ها هوادار سرمایه داری هستند و در صورت کسب قدرت مجدداً توسط آنها، ما غارت بی بند و بار ثروت های ملی و گسترش هر چه بیشتر اختلافات طبقاتی را شاهد خواهیم بود.

پاره ای اعتقاد دارند، که سرمایه دارها امکانات عظیمی از نظر مالی و تکنیکی در اختیار دارند و بازگشت مجدد آنها می تواند کشور را در مسیر رشد و ترقی قرار دهد. حزب ما منکر استفاده از ثروت ها و امکانات همه ملت، جهت بازسازی کشور نیست، منتهم بازگشت آنها به کشور زمانی صورت خواهد گرفت، که انقلاب مرحله خطیر موجودیت خویش را پشت سر گذاشته باشد و کاملاً تثبیت گردیده باشد. بدیهی است در چنین مرحله ای، امکانات لازم جهت حضور همه اقشار و گروه های مردم جهت بازسازی کشور و جهت گیری به سمت یک اقتصاد ملی و شکوفای صورت خواهد گرفت.

در رابطه با امریکا و سایر قدرت های بزرگ سرمایه داری، حزب مخالف رابطه با آنها نیست و از امکانات این کشورها در جهت بازسازی کشور استفاده خواهد شد، اما این رابطه، نه رابطه یک فرمانده و فرمان بر، بلکه رابطه دو جانبه خواهد بود. حضور قدرتمند نیروهای انقلابی مانع از خدشه دار شدن

استقلال کشور و تحمیل سیاست های خانمان برانداز کشورهای سرمایه داری و خصوصاً بانک جهانی، بر کشور خواهد گردید.

رققا، این برداشت هائی است، که در حال حاضر من از نظرات شما دارم و البته این سیاست را بسیار دقیق و درست می دانم و همچنین ضامن رهائی کشور. من این روزها بارها این بیت از شعر معروف را زمزمه کرده ام، که به هوشیاری حزب پدرم باد درود. حزب با اتخاذ چنین سیاست هائی می تواند تاثیرات عظیمی بر جنبش فعلی در کشور بگذارد و در کنار محرومترین اقشار خلق بایستاد و راهبر آنها باشد.

سوتند (امضاء محفوظ)

صهیونیسم بله، یهودستیزی خیر!

دوستان عزیز، با سلام، خسته نباشید. دوستان، همانقدر، که سخت کوشی تان قابل تحسین است، بسیاری از تحلیل هایتان قابل انتقاد! از همان شماره های نخست دوره اخیر «راه توده» موضوعی، مانند خط سرخی، شماره های «راه توده» را همراهی می کند، و آن موضوع و یا بهتر بگوئیم، «خطر صهیونیسم» است. گویا نویسندگان «راه توده» افشای توطئه های صهیونیستی را، یکی از اهداف درجه اول خود می دانند، و در نشان دادن حساسیت خود نسبت به این موضوع، با انجمن هائی سر رقابت دارند، که حجت را بر بهائیت تمام می کنند.

اگر اسرائیل «مسئله ای» برای منطقه قلمداد می شود، باید تحلیل واقعی و جدی جا و مقام آن در منطقه بدست داد، نه اینکه دنبال آن بود، که کدام یهودی در کدام منطقه از دنیا چه فعالیت اقتصادی دارد، آیا آنقدر پولدار شده است، که «ثبات و امنیت» آن منطقه را برهم زند، یا خیر؟ رققا، این ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی نیست، ببخشید! ولی نام این نوع تحلیل را می گویند «ماتریالیسم پلیسی» گریزی هم به تاریخ معاصر بزنیم. یهودی پولدار، خطرناک تر از بازاری مسلمان است. چرا؟ چون بازاری مسلمان از خودمست و یهودی غیر از ما. تشابهات تاریخی را خود کشف کنید!

آیا اینجا «دم خروس» ضرورت حفظ اتحاد با بقایای «خط امام» است، که نمایان می شود! کودتای ۲۸ مرداد، توطئه مسیحی های آمریکائی انگلیسی بود، و شکست انقلاب بهمن کار مسلمان های خط امامی! بعضی ها هم اعتقاد دارند، اصلاً پیدایش مسیحیت و اسلام توطئه یهودی ها بوده، که این خود قابل تامل است.

اگر فردا در ایرانی آزاد، تنمه یهودی های ایرانی خواستند در لاله زار تهران، دوباره مغازه های خود را دائر کنند، آیا اجازه این کار را دارند، یا چون خطر آن هست، که به قدرت اقتصادی تبدیل شوند، برای این گروه از مردم ایران باید تبعیض قایل شد و آنان را از این کار منع کرد؟ و اگر احیاناً «خدای ناکرده» یک کلیمی، راهش را گم کرد و مثلاً در حزب شما و ما و بقیه را کوبید چه عکس العملی خواهید داشت؟

اینها فقط در دل هائی بود از سر دوستی. شاید هم من اشتباه می کنم. ولی نه در مواردی که نوشته ایم.

امضاء محفوظ

سرآغاز راه

رفقای گرامی "راه توده" با سلام!

خیلی خوشحالم، که "راه توده" حرکت های جدیدی را آغاز کرده است. امیدوارم این حرکت ها سرآغاز راهی باشد، که تمامی توده ای های صادق به سنت های مبارزاتی حزب توده ایران در انتظار آیند. اعتقاد راسخ دارم، که آینده از آن کسانی است، که امروز علیرغم حاکمیت و خاشاک از حقیقت و دوستی با شجاعت دفاع می نمایند.

در پایان لطفاً رسید کمک مالی به "راه توده" را دریافت نمایند.

با امید به روزی و پیروزی

ع.ک (هلند)

حمله مسلحانه

به خانه امام جمعه رشت

بنایه گزارش رسیده، در شهر "رشت"، طی حمله مسلحانه به خانه امام جمعه این شهر، "احسان پخش"، یک پاسدار کشته و چند محافظ خانه محل اقامت وی مجروح شده‌اند. مهاجمان نتوانستند داخل خانه شوند. حمله پاسی از شب گذشته و در آخر هفته اردیبهشت صورت گرفته است و استمداد طلبی همسر امام جمعه، موجب افشای حمله و فرار مهاجمان شده است. همه مهاجمان موفق به فرار شدند و این خود موجب انواع شایعات در شهر رشت شده است. از جمله اینکه، مهاجمان از میان پاسداران محافظ وی بوده‌اند. حادثه در خیابان گنجی‌ای در مرحله "ترق کارگزار" روی داده است، که "احسان پخش" ساکن آنست. همین گزارش می‌افزاید، که در هفته‌های اخیر، بارها بداخل خانه فرماندهان نیروهای انتظامی شهر کوکشل مولوتف پرتاب شده و بر اثر انفجار آن جو رعب و وحشت در محلات بوجود آمده است. حتی در برخی موارد، پاک‌های بنزین اتومبیل را مملو از نفت و بنزین کرده و از آنها بجای کوکشل مولوتف استفاده شده است.

روزنامه سلام ۱۲ اردیبهشت ۷۴:

پاسخ ویژه به یک پیام تلفنی

① تلفن کننده به سلام: شما که در مورد فعالیت احزاب چنین نظریاتی دارید، مگر از رهبران همان کسانی نبودید، که باشعار حزب فقط حزب الله، همه گردهمایی سیاسی دیگران را سرکوب کردید؟ امیلوارم، که نگویید گروه‌های سیاسی همه علیه نظام اقدام مسلحانه کردند و یا علیه نظام توطئه نمودند، چون بسیار گروه‌هایی بودند، که فعالیتشان در حد فعالیت بود، که شما هم اینک دارید. و اگر بتوان اتهامی برای آنان قائل شد، برای شما هم می‌شود، ولی بخاطر اینکه افکار دیگران در جامعه گسترش نیابد و بخاطر اینکه قدرت‌نشان در تصمیم‌گیری دستشان باز باشد و مجبور نشوند به کسی پاسخگو باشند، فعالیت همه گروه‌های سیاسی تعطیل شد. اگر آنچه امروز می‌گویید مطلبی بود، که از ابتدا به آن عقیده داشتید، باید از همان سال‌های اول انقلاب از بوجود آمدن قدرت سیاسی انحصاری و انفعال سیاسی مردم پیش‌گیری می‌کردید.

من بعید می‌دانم، که اگر قدرت دوباره در دست شما بیفتد، در حالیکه بر مسند قدرت هستید، با انحصار قدرت مبارزه کنید.

● سلام: اگر نظر خواننده محترم تنها محکوم کردن ما است، که در گذشته بد عمل کرده‌ایم، که ما به احترام ایشان، پاسخی نمی‌دهیم. اگر منظورشان این باشد، که چون در سال‌های اول پس از پیروزی انقلاب و در سال‌های جنگ و دفاع مقدس محدودیت‌هایی اعمال شده است، پس در زمان حال و در آینده و برای همیشه باید به مقتضای همان شرائط سال‌های نخست و جنگ عمل کرد؟... و همه اینها، اعمال محدودیت‌هایی را الزامی می‌کند، اما باید زمان حال و آینده را برای همیشه با آن سال‌ها مقایسه کرد؟ و اگر این خواننده محترم این دلائل ما را برای آن اعمال محدودیت‌ها نپذیرد و اصرار داشته باشند، که در آن زمان هم اشتباه شده است، آیا این کافی است، که گفته شود، پس امروز هم باید مثل گذشته عمل شود؟

اینکه این خواننده محترم گفته‌اند: اگر مجدداً قدرت را به دست بگیریم، باز هم همان شیوه قبلی عمل خواهیم کرد، ما دلیلی مستحکم نداریم، که از هم اکنون از آن آینده احتمالی خوددفاع کنیم. در حال حاضر تنها از خدا می‌خواهیم، که در حال و آینده ما را از لغزش حفظ بفرماید، لیکن اگر ما روزی درصدد کسب قدرت برآمذیم و مردم هم آن را به ما تفویض نمودند، خود باید مراقبت کنند، که انحرافی پیش نیاید و امور را به دست تقدیر نسپارند.

"حزب توده ایران و ادعاهای "رضا پهلوی"

مطبوعات وابسته به جناح راست اپوزیسیون جمهوری اسلامی در خارج از کشور، اخیراً مصاحبه‌ای را از "رضا پهلوی"، فرزند ارشد "محمدرضا شاه"، منتشر ساخته‌اند. این مصاحبه در اسرائیل و در جریان ملاقات‌های "رضا پهلوی" با مقامات بلند پایه این کشور صورت گرفته است و در روزنامه "آهارانوت"، چاپ اسرائیل، منتشر شده است. نشریه اسرائیلی، مطالبی را نیز در ارتباط با این سفر و تقاضای "رضا پهلوی" از اسرائیل برای کمک عملی به وی، برای سرنگونی جمهوری اسلامی، منتشر ساخته است.

آنگونه که روزنامه اسرائیلی نوشته و مطبوعات وابسته به جناح راست و سلطنت طلب اپوزیسیون نیز آنرا منتشر ساخته‌اند، "رضا پهلوی"، در مصاحبه مورد بحث، مدعی نمایندگی از سوی کلیه گروه‌ها، جز "مجاهدین خلق" (که آنها را وابسته به عراق معرفی کرده است)، شده است.

هر فرد، سازمان و یا حزب سیاسی، در یافتن متحدان، خط مشی و برنامه خود آزاد است و چه بهتر، که مواضع خود را در این عرصه‌ها رسماً اعلام دارد، تا همگان تفاوت بین "وابستگی" و "استقلال" را دقیق‌تر بدانند. ما به سهم خود از اینکه چنین مواضعی با چنین صراحتی اعلام می‌شود، خوشحالیم، زیرا آنرا در خدمت آگاهی عمومی از حرکت‌های سیاسی این جریانات می‌دانیم. مواضعی، که در عین حال مهر تأییدی است بر نظرات، هشدارها، گفته‌ها و نوشته‌های حزب توده ایران در تمام طول سلطنت پهلوی‌ها و سال‌های فعالیت این طیف در خارج از کشور در مورد وابستگی آنها به امپریالیسم!

ما اطلاع نداریم، که "رضا پهلوی" متکی به کدام نوشته، تحلیل، ارزیابی و ... چنین بی‌پروا خود را نماینده کلیه گروه‌های سیاسی معرفی کرده است، اما از آنجا که حزب توده ایران، همچنان شناخته شده‌ترین، قدیمی‌ترین و مطرح‌ترین حزب سیاسی ایران محسوب می‌شود و این نوع اظهار نظرها می‌تواند پاره‌ای ابهامات را در اذهان عمومی موجب شود، لازم می‌دانیم، تا به سهم خود، با صراحت اعلام داریم: "رضا پهلوی" هیچ نوع نمایندگی از سوی حزب توده ایران ندارد و چنین ادعایی، حتی اگر متکی به برخی موضوع گیری‌های غیر رسمی در برخی مجامع و محافل علمی-سیاسی خارج از کشور نیز باشد، فاقد هرگونه اعتبار است.

"راه توده" اردیبهشت ۷۴

Rahe Tudeh No. 33

June 1995

Postfach 45

54574 Birresborn, Germany

Vernis

شماره حساب بانکی:

Konto No. 0517751430

Postbank Essen

BLZ 360 100 43

Germany

قیمت ۶ فرانک فرانسه ۲ مارک آلمان ۱ دلار آمریکا

از فاکس و تلفن شماره ۰۴۵-۳۲۲۰۲۱۲۳-۴۹ (آلمان) می‌توانید برای تیسارسریع با «راه توده» و ارسال اخبار و گزارش‌های خود استفاده کنید.